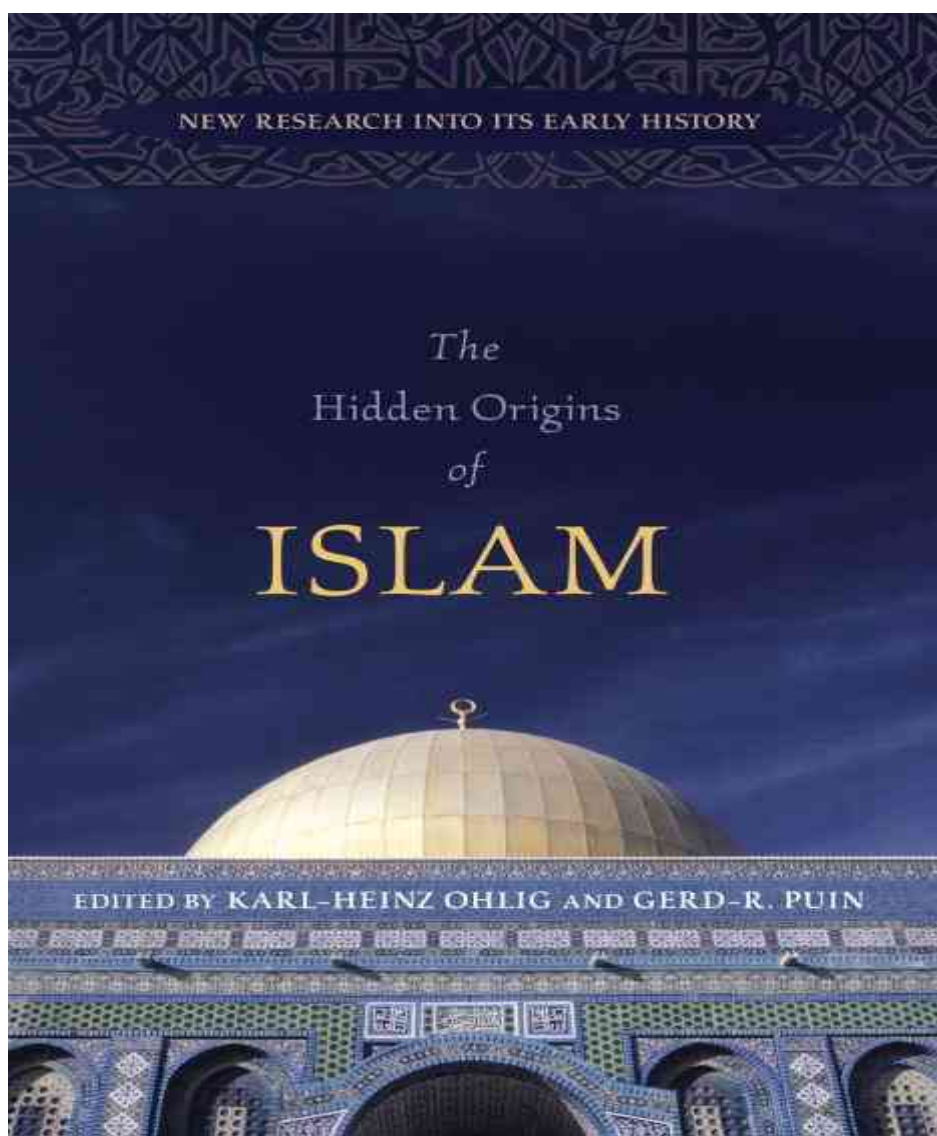


آغازِ ناروشنِ دینِ اسلام

بازسازی تاریخ اسلام برپایهٔ سنگ نبشته ها و سکه های پول

بخش یکم



فُلکر پُپ (Volker Popp)

کارل-هاینتس اوهلیگ (Karl-Heinz Ohlig)

گرد ر. پوین (Gerd-R. Puin)

برگردان: جاوید نامجو

پیشگفتار: جاوید نامجو

یک میلیارد و نیم مُسلمان و قرآن پژوهان سُنّتی باور دارند که رویدادهای آغاز اسلام همانند روز روشن هستند. برپایهٔ این باور: «یک پیامبر عرب به نام محمد وجود داشت که در میان سال های 570 تا 632 میلادی میزیست؛ او با پیام های آسمانی و الهام هایی که از جبرئیل میگرفت، مردم را اندرز میداد؛ این پیام های آسمانی را شنوندگان محمد یادداشت میکردند؛ و اندکی پس از مرگ محمد، پیروانش الهام های آسمانی او را به شکل این قرآنی که امروز در دسترس است، گردآوری کردند. دقیق تر اینکه قرآن، 18 تا 24 سال پس از مرگ محمد و در زمان عثمان، سومین خلیفه راشدین شکل نهایی و امروزین خودش را یافت. همراه با شکل گرفتن قرآن، بی درنگ یک موج بی ماندی از جنگ های پیروزمندانه و کامگاری ها برای دین نوپیدای اسلام آغاز شدند. در پی خلافت چهار خلیفه راشدین (661-632)، فرمانروایی امویان (750-661) که پایتخت آنها دمشق بود، و در پایان فرمانروایی عباسیان از سال 749 که پایتخت آنها بغداد بود، سرزمین های اسلامی به اوج گستردگی شان رسیدند.»

کماییش بیشتر کتاب های سُنّتی که در بارهٔ تاریخ اسلام نوشته شده اند، زندگینامهٔ محمد، فرآیند شکل گیری قرآن و رویدادهای آغاز اسلام را بدینگونه که در بالا آمد، بازگویی کرده اند. کتاب در پیش رو نتیجهٔ پژوهش هایی است که نشان میدهند گزارش های سُنّتی دربارهٔ آغاز اسلام ارزش تاریخی ندارند.

پژوهش های نوین در تاریخ آغاز اسلام نشان میدهند که فرنام «امیر المومنین» که امروز مسلمانان و به ویژه شیعیان آنرا «سرور مومنان» معنی میکنند، به کرده به معنی «رئیس تامینات» است. یعنی «امیرالمومنین» رئیس یک دستگاهی است که امنیت زیر دستانش را فراهم میکند. این فرنام ریشه در آیین قبیلہ گری عرب ها داشت که هر عربی که از قبیلہ خودش رانده میشد، میتوانست با روی آوردن به قبیلہ دیگر از حق پناهندگی (امان) بهرمنند شود. و یا واژه «عبدالله» که امروز مسلمانان آنرا «بنده خدا ترجمه میکنند، در حقیقت به معنی «خدمتکار خدا» میباشد. این پاژنام را سده ها پیش از پیدایش اسلام، مسیحیان نستوری نخست به عیسی مسیح دادند و سپس به بلندپایگان دینی و حکومتی مسیحی میدادند. و خلفای اموی که خودشان را جانشینان عیسی مسیح میدانستند، پاژنام «عبدالله» را برگزیدند. و این گزینش در مخالفت با آیین پادشاهان دودمان ساسانی بود که خودشان را از نژاد خدایان میدانستند.

تا پیش از اینکه افسانه هجرت محمد و غار «حرا» ساخته شود (که پس از گذشت 14 سده هنوز هیچکس نتوانسته است آنرا پیدا کند)، شهر الحیره در عراق کانون شکوفایی مسیحیت در این نیسنگ بود. همانندی نام غار «حرا» و شهر «الحیره (در عراق)» نشان میدهد که الگوی نویسندگان مسلمان برای نوشتن زندگینامه محمد، 200 سال پس از این دوره، از کجا سرچشمه گرفته است. به واژگونه ادعای نویسندگان مسلمان، نماد چلیپا (صلیب) بر روی سکه ها و فرمان های حکومتی امویان نشانه رواداری آنها در برابر مسیحیان نبود، بلکه بیانگر باور آنها به مسیحیت بوده است. و سرچشمهٔ این باور مسلمانان که میگوید کتاب های آسمانی پیش از قرآن دستکاری شده اند در اینجاست که «تایتان» یک شهروند عراقی در سده دوم میلادی انجیل های

چهارگانه را در یک کتاب به نام «دیاتسرون (Diatesseron) گردآوری و به زبان آرامی ترجمه کرد. پس از آن عرب های مسیحی از کتاب های چهارگانه انجیل که هنوز در چرخش بودند، به نام نسخه های تحریف شده کتاب مقدس یعنی «دیاتسرون (Diatesseron) یاد کردند. سپس تر با پیدایش اسلام، مسلمانان این ادعا را پذیرفتند که چهار کتاب انجیل نسخه های تحریف شده پیام های آسمانی هستند.

دیدگاه گذشتہنگاران نوین درباره تاریخ سنتی اسلام

اسلامشناس نامدار «رودی پارت (Rudi Paret)» در پیشگفتاری بر ترجمه قرآن که بدست خودش انجام گرفته است، مینویسد: «ما هیچ دلیلی نداریم که حتی یک آیه قرآن از خود محمد سرچشمه نگرفته باشد.» اکنون این پرسش پیش میآید که دلیل «رودی پارت» از این ادعا چیست؟ و «رودی پارت» این آگاهی را از کجا بدست آورده است؟ او برای پیشکشیدن چنین ادعایی به چه سندهایی تکیه کرده است، با آنکه یکدست نبودن قرآن، وجود آیه های متفاوت و متناقض که در کنار هم هستند، و همدیگر را رد میکنند، و وجود آیه هایی که بازنگری و بازنویسی شده اند، آشکار هستند؟ و شگفت انگیز است که او اینهمه مشکلات ادبی قرآن را ندیده گرفته است.

راستی آزمایی انتقادی و تاریخی اسنادی که تاریخ سنتی اسلام به آنها تکیه دارد، حقیقت شگفت انگیزی را آشکار میکند: همه این داده هایی که اسلام سنتی به آنها به نام «تاریخ آغاز اسلام» استناد میکند، از سده 9 میلادی سرچشمه گرفته اند، به سخن دیگر، این داده ها 200 سال پس از مرگ محمد گردآوری شده اند (با این انگار که که مُحَمَّد وجود داشته است). در این زمان مُحَمَّد به یک شخصیت نمادین برای یک فرمانروایی نیرومند تبدیل شده بود. آنچه که ما امروز به نام زندگینامه مُحَمَّد میشناسیم، در حقیقت سرچشمه در قرآن و این روایت ها و بازگویی های شفاهی دارند. و تنها تکیه گاه این ادعاها که میگویند: «قرآن نتیجه موعظه های محمد در مکه و مدینه است»، همین بازگویی های شفاهی هستند. ولی، اگر این روایت های اسلامی بدون پیشداوری خوانده شوند، آنگاه وجود آن شخصیت افسانه ای که از او به نام پیامبر عرب، یاد میشود، آشکار میگردد که به کمک این روایت ها پدید آمده است. برای نمونه آدم در این روایت های اسلامی موردهایی را پیدا میکند که هرگز نمیتوانستند در آن زمانی که به دوره زندگی محمد نسبت میدهند، دارای اهمیت بوده باشند. از اینرو میشود چنین نتیجه گرفت: از نگاه تاریخی وجود این پیامبر عرب ناروشن است. اگر بخواهیم دقیق تر بیان کنیم: وجود محمد از نگاه تاریخی پرسش برانگیز است. و بگفته «نوه (Y. D. Nevo)» یک یهودی اسلامشناس: «مُحمد یک شخصیت تاریخی نیست؛ زندگینامه محمد در زمانی شکل گرفت، که داشتند این زندگینامه را برای او مینوشتند.» همچنین ادعا میشود که در زمان عثمان، یک کمیته 3 نفره از مکه زیر مدیریت «زید بن ثابت» که از مدینه بود، موعظه های مُحَمَّد را به شکل قرآن امروزی گردآوری کرد.

در پاسخ به این ابهام‌های تاریخی که در بالا اشاره شد، کتاب پژوهشی/تاریخی «آغاز ناروشن اسلام (The Hidden Origins of Islam)» انتشار یافته است [1]. این کتاب نتیجه یک کار پژوهشی و گروهی استادان دانشگاه آقای فُلکر پُپ (Volker Popp) T «کارل-هاینس اوهلیگ (Karl-Heinz Ohlig)»، «گرد-رودیگر پوین (Gerd-Rüdiger Puin)»، «کریستف لوکزنبرگ (Christoph Luxenberg)»، «موندهر سفار (Mondher Sfar)» و «ابن وراق (Ibn Warraq)» است. این کتاب برای نخستین بار پرده از حقایق تاریخی نهفته و بسیار مهم بر میدارد که تا کنون نه تنها از چشم توده‌ها، بلکه از چشم پژوهشگران تاریخ اسلام در دانشگاه‌ها نیز پنهان مانده‌اند. رویهم رفته این حقیقت‌های کشف شده می‌گویند: قرآن سرچشمه در یک کیش سوری/عربی نستوری (مسیحی) دارد، که در سدهٔ هفتم میلادی بسیاری از قبیله‌های عرب و سامی در خاورمیانه پیرو آن بوده‌اند. این مردمان عرب چندین دهه پیش از برگزاری «نخستین شورای نیسه (First Council of Nicaea)» به دین مسیح گرویده بودند. شورای «نیسه» نخستین کنفرانس مسیحیان جهان است که در سال 325 میلادی در شهر «ازنیک (ترکیه امروزی) برگزار شد؛ با آنکه این شورا به ذات عیسی مسیح جایگاه خدایی بخشید، ولی مسیحیان عرب در خاورمیانه، با وفاداری با آن آموزه‌های دینی که چندین دهه پیش از شورای «نیسه» آموخته بودند، عیسی مسیح را همچنان به نام «فرمانبردار» و «فرستاده» یا «پیامبر» خدا می‌شناختند و نه به نام خدا یا پسر خدا.

به کمک سکه‌های تاریخنگاری شده از سدهٔ هفتم و سدهٔ هشتم میلادی و همچنین نوشته‌هایی که بر دیوارهای درونی «قبه الصخره (Dome of Rock)» که در سال 692 میلادی بدست امویان ساخته شد و کلیسایی که از آن به نام جایگاه دفن عیسی مسیح در اورشلیم یاد میکنند، روشن میشود که همگی این اسناد از وجود گستردهٔ یک کیش سوری/عربی مسیحی گواهی میدهند که گرانیگاه باور دینیش چنین بود که: «خدا یکی است، و ستایش شونده (مُحمد)، عیسی مسیح فرستادهٔ اوست.» گزارش‌های تاریخی نشان میدهند که تا پایان سدهٔ هشتم میلادی در بخش بزرگی از خاورمیانه و شمال آفریقا، رهبران قبیله‌های عرب به دین مسیح گرویده بودند. همچنین دودمان امویان و دودمان عباسیان (تا زمان مامون) مسیحی بودند که در دمشق و بغداد فرمانروایی میکردند.

با روشن شدن رویدادهای تاریخی سدهٔ هفتم میلادی در خاورمیانه، فرآیند شگفت‌انگیز پدیدار شدن یک دین نو آشکار میگردد: کاملاً و همانند ویراستاران و نویسندگان پنج کتاب موسی، برای این دین نو نیز یک آغازی را ترسیم میکنند، تا بتوانند مشروع و قانونی بودنش را از آنجا توجیه کنند. در این پیوند کتاب «تاریخ ناروشن اسلام»، به کمک شاهدان و گواهیان زمان، وجود اسنادی با سرچشمه‌های تاریخی باورپذیر، همچنین سکه‌های پول و سنگ نبشته‌های برجای مانده، این تاریخ سنتی اسلام را به چالش گرفته است که یک میلیارد و نیم مسلمان به «دُرستی» آن ایمان دارند.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که قرآن چگونه به شکل امروزی گردآوری شد؟ نوشته‌های قرآنی نخست از آغاز سدهٔ هشتم میلادی با کاستی‌ها و کمبودهای چشمگیر در دسترس بودند. ولی نیاز بود یک سدهٔ دیگر

سپری شود تا این اندیشه جاییافتد که گردآوری قرآن را پایان یافته و این کتاب را دگرگون ناپذیر بداند. پژوهش های تازه نشان میدهند که قرآن باید در یک زمانی در عراق و در یک پیرامونی از ادیان مسیحی و یهودی شکل گرفته باشد. آیا این امکان هست که این کتاب در آنجا به نام اساسنامه یک دین نو، به نام اسلام، ویراسته شده باشد، یا اینکه قرآن سده ها پس از این دوره به شکل امروزی در آمده است؟

از زمان «گوتر لولینگ (Güter Lüling)» این گمانه زنی وجود دارد، که پیش از اینکه افسانه وجود یک پیامبر عرب به نام «محمد» شکل بگیرد، نسخه های نخستین قرآن وجود داشتند؛ این نسخه های نخستین قرآن سروده های مذهبی پیروان مسیحی «آریوس (Arius)» بودند که در آیین های دینی آنها خوانده میشدند. در نخستین کنفرانس جهانی مسیحیان که در سال 325 میلادی در شهر «نیسه Nicaea (ازنیک در ترکیه امروزی)» برپا شد، «آریوس (Arius)» خودداری کرد عیسی مسیح را خدا بنامد. این دیدگاه مذهبی «آریوس (Arius)» سبب شد تا او از همورد دینش «آتاناسیوس» شکست خورده و خودش و پیروانش زیر سایه پیگرد بایستند و سرکوب شوند. «گوتر لولینگ (Güter Lüling)» بر این باور است که این نسخه های نخستین قرآن که در نوشته شدن آنها «آریوس» نقش مهمی داشت، سپس تر بدست نخستین کسانی که خودشان را مسلمان نامیدند بازنگری و ویراستاری شد و 2 سده پس از آن به شکل قرآن امروزی درآمد. پژوهش های دانشی «کریستف لوکسنبرگ» زبان شناس آلمانی این دیدگاه را تایید کرده اند. اگرچه «کریستف لوکسنبرگ» دیدگاه خودش را با یک گمانه زنی آغاز کرد، ولی او توانست ثابت کند که قرآن در یک پیرامونی شکل گرفت که در آنجا آمیخته ای از زبان سریانی-آرامی-عربی گسترده بود. بسیاری از برگردهای (پاراگراف های) قرآن دارای واژگان و جمله های سریانی هستند که با وات های (حروف) عربی نوشته شده اند. تأثیر دستور زبان سریانی بر دستور زبان قرآن آشکار است. همچنین از دیگر اشتباه هایی که در هنگام نوشتن قرآن پدید آمده است، مشخص کردن حروف بیصدا از راه نقطه گذاری بوده است که سبب ترجمه و تفسیرهای اشتباه از آیه های قرآن شده است. نتیجه این پژوهش ها سبب خوانش ها و برداشت های تازه از متون قرآن شده است. برای نمونه، این پژوهش ها نشان میدهند که آن آیه هایی که تا به امروز به مومنین نوید حوری های سفید در بهشت میدادند، باید بازنگری شوند. و برپایه ترجمه نو از این آیه های قرآن و الهام گیری از زبان سریانی / آرامی، روشن میشود که در اینجا به مومنین نوید انگورهای سفید در بهشت داده شده است. همه اینها نشانه های ریشه گرفتن آیه های قرآن از یک پیرامون مسیحی با زبان سریانی / آرامی بوده است.

بیگمان این قبیله های عرب مسیحی-بگونه طبیعی و هماهنگ با آیین آن دوران به زبان سریانی-کتابچه هایی ویژه سروده های مذهبی داشتند که هنگام اجرای مراسم مذهبی از روی آنها میخواندند. این سروده های مذهبی میبایست در زمان دیر تر به زبان عربی برگردانده شده باشند. منظور از «زمان دیر تر» این است که یا این سروده ها در زمان عبدالملک مروان (مرگ سال 705 میلادی) به عربی برگردانده شده اند و یا در زمان جانشین او «الولید»، که زبان عربی را زبان رسمی دیوانی کرد. گزارشی که از سده نهم میلادی به دست ما رسیده است، ادعا میکند که «عثمان همه نسخه های قرآن را بجز آن نسخه ای که خودش گردآوری کرده

بود، نابود کرد.» اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا منظور این گزارش از «نابودی نسخه های قرآن بدست عثمان» آن نسخه های بنیادین از سروده های مسیحی به زبان سریانی نیستند که قرآن در آغاز سده هفتم میلادی از روی آنها رونوشت برداری شد؟

به هر روی قرآن تاثیر فراوانی از باورهای سوری/مسیحی گرفته است، همان باورهای دینی که 2 سده پیش از برگزاری کنفرانس نیسه در میان عرب های سوری گسترده بودند، باورهایی که عیسی مسیح را فرمانبر و فرستاده خدا میدانستند. ولی این باور سوری/مسیحی در کنفرانس «نیسه» به نام ارتداد محکوم و رد شد. از آنجا که تصمیم کنفرانس «نیسه» (در سال 325 میلادی) نخست در سال 410 از سوی رهبران مسیحی در سوریه پذیرفته شد، و دهه ها به درازا کشید تا این باور دینی در میان مردم جایافتد؛ روشن است که این قبیله های عرب که خیلی زود دین مسیح را پذیرفته بودند، بدون توجه به نتایج کنفرانس «نیسه»، همچنان آن باورهای مسیحی را پاس داشتند که در آغاز پذیرفته بودند. این عرب های مسیحی کتاب های تورات و انجیل را به نام کتاب های آسمانی پذیرفته ولی دیگر کتاب های دینی را رد میکردند. اکنون این پرسش پیش می‌آید که در چه زمانی به آن نسخه های نخستین قرآن که ترجمه ای از سروده های مسیحی بودند، آیه های تازه و گزارش درباره یک پیامبر عرب افزوده شدند که سرچشمه در باورهای مسیحی نداشتند؟

فرنام «امیر المومنین» که امروز مسلمانان و به ویژه شیعیان آنرا «سرور مومنان» معنی میکنند، به کرده به معنی «رئیس تامینات» یعنی رئیس یک دستگاهی است که امنیت زیر دستانش را فراهم میکند. این فرنام ریشه در آیین قبیله گری عرب ها دارد که هر عربی که از قبیله خودش رانده میشد، میتواندست با روی آوردن به قبیله دیگر از حق پناهندگی (امان) بهرمنند شود. و یا واژه «عبدالله» که امروز مسلمانان آنرا «بنده خدا» ترجمه میکنند، در حقیقت به معنی «خدمتکار خدا» میباشد. این پاژنام را سده ها پیش از پیدایش اسلام، مسیحیان نستوری نخست به عیسی مسیح دادند و سپس به بلندپایگان دینی و حکومتی مسیحی میدادند. و خلفای اموی که خودشان را جانشینان عیسی مسیح میدانستند، پاژنام «عبدالله» را برگزیدند. و این گزینش در مخالفت با آیین دودمان ساسانی بود که خودشان را از نژاد خدایان میدانستند.

تا پیش از اینکه افسانه هجرت محمد و غار «حرا» ساخته شود (که پس از گذشت 14 سده هنوز هیچکس نتوانسته است آنرا پیدا کند)، شهر الحریره در عراق کانون شکوفایی مسیحیت در این نسیسنگ بود. همانندی نام غار «حرا» و شهر «الحریره (در عراق)» نشان میدهد که الگوی نویسندگان مسلمان برای نوشتن زندگینامه محمد، 200 سال پس از این دوره، از کجا سرچشمه گرفته است. نماد چلیپا (صلیب) بر روی سکه ها و فرمان های حکومتی امویان نشانه رواداری آنها در برابر مسیحیان نبود، بلکه بیانگر باور آنها به مسیحیت بوده است.

این پرسش ها را کتاب «آغاز ناروشن اسلام» بررسی کرده و پاسخ های روشن و مستندی به آنها داده است. این کتاب میگوید: برای روشن شدن حقیقت آغاز اسلام نباید به گزارش ها و افسانه هایی اعتماد کرد که 200 سال پس از آغاز جنبش قرآنی نوشته شده اند، بلکه برای اینکار باید به سرچشمه های بنیادین اسلام

روی آورد که میتوان به کمک دانش زبانشناسی، مَهر و موم شناسی، سکه شناسی، سنگنبشته شناسی و کمک گرفتن از گزارش های شاهدان زنده در خاورمیانه و کشورهای همسایه ایران این حقیقت را آشکار ساخت. این کتاب سنگ بنایی است برای پژوهش های آینده که هدفشان پرتو افکندن بر تاریخ ناروشن اسلام است.

بخش نُهَم

1. تاریخ افسانه ای آغاز اسلام

در سال 1902 «جولیوس ولهاوزن (Julius Wellhausen)» نشان داد که گذشته تاریخی عرب های سوریه از دست رفته است.¹ ولی راستی این است که تنها گذشته تاریخی سوریه از دست نرفته است، بلکه گذشته تاریخی بخش خاوری سرزمین های عربی نیز دچار چنین سرنوشتی شده است. در اینباره میتوان گزارش هایی را در بنمایه های (منابع) چینی یافت.² «جولیوس ولهاوزن» نشان داد که گزارش های تاریخی گذشته نگاران مسلمان هماهنگ با آن چشمداشت ها نیستند که «تئودور مومزن (Theodor Mommsen) 1817-1903» از بنمایه های تاریخی انتظار داشت.³ افزون بر آن تاریخ نویسان مسلمان نمیتوانند بیان کنند که چه چیز در تاریخ اسلام بگونه ویژه «عربی» است.⁴

آدم نیازی به گزارش های گذشته نگاران مسلمان ندارد، اگر بخواهد شرایط تاریخی در سوریه، میانرودان و ایران در سده 7 میلادی را بازسازی کند. یک گنجینه بزرگ از سنگنبشته ها، برنوشته های روی سکه ها، نبشته های کنده کاری شده بر دیوارها و گزارش هایی که به کمک آنها میتوان نگاره هایی از این نیسنگ ها (منطقه ها) را ترسیم کرد، در موزه های باستانی خصوصی و همگانی وجود دارند. با توجه به این اندوخته ها و اسناد تاریخی میتوان رویدادهای تاریخی را بازسازی کرد و پیوند میان آنها را فهمید، زیرا "آدم ناگزیر است که پیوسته تاریخ را بازسازی کند. (...) تنها تفاوت در اینجاست که آیا آدم این بازسازی را خوب یا بد انجام میدهد" (J. Wellhausen).⁵

برای بکار بستن شیوه کار در بازسازی تاریخ من آن راهی را پیشنهاد میکنم که «میشائل باتنز (Michael Bates)» هم اکنون در سال 1976 ترسیم کرده است. برپایه این روش، پیش از اینکه اُستان ها و نیسنگ ها را زیر ذره بین بگیریم، باید سکه های پول هر کارگاه ضرب سکه بررسی شوند. پس از آن میتوان یک نتیجه گیری کرد، که بتواند همه این اسناد برجای مانده تاریخی را بهم دیگر پیوند بزند. این روش کار را که با گام های کوچک همراست، من برای بررسی سنگ نبشته ها و فرنام هایی که روی سکه ها کنده کاری شده اند، پیشنهاد میدهم.⁶

یک نگارش گسترده از تاریخ پیش از اسلام، همچنین از تاریخ عرب های مسیحی در سوریه و بخش باختری شبهه جزیره عربستان در اینجا پسندیده میبود، ولی من در اینجا وارد این جزئیات نشده ام، همانگونه که به نگارش تاریخ مسیحیت در سایه عرب های خاور شبهه جزیره عربستان، بحرین، قطر و عمان از زمان آغاز

تبلیغات دینی سوریه ای ها در سده سوم میلادی، نپرداخته ام. تاریخ عرب های مسیحی در میانرودان و آبخوست («جزیره») از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این نپسنگ که در «هلال حاصلخیز (Fertile Crescent)» جای دارد، پیش از این به نام میهن عرب ها پُرآوازه بود، و به زبان آرامی آنرا «بت عربای (Beth Arabayé)» مینامیدند.

در چهارچوب این نگارش، نیاز است که به رویدادهای تاریخی مهم نیمه نخست سده هفتم میلادی، یعنی کامگاری جنگی و شگفتی آور بیزانس (روم خاوری) در سال 622 میلادی در جنگ با ایران ساسانی، اشاره شود. نویسندگان مسلمان دگرگونی های ریشه ای و سیاسی/اجتماعی سپسین را که بازده این پیروزی بود، پیامد «هجرت» پیامبر عرب ها میدانند. میگویند که این «هجرت» باید در سال 622 میلادی انجام گرفته باشد. و با آن سالنامه اسلامی آغاز شده باشد. ولی از نگاه تاریخ راستین این «هجرت» هرگز انجام نگرفته است. راستی این است که با پیروزی بیزانس، برای ایران ساسانی یک دوران نوینی آغاز شد، دوران خودکامگی عرب های مسیحی که سالنامه آنها سالنامه خورشیدی بود.

2. درباره رویدادهای پیش از آغاز تاریخ اسلام

2.1 جنگ دینی میان ساسانیان با بیزانس (روم خاوری)

«گورگ اوستروگورسکی (Georg Ostrogorsky)» نمیتوانست این پنداشت را ندیده بگیرد که از زمان فرمانروایی خسرو دوم (591-628) درگیری های دراز مدت میان ایران نوین با روم نوین ویژگی های یک جنگ دینی را به خود گرفته بود.⁷ رهبران هر دو کشور همچنین نقش بسیار مهمی در چرخش این جنگ به یک جنگ دینی داشتند. خسرو دوم به رسایی از ساختار و سازمان فرمانروایی بیزانس آگاهی داشت. او خوب میدانست که دادوندی [مشروعیت (legitimation)] فرمانروایی بیزانس به نقش کایزر (فرمانروا) در همیاری از کلیسا بستگی دارد. او در هنگام جوانی به دلایل سیاسی از کشورش گریخته و به دربار فرمانروای بیزانس، «ماوریکوس (Maurikios (582 – 602))» پناه بُرد. پس از اینکه ارتش بیزانس برای بازگشت خسرو دوم به ایران و بازپس گرفتن تاج و تختش به او کمک کرد، «ماوریکوس» به همراه خانواده اش بدست یک سردار شورش به نام «فوکاس (Phokas)» در سال 602 گشته شد، و خسرو دوم خونخواه پُشتیبان پیشین خودش «ماوریکوس» شد. خسرو دوم نه تنها دو زن مسیحی به نام های «ماریا» دختر «ماوریکوس» و «شیرین» از سوریه، را به همسری برگزید، همچنین وزیر دارایی او «یزدین (Yazdin)»، یک مسیحی بود.⁸ یک گزارشی که تشکیل یک بنیاد برای بازسازی ساختمان های مقدس مسیحی در زمان خسرو دوم را مستند میسازد-ساختمان هایی که بدست پیشینیان خسرو دوم ساخته شده بودند- نشان میدهد که پیوند ویژه او با زیارتگاه مسیحی «الرصافه (Resafa)» فراتر از یک کمک ویژه به این زیارتگاه بود.⁹ با توجه به اینکه کلیسای نستوری، به نام کلیسای ملی ایران، همراه با پذیرش فرهنگ ایرانی، همسرگزینی روحانیون مسیحی را هم پذیرفته بود، "دربار ساسانی ناگزیر بود که خستو شود (اعتراف کند) که دیگر نمیتوان حقوق شهروندی

نستوریان را ندیده گرفت. گاه به گاه افزاشته شدن گنبد یک کلیسای نستوری در کنار کاخ پادشاه، در کنار رودخانه دجله جلب توجه میکرد.¹⁰

در این دوره فرهنگ های گوناگون در کنار یکدیگر همزیستی میکردند؛ اینگونه همزیستی فرهنگی را ما امروز از ژاپن میشناسیم. پادشاه نماد فرهنگ طبقه حاکم بر کشور است، ولی زیردستان با وفاداری به حکومت، از دین شخصی خودشان پیروی میکنند. در این پیوند، همانگونه که امروز در ژاپن دین «شینتویسم» (Shintoism) دین طبقه حاکم است، ولی در کنار آن دین های بودایی، و مسیحی در جایگاه دین های شخصی با دین طبقه حاکم همزیستی میکنند، در ایران ساسانی نیز دین مزدایی زرتشت در جایگاه دین رسمی کشور و دین توانمندان که شاهنشاه پُشتیبانش بود، به هستیش ادامه میداد، ولی زیردستان تا بخش هایی از اشراف زادگان، پیرو دین تازه مسیح بودند که یک دین سرزنده مینمود. و پیروان ادیان دیگر خودشان را به حکومت وفادار نشان میدادند. مهمترین شخصیت های عربی از نستوریان ایران، شاهان الحیره از قوم لخمیان بودند. بر سنگنبشته ای که به فرمان «ترسه» پادشاه ساسانی (302-293) در پایکولی (نیسنگی در کردستان عراق) کنده کاری شده است، نام یکی از این شاهان دست نشانده بیان شده است: *Amrw Ihm'dyn mlk* [عمر شاه (مالک) لخمیان]¹¹.

با بازگشت خسرو دوم به تاج و تختش، شاه عرب ها در الحیره مراسم غسل تعمید بجای آورد. دلیل برگزیده شدن کیش نستوری از سوی «النعمان بن المنذر» (*Al-Nu'mān III ibn al-Mundhir*) پس از اینکه او تصمیم گرفت مسیحی شود، روشن است: دلیل نستوری شدن «النعمان بن المنذر»، این نبود که مردمان پیرامون او پیرو کیش نستوری بودند، بلکه به این دلیل که از میان کیش های گوناگون مسیحی تنها کیش نستوری از سوی ایرانیان پذیرفته شده بود، زیرا در مخالفت با باور دینی «مالکیت ها» (*Malkiten*) و باور مسیحیان روم به «مونوفیسم» (*Monophysiten*) بود. «مونوفیسم» به معنی یکی شدن ذات خدایی و انسانی مسیح پس از مرگ بر چلیپا (صلیب) باور داشت¹².

پیروان کیش مسیحی «مونوفیسم»، فرمانروایان عرب در سوریه بودند که آنها را غسانیان مینامیدند. غسانیان پیرامون پایان سده ششم میلادی، یکی از کیش های مسیحی را برگزیدند که هم در مخالفت با باور دینی رهبران بیزانسی آنها بود و هم در مخالفت با باور دینی برادران عرب شان (لخمیان) که زیر فرمانروایی ساسانیان میزیستند. بلندپایگان غسانی بخشی از اریستوکراتی (اشراف) بیزانس را تشکیل میدادند. رهبر آنها فرمان «پاتریسیوس» (*Patricius*) را حمل میکرد. این فرمان را تنها به وفادارترین افراد به فرمانروای بیزانس میدادند¹³. پیرامون سال های پایانی سده ششم میلادی دو خاندان عرب (لخمیان در برابر غسانیان) به نمایندگی از دو فرمانروایی که دشمن یکدیگر بودند (ایران و بیزانس) و همچنین به نمایندگی از دو کیش متفاوت مسیحی در برابر هم جبهه بندی کردند. هر دو خاندان عرب/مسیحی که دشمن هم بودند، پذیرفته بودند که باور دینی آنها متفاوت از باور رسمی و کلیسای حکومتی بیزانس و همچنین دین زرتشتی در ایران است. از اینرو جنگ میان دو فرمانروایی بزرگ (ایران در برابر بیزانس) در میدان های گسترده، یک جنگ نیابتی بود، که از سوی عرب های مسیحی دست نشانده این دو فرمانروایی بزرگ و وابستگانشان انجام میگرفت.

موقعیت کایزر بیزانس، «هراکلیوس [Herakleios (610-641)]»، پسر فرماندار استان «کاتارگو (Karthago)» در تونس، همانگونه ناگوار بود که موقعیت دشمن او (خسرو پرویز) در خاور. با آنکه او یک امپراتور مسیحی بود، بخش بزرگی از مسیحیان از او بیزار بودند. ارمنی های بخش باختری، لازن ها (Laz people) مردمی که در کنار دریای سیاه زندگی میکردند و گرجی ها ناگزیر بودند که از روی اجبار از «هراکلیوس» پیروی کنند. ارمنی های بخش خاوری در سال 541 میلادی همراه مردمان مسیحی بخش خاوری سوریه در گردهمایی سراسری مسیحیان شرکت کرده و در «دوین (Dwin)» همبسته شدند. عرب های مونوفیست (که به یکی شدن ذات خدایی و انسانی مسیح باور داشتند) و مسیحیان «کپتی» و همچنین مردمان مسیحی شده اتیوپی به این همبستگی پیوستند؛ حتی در شمال آفریقا که زادگاه «هراکلیوس» بود، کلیسایی که باور دینی او را نمایندگی میکرد، درمانده بود. در آنجا دشمنی و ناسازگاری میان مردمانی که زادگاهشان روم بود با مردم بومی «بربر (Berber)» نقش بازی میکرد. کلیسای ویژه «دوناتیست ها (مسیحیان شمال آفریقا که راهشان را از مسیحیان باختر جدا ساخته بودند)» تبرک یافتن از دست مقدسین را مشروط به دادن بخشش به کلیسا کردند. این تصمیم آنها یک فاجعه برای سلسله مراتب کلیسای باختر شد! برای پیشگیری از این فاجعه «آوگوستینوس» برای کلیسای کاتولیک دکتترین (آموزه) تازه ای را در پیوند با بجا آوردن مراسم مقدس، تدوین کرد.

«گت های (مردمان ژرمن)» بخش باختری (western Goths) که به دلیل پیروی از «آریوس (Arianism)»، آریوس در مخالفت با کلیسای کاتولیک، ذات خداگونه مسیح را نمیپذیرفت خودشان را «آریایی ها» مینامیدند، نگران خودسالاری (استقلال) دینی شان بودند. با ترس از اینکه به سرنوشت ناگوار شاهان «گت های» خاوری گرفتار شوند، دربار و شاهان «گت های» باختری در سال 587 میلادی از باور به کیش «آریوس» دست برداشتند و به کیش کاتولیک پیوستند (سال 562 سال پایان لشکرکشی های بیزانس بر علیه این مردمان ژرمن بود). آنچه که رهبر مسیحیان، «پاپ»، را با «گت های» باختری مرتبط میکرد، این بود که شاه «گت های» باختری اطمینان داشت که تا زمانیکه نیروهای بیزانسی دژ او در «راونا (Ravenna)» را در اشغال دارند، آنها پیامدهای سرپیچی از «پاپ» را به او یادآوری خواهند کرد.

2.2 ساسانیان با دنبال کردن ردپای پیشینیانشان خواهان پیوستن سوریه و مصر به ایران بودند.

در دوران باستان کشور مصر بارها بدست پادشاهان ایران اشغال شد (404-525 و 332-343 پیش از میلاد). ساسانیان در رویای رسیدن به مرزهای پیشین ایران و گسترش سرزمین ایران بودند ادر زمان شاپور دوم، شاپور ذولاکتاف، (379-309) بخش خاوری و بخش مرکزی عربستان از جمله «الیمامه» به خاک ایران پیوستند و در سال 527 ایرانیان تا یمن پیشروی کرده و این کشور را تسخیر کردند. برای برآوردن این آرزو ایرانیان توانستند در سال 614 با استفاده از آشوب های مسیحیان در بیزانس (روم خاوری) به سوی سوریه و پلستین (فلسطین) پیشروی کنند.

در چهارچوب برنامه پیگرد پیروان مسیحی که گرایش به «مونوفیسم» داشتند، فرمانروای بیزانس «ماوریکیوس (602-582)» امیران عرب دست‌نشانده خود در سوریه و بخش باختری عربستان را از قدرت برکنار کرد. گویا عرب‌های مسیحی که گرایش به «مونوفیسم» داشتند، میخواستند به کمک حکمرانی غسانیان، و با الگوبرداری از ساختار فرمانروایی بیزانس، چنین ساختاری را برای خودشان برپا سازند. پیوند میان کلیسای یعقوبی (پیروان مونوفیسم) سوریه با غسانیان آینه پیوند میان کلیسای ارتدوکس با کاخ فرمانروایی کایزر در بیزانس بود. در اینجا کایزر بیزانس دخالت کرد تا از نیرومند شدن پیروان مونوفیسم در بخش خاوری بیزانس پیشگیری کند. او رهبران قبیله‌های غسانی را متهم به خیانت در یکی از لشکرکشی‌هایش برای رو در رویی با ایران در سال 581 میلادی کرد و با این بهانه حکومت غسانیان را که بسان یک سپری از مرزهای بیزانس در برابر تازش بیگانگان نگهداری میکرد، منحل کرد. پیامد انحلال حکومت غسانیان از هم پاشیده شدن فدراسیون غسانی در سال 584 میلادی به پنج قبیله بود. از اینرو جای شگفتی نبود که ارتش ایران ساسانی در سال 604 در نزدیکی شهر «انتاکیه (پایتخت سلوکیان، امروز شهری در ترکیه)» نمایان شد. یک سده پیش از این، ارتش بیزانس از سوریه بیرون رفته بود¹⁴، تنها استثناء در اینجا کانون‌های مذهبی بودند همانند اورشلیم و الرصافه. مرزهایی که از سوی عرب‌های دست‌نشانده بیزانس نگهداری میشدند، در خاور «انتاکیه» گسترش میافتند. یک دلیل دیگر در تایید این ادعا که بیزانس در سده ششم میلادی سوریه را ترک کرده بود، وجود نوشته‌های کنده کاری شده «بربر‌های» عرب بر دیوارهای اندرونی ساختمان هاست¹⁵.

بدینسان برای نخستین بار زبان عربی در جایگاه زبان حاکمان نمایان شد! ولی زبان آرامی زبان نوشتاری و زبان بجا آوردن مراسم مذهبی در کلیساها ماند. جایگاه زبان آرامی در مراسم مذهبی را میتوان در بازسازی دوباره کلیسای سوریه زیر فرمان غسانیان دید. زبان کلیسای یعقوبی زبان آرامی ماند. کلیسای یعقوبی یکی از کلیساهایی بود که از سوی فرمانروایان عرب در سوریه پشتیبانی میشد، و این کلیسا، کلیسای مردمان سوریه ماند. با آغاز فرمانروایی «عبدالملک»، او در اورشلیم کلیسای عربی را در جایگاه یک هم‌آورد (حریف) در برابر کلیسای فرمانروای بیزانس ساخت. و در مخالفت با کلیسای کایزر بیزانس که تنها به یک آموزه و دکترین «راستین» باور داشت (orthodoxy)، هدف عبدالملک یکی کردن همه کیش‌های گوناگون و متضاد مسیحی در یک آیین بود: orthopraxy.

بیرون رفتن ارتش بیزانس از سوریه و دست برداشتن از این کشور را اسناد باستانی کشف شده در «تل نیسانا (Nessana)» در شمال باختری بیابان «النقب (Negev)» در اسرائیل گزارش میکنند. این اسناد باستانی که بر روی کاغذهای پاپيروس به روش یونانی نوشته شده‌اند، از سال‌های میان 460-630 میلادی سرچشمه گرفته‌اند. تا سال 601 میلادی شیوه نگارش این اسناد از آیین دیوانسالاری در بیزانس پیروی میکرد. نام نویسندگان به شیوه یونانی نمایان میشوند. از سال 601 میلادی دیگر از این آیین نوشتاری پیروی نمیشد. در هشت سند پاپيروسی که از سال‌های پس از 601 میلادی سرچشمه میگیرند، نویسندگان از نگارش نامشان به شیوه یونانی چشمپوشی کرده، و بجای آن برای نگارش نامشان روش عربی را بکار برده‌اند¹⁶.

یک اشاره آشکار به دگرگونی هایی که از نگاه بیزانس قابل درک بودند، ابعاد بهسازی های (اصلاحات) ایالتی «هراکلیوس» است. پس از اینکه برنامه دوباره زنده کردن شکوه و سرافرازی کهن سرزمین های روم به دلیل استفاده گزافگونه «جوستینیان (Justinians)»، (527-565)، از امکانات موجود، ناکام ماند، فاجعه هایی که پیامد این برنامه اشتباه بودند، «هراکلیوس» را ناگزیر به انجام بهسازی های ایالتی در ابعاد مرزین (محدود) کردند. در سازماندهی دوباره سرزمین های بیزانس، سوریه جزء خاک بیزانس به شمار نمیآمد. برپایه تصمیم نهایی این بهسازی ها که در سال 622 میلادی گرفته شد، سوریه و همه سرزمین های خاوری که بخشی از خاک بیزانس بودند، از سرزمین بیزانس کنار گذاشته شدند. در اینجا حکومت بیزانس ناگزیر بود که یک مرزبندی دقیقی انجام دهد: در آینده همه آن نيسنگ هایی که برپایه تصمیم نهایی بهسازی های نوین در نقشه تازه بیزانس جای نمیگرفتند، دیگر جزء خاک بیزانس به شمار نمیآمدند. هرکس که دیگر آندر نبود (داخل نبود)، بیرون بود! برپایه این سازماندهی نوین سرزمین های بیزانس، «تارزوس (Tarsus) شهری در ترکیه» مرز نوین بیزانس شد و نيسنگ هایی که فراتر از این شهر بودند، دیگر جزء خاک بیزانس به شمار نمیآمدند. نخست بلندپایگان کلیساها در سرزمین های پیشین خاوری بیزانس در پیوند با فرمانروای بیزانس ماندند. این پیوند نیز سپس تر از سوی حکومت بیزانس بریده شد.¹⁷

بدینسان گشایش سوریه و مصر برای ساسانیان کاری بیشتر از یک راهپیمایی رزمی نبود. پس از اینکه ساسانیان از پُر کردن جایگاه بلندپایگان دینی در کلیساهای سوریه با مسیحیان نستوری که وفادار به حکومت ایران بودند، چشمپوشی کردند و تنها به راندن وابستگان فرمانروای بیزانس از سوریه بسنده کرده و تنها جایگاه های آنها را با بلندپایگان دینی و مسیحی مونوفیسم پُر کردند، آنها توانستند مردم را هوادار خودشان کنند. یورش ایرانیان به این سرزمین ها سبب استوان کردن همبستگی مسیحیان خاور در برابر بیزانس شد. یهودیان نیز که زیر فشار بیزانس بودند، به رهبری «نهمیاه (Nehemiah)»، پسر «هوشیل (Huschiel)» برخاستند. پس از تسخیر سرزمین هایی که بیزانس از آنها چشمپوشی کرده بود، ساسانیان در سال 614 میلادی اورشلیم را به یهودیان واگذار کرده و کلیساهای شهر اورشلیم را نابود کردند؛ کلیسایی که به باور مسیحیان جایگاه بر چلیپا (صلیب) مُردن مسیح و آرامگاه او بود (Church oft he Hoy Sepulchre)، با خاک یکسان شد. پیش از آن، بخش بزرگی از ساکنین شهر به ایران کوچ داده شدند، در میان آنها رهبر دینی مسیحیان «زاکاریاس (Zacharias)» همراه با چلیپای مقدسی بود که به باور مسیحیان مسیح بر آن گشته شده بود.¹⁸

در مصر از سال 617 تا سال 628 میلادی سکه های پول با نگاره خسرو دوم (خسرو پرویز) زده شدند که او را بسان یک فرمانروای مسیحی نشان میدادند. دلیل نمایان شدن نگاره خسرو دوم بسان یک فرمانروای مسیحی روی سکه های پول این بود که مسیحیان خاور نمیتوانستند آنگاشت (تصور) دیگری درباره او داشته باشند؛ زیرا خسرو دوم در جایگاه یک فرمانروای مسیحی در نبرد میان مسیحیان «آرتودکس» هوادار فرمانروای بیزانس (که تنها به یک راه راست باور داشتند) با پیروان «آرتوپراکسی» که خواهان همبسته شدن همه کیش های مسیحی بودند، در جبهه پیروان «آرتوپراکسی» ایستاده بود. با شایمندی (احتمال) نگاره یک فرمانروای غیر مسیحی بر روی سکه های ساسانی در مصر امکان پذیر نبود، زیرا مردم، فرمانروای ایرانی را مسیحی و پیرو مسیحیت مونوفیست مصری میپنداشتند.¹⁹

این شیوه و رفتار ایرانیان بایستی همانند خنجرى به مغز اُستخوان بیزانس برخورد کرده باشد. رفتار ایرانیان همانند یورش به بُنیادهای فرمانروایی بیزانس بود. کایزر بیزانس در جایگاه پاسدار بناهای مقدس - که از نگاه همپیمان های عرب شاهنشاهی ساسانی، نگهبان مکان های مقدس در اورشلیم بود - بی اندازه چهره خودش را از دست داد.²⁰ این بی ارجی به مکان های مقدس از سوی «کُنستانتینوپل (Konstantinopel)» بی پاسخ نماند. در سال 622 میلادی کایزر بیزانس لشکرکشی خودش بر علیه ایران را از شهر «کُنستانتینوپل» آغازید. پیش از این، کلیسا برای فراهم کردن هزینه جنگ، همه گنجهایش را در دسترس حکومت بیزانس گذاشت که بسیار ناتوان شده بود.²¹ گزاره "گذاشته شدن گنجهای کلیسا در دسترس کایزر بیزانس" تنها یک جمله بندی ملایم و تزئینی برای خودداری از بکار بردن واژه زورستانی (غصب) گنجهای کلیسا بدست فرمانروای بیزانس است.

"جنگ در یک جوی از هیجان های مذهبی آغاز شد که تا پیش از این کسی آنرا نمیشناخت. این جنگ نخستین جنگ از نمونه جنگ های سده های میانه (قرون وسطی) بود، که جنگ های صلیبی را بیاد میآورد. فرمانروای بیزانس شخصا فرماندهی لشکر را پذیرفت و برای زمان نبودگیش در پایتخت اداره حکومت را به نیابت از فرزند خردسالش به بلندپایگان مذهبی «سرگیوس (Sergios)» و «بُنس (Bonos)» واگذار کرد. (...) بودن در میدان جنگ و پذیرفته شدن فرماندهی جنگ از سوی فرمانروای بیزانس بی اندازه نابهنجار بود، همانگونه که پیش از این به دلیل گرفته شدن چنین تصمیمی از سوی «ماوریکیوس (Maurikios)»، سخت با او مخالفت شده بود، «هراکلیوس» هم به دلیل گرفتن چنین تصمیمی، نخست با مخالفت جدی هم سگالانش (مشاورانش) رو در رو شد، زیرا از زمان «تئودیوس بزرگ (Theodosius d. Gr)» هیچ فرمانروایی شخصا در میدان کارزار برای رهبری جنگ حضور نداشت (...) در پنجم آوریل سال 622 میلادی، روز دوم عید پاک مسیحی، کایزر بیزانس پس از بجا آوردن مراسم مذهبی پایتخت را ترک کرد. با رسیدن به آسیای کوچک، فرمانروای بیزانس به سوی نيسنگ های مرزی ایران پیشروی کرد²²."

روند لشکرکشی در ادامه، ویژگی های نابهنجاری یافت. کایزر بیزانس برای زمان درازی خودش را با هنر جنگ آشنا و سرگرم ساخته بود. شیوه جنگاوری او در ناسانی با آیین های روماند و پذیرفته شده در جنگ بود، روشی که دشمنش را در میدان جنگ سر در گم میکرد. بجای کارزار در تابستان، او ارتش را با رزمایش و برزش های (تمرین های) جنگی سرگرم میکرد. ولی هنگامیکه موسم تابستان کمابیش پایان یافته بود، او بر دشمن یورش میبرد. آرایش جنگی ارتش بیزانس بگونه ای سازمان یافته بود که نخست آن یگان دشمن را که نیرومندتر از دیگر یگان ها بود، هدف تاخت و تاز میگرفت. ارتش بیزانس بجای پیادگان، یگان های سواره را بکار میگرفت، بویژه سوارگان کماندار که زره پوش های سبک در بر داشتند. «هراکلیوس»، کایزر بیزانس فرمان پیشروی راسته (مستقیم) به سوی آرمستان را داد، و ایرانیان ناگزیر بودند "همانند سگان در زنجیر" آنها را دنبال کنند. - "برخورد دو ارتش در نيسنگ آرمستان با پیروزی درخشان «هراکلیوس» بر فرمانده جنگی ارتش ایران، «شهوراز» پایان یافت²³."

شگفت انگیز بودن پیروزی ارتش بیزانس بر ارتش ایران در سال 622 میلادی در بی همتایی این رویداد نهفته است. با پیروزیِ غافلگیرانهٔ بیزانس یک دورهٔ پنجاه سالهٔ درگیری میانِ خاور با باختر پایان یافت؛ با این پیروزیِ رزمی، یک کامگاری (موفقیت) بزرگی نصیبِ یکی از طرفینِ درگیری شد که در سراسرِ دورانِ جنگ حتی نتوانسته بود یکبار هم یک موفقیتِ چشمگیری در یکی از میدان‌های نبرد بدست آورد. به دلیل اهمیتی که این پیروزی داشت، گزارش آن در قرآن نیز بازتاب یافته است.

مسیحیانِ عربِ «الحیره» در سایهٔ فرمانروایی ساسانیان، از زمان خسرو دوم، در رنج بودند، زیرا او به حکمرانی «لخمیان» پایان داده بود. از دست رفتن جایگاهِ ممتاز «لخمیان» در میانِ عرب‌های ایرانی باید برای آنها بسیار درد آور بوده باشد، زیرا اکنون «لخمیان» در حکومتِ بیزانس، نجات دهنده شان از این تیره بختی را میدیدند. «رودی پارت (R. Paret)» آغازِ سورهٔ «الروم (بیزانس)» را اینگونه می‌آغازد: "2. رومی‌ها شکست خوردند، 3. در یک سرزمین نزدیک، ولی آنها پس از اینکه شکست خوردند، پیروز خواهند شد، 4. در میان چند سال (آینده). خدا اینگونه تصمیم گرفته است. همیشه و در آینده. در آن روز دینباوران شاد خواهند شد." این نوشته اشاره به یکی از شکست‌های ارتش بیزانس میکند که سپس تر پیروزی این ارتش را به دنبال داشته است.

واپسین چمبر (حلقه) از زنجیرهٔ شکست‌های بیزانس در سال 613 میلادی در «آنتیوخین (آنتاکیه، ترکیه)» آغاز شد، که با تسخیر اورشلیم در سال 614 میلادی بدست ساسانیان ادامه یافت و با گشایش کشور مصر بدست ساسانیان در سال 619 میلادی پایان یافت. اگر این رویدادی که در قرآن به آن اشاره شده است، یک رویداد تاریخی بپنداریم، ما با یک جوی از چیرگی مذهبی بر شرایط (سیاسی/اجتماعی/رزمی) آن دوران پس از سال 619 میلادی و پیش از 622 میلادی از نگاه مسیحیان عرب «الحیره» سر و کار داریم.

افزون بر این، «هراکلیوس» با واکنشی متناسب، انتقامِ یورش به اورشلیم را از حکومت ساسانی گرفت؛ سزاواری (حقانیت) فرمانروایی بیزانس به این شهر گره خورده بود. «هراکلیوس» در سال 623 میلادی به کمک مردم مسیحی قفقاز به مهمترین زیارتگاه زرتشتیان ایران تاخت. با ویران کردنِ آتشکدهٔ «گنژک» که اقامتگاه «اردشیر» نخستین پادشاه ساسانی بود، او هم انتقامِ نابودی کلیسایی را گرفت که به باور مسیحیان آرامگاه مسیح است (Church of the Holy Sepulchre) و هم انتقامِ خدشه دار شدنِ حقانیتِ فرمانروایی بیزانس که خود را پاسدار کلیساها و جایگاه‌های مقدس مسیحی میدانست²⁴.

ایستادگی شدید ساسانیان در برابر ارتش بیزانس به پاتکِ ایرانیان تا «بِسپروس (نیسنگی در ترکیه)» فرجامید. زاویهٔ کور نقشهٔ پاتکِ ایرانیان دوباره کمبود کشتی‌های جنگی بود تا ایرانیان بتوانستند به کمک این کشتی‌ها شهر «گنستانینوپل» را از راه دریا محاصره و راه دریایی آنرا قطع کنند. برای زدودن این کمبود، ایرانیان ناچار بودند که به دشمن بیزانس، یعنی «آوارها (مجارهای اروپای خاوری) Avare» روی بیاورند. با آنکه خاقانِ آوارها با یک سیاهی لشکر از مردمانِ مجار، بلغار، «گپیدن (Gepiden)» و بردگان در برابر دیوارهای شهر «گنستانینوپل» نمایان شدند و این شهر را از زمین و دریا محاصره کردند، بیزانس‌ها

توانستند به کمک کشتی های جنگی شان «آوارها» را در دریا نابود سازند. همچنین بیزانس ها توانستند سیاهی لشکر دشمن را در خشکی نیز به پس برانند. بدینسان پاتک ایرانیان رویهم رفته ناکام ماند²⁵. در ادامه جنگ، «هراکلیوس» پیمان های نوین همبستگی با دیگر مردمان قفقاز بست. در زمانیکه «هراکلیوس» در قفقاز بود، او با حکومت خزرها رابطه برپا کرد. "از این زمان، این همکاری ثبت شده در تاریخ میان بیزانس ها و خزرها تبدیل به مهمترین ستون سیاست خاوری فرمانروایی بیزانس شد."²⁶

پس از شکست فاجعه بار ارتش شاهنشاهی ایران، نخست در سال 622 میلادی در ارمنستان و سپس در سال 627 میلادی در نینوا، روحانیان بلندپایه زرتشتی خسرو پرویز را به خیانت و بیرون شدن از دین بدنام کرده و کشتند. پس از کشته شدن خسرو پرویز میان کسانی که خودشان را سزاوار جانشینی و بدست آوردن تاج و تخت او میپنداشتند، درگیری آغاز شد. بازده این درگیری ها نشستن یکی از پسرهای خسرو پرویز به نام پادشاه بر تخت پادشاهی بود. چند ماه پس از آن، پادشاه (تازه به تاج و تخت رسیده) ایران در بستر مرگ از فرمانروای بیزانس درخواست کرد تا سرپرستی فرزند خردسالش، اردشیر سوم را بپذیرد. اردشیر سوم در سال 630 میلادی بدست سرلشکر نامور ایران، «شهروراز» کشته شد. کشته شدن پادشاه ساسانی، اردشیر سوم، دومین ضربه فاجعه بار بر سزاواری فرمانروایی خاندان ساسان بود. در سال 590 میلادی خسرو پرویز با کودتا و زورستانی بهرام چوبین، تاج و تختش را از دست داد و تنها به کمک ارتش بیزانس در سال 595 میلادی توانست دوباره به ایران بازگردد. یک مدعی دیگر تاج و تخت که هیچ وابستگی به دودمان ساسان نداشت، به نام «ویستام»، در شمال به نام خودش سکه زد. این باور که تنها هموندان دودمان ساسان به دلیل سرچشمه گرفتن از نژاد ایزدان و داشتن فرکیانی، میتوانستند بر ایرانشهر فرمانروایی کنند، مورد تردید قرار گرفت. با اینهمه دختر خسرو دوم (خسرو پرویز)، پوران دخت دلیل خوبی داشت که بر سرچشمه گرفتن نژادش از ایزدان پافشاری کند. بر یک مدال تلایی (طلایی) که از سال دوم فرمانروایی پوران دخت سرچشمه میگیرد، نوشته شده است: پوران زاینده نژاد خدایان²⁷.

در مخالفت با این ادعای پوران دخت، مسیحیان عرب در جایگاه سروران تازه ایران، فرنام «عبدالله» (خدمتکار خدا و عیسی مسیح) را با توجه به آن درکی که از مسیحیت گهن در سوریه داشتند (جدا بودن ذات عیسی مسیح و خدا از همدیگر)، بکار میبردند.

در پایان دشمنی های طولانی میان ساسانیان و بیزانس یک ترازمندی (تعادل) میان آنها برپا شد. برپایه پیماننامه نوین، همه نینگ هایی که پیش از این از آن بیزانس بودند، همانند ارمنستان، بخش رومی میانرودان، سوریه، پلستین و مصر، میبایستی که به این کشور بازگردانده شوند. با این پیماننامه «هراکلیوس» نشان داد که هدف او کشورگشایی یا اشغال کشورهای دیگر نبود، بلکه برای «هراکلیوس» تنها برپاسازی دوباره حقانیت فرمانروایی بیزانس اهمیت داشت. از اینرو، «هراکلیوس» در سال 630 میلادی از اورشلیم بازدید کرد، و در آنجا او چلیپای ورجاوند (صلیب مقدس) را که ایرانیان پس داده بودند، در جایش نشاند²⁸.

«هراکلیوس» سیاستِ ترازمندی (تعادل) خودش را همچنین در برابر مسیحیان شورش‌ی در سرزمین‌های بخش خاوری بیزانس ادامه داد. پس از یورش به پایتختِ آرمستان «دوین (Dwin)»، او با نمایندگانِ کلیسای آرمستان گفتگوهایی برای بستن یک سازشنامه انجام داد. ولی آن جبههٔ همبستگی که بدستِ ساسانیان میانِ مسیحیان خاور برپا شده بود، سبب بی نتیجه ماندنِ همهٔ این گفتگوهای سازشمندانه شد. آن عرب‌هایی که در نیسنگ‌های زیر نفوذ ایرانِ ساسانی ماندگار شده بودند، یک کیشِ مسیحی را نمایندگی میکردند که با راهکارهای مذهبی‌ای که «هراکلیوس» پیشنهاد میداد، خرسند نبود. کوشش‌های «هراکلیوس» برای سازش با مسیحیان بخش خاوری بیزانس بر سر تصمیماتی که در پایانِ نشستِ مسیحیان جهان در «کلسدون (Council of Chalcedon)» گرفته شده بود، با دیوار مخالفت آنها برخورد کرد. ابرپایهٔ تصمیمات نشست «کلسدون» پذیرفته شد که ذاتِ خدایی و انسانی مسیح در وجود یک خدای یگانه یکی شده اند. حتی انتشار فرماننامهٔ مدارا جویانهٔ «اکتسیس (Ecthesis)» از سوی «هراکلیوس» در سال 638 میلادی که برپایهٔ آن او باور به «مونوتلیتسم (Monothelism)» را به نام تنها شکل رسمی و حکومتی مسیحیت پذیرفت، نتوانست مسیحیان بخش خاوری بیزانس را خرسند کند. (برپایهٔ «مونوتلیتسم (Monothelism)» عیسی مسیح دارای یک هستی انسانی است ولی خواست و اراده او آسمانی است). آن نوشتهٔ کنده کاری شده بر ایوان سمت چپ کلیسای «هاگیا سوفیا, Hagia Sophia (در ترکیه)» که یک فرمول (پیام) مداراجویانه‌ای را پیشنهاد میدهد، برای نخستین بار بگونهٔ نوشتاری از سوی «عبدالملک» پاسخ داده شد، هنگامیکه او در سال 72 عربی (694 میلادی)، دستور داد تا باور به هستی انسانی مسیح را برپایهٔ فرماننامهٔ خودش (Ecthesis) با نوشته‌ای بر دیوار اندرونی قبه الصخره در اورشلیم کنده کاری کنند.²⁹

بلندپایگانِ کلیسا و شاهزادگانِ بومیِ بخش خاوری بیزانس از وضعیت پیش آمده استفاده کردند. اگر وجود چند یگانِ رزمی بیزانس را که بیشتر نقش نمادین داشتند، ندیده بگیریم، سرزمین‌های بخش خاوری بیزانس، از نیروهای این فرمانروایی تهی شده بودند. ماندگارهای جنگی و برجای مانده همانند دژهای جنگی از دورانی که این نیسنگ‌ها زیر نفوذ ایران بودند، و وجود عرب‌های ساسانی که اکنون تبدیل به سرداران جنگ شده بودند، این امکان را برای بلندپایگانِ کلیسای خاور فراهم آورد تا با پافشاری از حکومت بیزانس بخواهند که بخش خاوری سرزمین‌های بیزانس را بگونه کامل ترک کند.

در آن سالی که «هراکلیوس» با انتشار فرماننامهٔ «اکتسیس (Ecthesis)» پیشنهاد مدارا جویانه به مسیحیان مونوفیسیتسم در خاور داد، «پاتریاش (بلندپایه ترین روحانی) اورشلیم نیز از نیروهای اشغالگر بیزانس درخواست ترک شهر را داد. پس از آن بیزانس از سرزمین‌های زیر نفوذ خود در میانرودان چشمپوشی کرد، زیرا از این وضعیتِ درهم برهم مسیحیانِ مونوفیسیتسم و مسیحیانِ نستوری در شمالِ میانرودان، یک جبههٔ همبسته در برابر بیزانس پدید آمده بود که پُشتیبانِ طبیعی خود را در آرمستان داشت. فروگذاری مصر بی درنگ انجام نگرفت. در اینجا بیزانس دارای منافع بود که باید از آنها نگهداری میکرد. بندر اسکندریه، داد و ستدهای بازرگانی و سودی که از راه مالیات‌های گمرک در این بندر دریافت میشد، برای بیزانس با اهمیت بود؛ بیزانس از خُشکی تصمیم می‌گرفت تا منافع دریایی خودش را با جدیت پاسداری کند. پس از جنگ با

ساسانیان و پیامدهای آن که تهي شدن ذخایر مالی بیزانس و از دست رفتن گنجهای کلیسا بود، چیرگی بر بازرگانی دریایی در بخش خاوری میانرودان و کنترل بندرها، بی اندازه اولویت یافتند. تنها درآمدهایی که از راه گمرک بدست میآمدند، میتوانستند سرمایه های مورد نیاز برای ماندگاری و تکیه فرمانروا با دودمانش بر تخت قدرت را فراهم بیاورند.

بیوه «هراکلیوس»، «مارتینا»، سیاست ترازمندی (تعادل) با مسیحیان در بخش خاوری سرزمین های بیزانس را دنبال کرد و به بلندپایه ترین روحانی (پاتریارش) اسکندریه دستور داد تا با فرماندهان جنگی عرب پیماننامه ای را امضا کنند که برپایه آن حکومت بیزانس بتوانست با برنامه و سازمان، نیروهایش را از این شهر بیرون ببرد. "در راستای اجرای پیماننامه ای که پاتریارش اسکندریه به فرمان «مارتینا» با عرب ها بست، و مهلتی که برای ترک اسکندریه به نیروهای بیزانس داده شده بود، نیروهای بیزانس در روز 12 سپتامبر سال 642 میلادی اسکندریه را ترک کرده و با کشتی به سوی جزیره «رودوس» (Rhodos) حرکت کردند..."³⁰ در این زمان، «مارتینا»، بیوه «هراکلیوس» از قدرت کنار گذاشته شده، اندام های بدنش را بریده و از کشور رانده بودند. در بیزانس دوران سیاست سازش و ترازمندی با عرب های مسیحی پایان یافته بود. از اینرو یکی از لشکر های بیزانس کوشش کرد تا در راستای اجرای سیاست نوین این کشور دوباره اسکندریه را اشغال کند؛ ولی او نتوانست در برابر مسیحیان بومی مقاومت کند که در سایه بلندپایه ترین روحانی مسیحی، پاتریارش مونوفیسیتیسیم، «بنجامین» ایستادگی میکردند؛ زیرا مسیحیان بومی یوغ بندگی عرب های مسیحی را به یوغ بیزانس ترجیح میدادند.³¹

با کنار گذاشته شدن «مارتینا» از قدرت، کوشش برای رسیدن به یک سازش و ترازمندی با مسیحیان خاور در پیوند با پرسش های بی پاسخ مانده مسیحیت، پایان یافت. جنگ مذهبی میان عرب هایی که در ایران به سروری رسیده بودند با فرمانروایان بیزانس در «کنستانتینوپل» اکنون یک ریخت و شکل آشکاری را به خودش گرفته بود. پیروان کلیسای مسیحی که فرمانبردار امپراتور بیزانس بودند، و خودشان را «اوتودوکس (پیروان راه راستین)» مینامیدند در برابر پیروان گروه های مسیحی در خاور صف آرایی کردند. گرانیگاه این درگیری ها هنوز پرسش های بی پاسخ مانده در جهان مسیحیت بود.

3. دوره نخستین فرمانروای اموی

3.1 فرمانروایی عرب در دوران «معاویه» (642-682)

داده هایی که درباره «معاویه» در دسترس هستند:

1. پس از مرگ «هراکلیوس» در سال 641 میلادی، فرمانروایی عرب ها در سوریه در سال 642 میلادی آغاز شد که برابر است با سال 20 عربی.
2. در سال 663 میلادی «معاویه» امیرالمومنین نامیده شد.
3. در سال 674 میلادی یورش به شهر «کنستانتینوپل» روی داد.

4. سال 675 میلادی از دست رفتنِ سرزمین های خاوری پس از یورش ناکام عرب ها به «کنستانتینوپل».

5. در سال 675 میلادی که برابر است با سال 53 عربی، «عبدالله بن زبیر» در خاور فرمانروا شد.

سکه های تاریخ گذاری شده از این دوره یافت شده اند که در شهر باستانی دارابگرد زده شده اند. ویرانه های شهر باستانی دارابگرد در استان فارس ایران است که بخشی از فسا میباشد. در نزدیکی این شهر تندیس نقش رستم وجود دارد که در کوه کنده کاری شده است. ادامه ضرب سکه در شهر دارابگرد که شهر مرکزی ایران است- جایگاهی که آیین دودمان های هخامنشی و ساسانی برای زدن سکه بود- نشان میدهد که حاکمان نوین خواستار ادامه آیین فرمانروایان پیشین ایران بودند.

در کنار نام «معاویه» بر سکه های دارابگرد، نام آرامی او «ماویا MAAWIA» نیز برپایه آیین آرامی های خاور (مندئیان) نگارش شده است. روشن نیست که آیا «ماویا» نام راستین یا نام مستعار او بوده است، زیرا در پایان دوران ساسانیان بکار بردن نام های مستعار رومند شده بود. سردار جنگی ساسانی و فاتح اورشلیم در سال 614 میلادی خودش را «شهروراز» به معنی گراز شهر مینامید و رفتارش در این شهر نشان داد که «شایسته» فرنامی (لقبی) است، که برای خودش برگزیده بود³². این امکان هم هست که «ماویا» یک فرنام یا یک نامی بوده که واژگونه (برعکس) خوانده میشد³³. در این مورد باید بپذیریم که نام راستین این فرمانروای عرب ناشناخته خواهد ماند و ما تنها برخی از ویژگی های شخصی او را میشناسیم با توجه به اینکه شاید این ویژگی ها نیز به واژگونه داده هایی باشند که درباره او بیان میشوند. گذاشتن نام های خوار کننده بر کودکان با هدف دور کردن نگاه اهریمنان از آنها تنها سنت مردمان سامی نبود، بلکه یک آیین بسیار کهن بوده است (نگاه کنید به سوره 113، آیه 5 قرآن). افزون بر آن، این امکان نیز هست که پنهان کردن نام اصلی این شخص، ریشه در فرهنگ مردمان سامی داشته باشد، که هدفش پیشگیری از تحت تاثیر قرار گرفتن کسی است که نام راستینش پنهان میماند.

تاریخ گذاری سکه های دارابگرد، سال 41 عربی را نشان میدهد. نگاره هایی که بر روی این سکه ها نقش بسته اند، از فرهنگ ساسانی پیروی کرده اند. «ماویا» خودش را روی سکه های دارابگرد «فرمانده دینباوران (Amir-i wlwysnyk'n)» مینامد³⁴.

3.2 فرنام «فرمانده دینباوران (Amir-i Wlwysnyk'n)»

چیزیکه جلب توجه میکند، این است که سکه های تاریخ گذاری شده در آغاز فرمانروایی عرب ها نشان میدهند که روش برنویسی (inscription) روی آنها هماهنگ با دوران فرمانروایی ساسانی بوده است. نام عربی «ماویا» بیان نمیشود. فرنام «ماویا» یک نام عربی نیست، بلکه آرامی است. رویهم رفته دبیره (خط) آرامی بکار برده میشد، همانگونه که بکار بردن این دبیره برای نگارش پارسی میانه رومند بود. فرنام این فرمانروا یک نام آمیخته (mixtum compositum) از واژه عربی «امیر (فرمانده)» و بازنمود (توضیح) یک پیشه

به زبان پهلوی است که زبان دودمان ساسانیان بود، بدینسان که واژه «امیر» همیشه در آغاز یک پیشه می‌آید: امیر-....

معنی واژه «دینباوران (*wlwysnyk'n*)» روشن است. بگونه کلی این واژه حالت جمع یک نامی است که از یک کارواژه (فعل) سرچشمه گرفته است. بُن واژه آن کارواژه ای (مصدر آن فعلی) که ریشه در زبان پارسی میانه دارد، میشود: [*wurroyistan*] «(باور»، یا شاید «با ایمان بودن»)]. هتروگرام پهلوی این واژه میشود «*HYMNNstn*»، که در پایان، واژه «اطمینان» با ریشه آرامی «*h-m-n*»، را در خود جای داده است.³⁵

این واژه ترکیبی همچنین یک واژه آرامی در بر دارد که تا امروز در زبان عربی مانده است. مسئله عبارت است از واژه «امان (*amana*)» که هماهنگ است با واژه آرامی «هیمن (*HYMN*)». این نام در قرآن سوره 49، آیه 14 نیز نمایان میشود (ولی با ترجمه اشتباه امروزی میشود): "بادیه نشین ها میگویند: ما «ایمان (*amanna*)» آوردیم...". «امان» که از واژه «امنیت» گرفته شده است، به حق پناهندگی (*jiwar*) پیش از اسلام بازمیگردد. از راه این حق یک آدم بیگانه که بیرون از قبیله یا گروه خودش در جستجوی پشتیبانی بود، به کمک هموند یک گروه دیگر از حق پشتیبانی برخوردار میشد، با آنکه آن آدم بیگانه هیچ وابستگی به این گروه نداشت. بدینسان همه هموندان یک گروه پایندانی میکردند (ضامن میشدند) که از جان این آدم بیگانه نگهداری کنند.³⁶ به این رفتار پشتیبانی یک گروه از یک آدم بیگانه که پیش از اسلام رسم بود، «امان دادن» میگفتند. از اینرو معنی فرنام «*Amir-i wlwysnyk'n*» برپایه فرهنگ عرب ها میشود: فرنشین (رئیس) امان دهندگان.

«یوهان والکر (John Walker)» این سکه «ماویا»، با فرنام «*Amir-i wlwysnyk'n*» را اینگونه ترجمه میکند: «ماویا فرمانده دینباوران»³⁷. برای «یوهان والکر» بسیار روشن است که «ماویا» همان «امیر المومنینی» است که تاریخ نگاران مسلمان از او یاد میکنند، و او فرنام «ماویا» را هماهنگ با باور نویسندگان مسلمان ترجمه میکند. از اینجا روشن میشود که چگونه استفاده از این فرنام در چهارچوب گزارش یک تاریخ اسلامی / دینی راه را برای یافتن شخصیت های ویژه آغاز تاریخ اسلام میکنند.³⁸ کمابیش 200 سال پس از فرمانروایی «ماویا»، به یک نهادی که وظیفه اش رسیدگی و نگهداری از قانون های حقوقی قبیله گری بود، یک نقش مذهبی در چهارچوب یک درک دینی از تاریخ داده میشود. در سال های نخستین فرمانروایی عرب ها، و دهه ها پیش از اینکه از نگاه تاریخی نامی از اسلام به میان آید، هنوز هیچ درک تاریخی از اسلام وجود نداشت. سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها با قانون ها و حقوق مرسوم در قبایل عرب اداره میشدند. از نگاه این قانون های قبیله گری این فرنام «رئیس امان دهندگان (*Amir-i wlwysnyk'n*)» ویژه سرکرده یا رئیس کسانی بود که در سرزمین هایشان هماهنگ با قانون های حقوقی قبیله گری از امنیت هموندان قبیله پاسداری میکردند و تنها در این چهارچوب، قانون را اجرا میکردند. همچنین از دریچه نگاه دینی به فرنام «امیرالمومنین»، که امروز بگونه رومند آنرا «سالار دینباوران» ترجمه میکنند، هنوز معنی «امان دهنده» پنهان مانده است:

هرکس اجازه نداشت برای پناه دادن به یک بیگانه پابندانی کند (ضمانت کند). این حق تنها از آن کسی بود که «مومن (امان دهنده)» بشمار می‌آمد. سپس تر در فرهنگ یزدانشناسی اسلامی جایگاه و ویژگی «مومن» به الله نسبت داده شد. از این نگاه این الله است که به یک دینباور در برابر ستم، امنیت (امان) می‌دهد.³⁹

در سرزمین‌هایی که پیش از این زیر فرمانروایی ساسانیان بودند، «معاویه» همچنان از زبان رسمی و دیوانی فرمانروایان پیشین ایران استفاده میکرد که هم اکنون برکنار شده بودند؛ در سرزمین‌های عربی «معاویه» عرب به شمار می‌آمد. در آنجا ما بر روی دیوار یک سدی که در سال 58 عربی (680 میلادی) در نزدیکی شهر طائف ساخته شده است، ترجمه فرنام «Amir-i wlyshnyk'n» را به عربی می‌باییم که شده است «امیرالمومنین»⁴⁰؛ در پلستین بر پایه سنت بیزانس (که پیش از این بر این نیسنگ حکومت میکرد) ما بر روی یک سنگنبشته یونانی فرنام «امیرالمومنین» را که به «معاویه» نسبت داده شده است، به خط یونانی می‌باییم.⁴¹

3.3. فرنام «عبدالله» در گزارش فرمانروایان عرب

1. گزارش رسای «معاویه» (60-41 سال عربی/ برابر با 682-664 میلادی) را میتوان بر سنگنبشته ای یافت که به عربی بر دیوار بنایی در شهر طائف کنده کاری شده است. و این گزارش میگوید: «عبدالله معاویه امیرالمومنین». افزون بر آن، این گزارش را میتوان به دبیره یونانی بر دیوار ساختمانی در «همات گدر (HamatGader) در اسرائیل یافت»⁴².

2. گزارش رسای عبدالملک (86-60 سال عربی/ 708-682 میلادی) بر سنگنبشته‌ها و سکه‌های پول کارگاه‌های سکه زنی «بَلَبَک (Ba labakk)»، «حلب»، «سارمن (Sarmon)»، «عمون (Ammon)»، کیناسرین (Qinnasrin) و «کیروس (Cyrrhus)» در سوریه بجای مانده است.⁴³ این نوشته میگوید: "«عبدالله عبدالملک امیرالمومنین». و یک شکل کمابیش دگرگون شده این نوشته هم وجود دارد: "«عبدالله، عبدالملک، امیرالمومنین»".

3. گزارش رسای «الولید» (96-86 عربی/ 718-708 میلادی) بر سکه‌های یافت شده در دمشق که تاریخ آن به سال 87 عربی (709 میلادی) برمیگردد، میگوید: "عبدالله الولید امیرالمومنین"⁴⁴. نوشته ای که بر دیوار مسجد اموی دمشق که تاریخ آن به سال 86 عربی (708 میلادی) برمیگردد، نگارش شده است، از «الولید» گزارش میکند: "عبدالله امیرالمومنین الولید". و نوشته ای بر دیوار یک مسجد اموی دیگر در دمشق که تاریخ آن به سال 87 عربی (709 میلادی) برمیگردد، از «الولید» گزارش میکند: "عبدالله الولید امیرالمومنین"⁴⁵.

4. گزارش کامل «سُلیمان (101-96 عربی/ 723-718 میلادی) را میتوان بر یک مَهر سُرَبی یافت، که با آن یک کیسه پُست از دورانِ اموی مَهر و موم شده است (به باور من هزاران از اینگونه سندهای روشنگرانه (informative) در موزه های همگانی و شخصی نگهداری میشوند، و بسیاری از آنها هنوز در دسترس همگانی گذاشته نشده اند!). بر روی این مَهرها نوشته شده است: «عبدالله سُلیمان امیر المومنین»⁴⁶

5. گزارش کامل «هشام» (125-105 عربی/ 747-727 میلادی) را میتوان بر دیوار اندرونی یک کاخ (کاخ الحیر) یافت. این نوشته میگوید: "عبدالله هشام امیر المومنین." این نوشته به شکل "دهه و سده تاریخ نگاری شده است"⁴⁷.

6. گزارش کامل «مروان» بر روی یک مَهر حکومتی ماندگار و در سال 127 عربی/ 749 میلادی تاریخ گذاری شده است. این گزارش میگوید: "عبدالله مروان امیر المومنین"⁴⁸. گزارش رسای «مروان» در نوشته ای تاریخ گذاری نشده که بر یک سکه کنده کاری شده است، از شهر «أُتْرِیب (در نزدیکی بنها)» در مصر میگوید: "عبدالله مروان امیر المومنین".

واژه «عبدالله» امروز «خدمتکار خدا» ترجمه میشود⁴⁹. با اینهمه در دانشنامه اسلامی ترجمه «عبد» هنوز «خدمتکار» ترجمه نمیشود. در آنجا در این پیوند یک نوشته نسبتاً گسترده ای وجود دارد. برپایه این نوشته: "در زبان عربی واژه «عبد» یک واژه رومند برای نامیدن «برده» در همه دوره ها بوده است (شکل جمع «عبد» میشود «عباد» که در قرآن سوره 24، آیه 32 آمده است⁵⁰." نویسندۀ این نوشته معنی «خدمتکار» را رد میکند، بدینسان که او پافشاری میکند که واژه عربی «عبد» در همه دوران «برده» معنی شده است. در قرآن واژه «عبد» به شکل جمع آمده است که از دستور زبان سنتی عربی «عربیا (Arabiyya)» به بیراهه رفته است. آمدن واژه «عباد» در قرآن برای جمع بستن واژه «عبد» میتواند سرچشمه در یک لهجه یا ویژگی های گفتاری یک نینگ (منطقه) داشته باشد. نیاز به گفتن است که جمع بستن واژه «عباد» در قرآن سنتی است که تنها در میانرودان روا بوده است و نه در لهجه مردمان مکه. در میانرودان یک گروه عرب وجود داشت که خودش را «قبیله» عباد مینامید.

3.4 عباد، «قبیله» عرب های خدمتکار خدا

واژه «عباد» که در میانرودان برای ساختن شکل جمع «عبد» بکار میبرند، به وجود عرب های آن نینگ اشاره دارد، کسانیکه به نوشته های قرآنی سیمای عربی بخشیدند. «گوستاو روت اشتاین (Gustav Rothstein)» در نوشته ای بگونه گسترده به پیوند واژه «عباد» با قبیله های عرب پرداخته است:

"«عباد» نام قبیله ای است که از خانواده های گوناگون عرب تشکیل شده است. قبیله «عباد» در شهر «الحیره (عراق)» به مسیحیت پیوست (... یعنی قبیله «عباد» آمیخته ای است از خاندان های جورواجور بهم

پیوسته عرب. مسئله عبارت است از وابستگی خاندان های گوناگون که به دلیل داشتن دین مشترک زیر یک نام گرد هم آمده اند (...). اگر گفته شده است که مسیحی بودن از ویژگی های بنیادین قبیله «عباد» بوده است، به این معنی نیست که همه عرب های مسیحی وابستگی قبیله «عباد» بودند. برای نمونه درجه «کمال» (Tamim) در تمامیتش تنها ویژه مسیحیان است؛ ولی «کمال» عبادی یک چیزه ویژه ای است. در توضیحی که در پی می آید، تفاوت میان «کمال» عبادی ها با «کمال» دیگر مسیحیان عرب در «الحیره» روشن میشود: آنها عرب های مسیحی ساکن «الحیره» هستند. (...) زیر نام مشترک «ال-عباد»، همچنین مسیحیانی که از قبیله های گوناگونی تشکیل شده و در «الحیره» خانه نشین شده اند، با همدیگر جمع زده شده اند. آدم میتواند سرچشمه و معنی آغازین این نام را بانگارد (حدس بزند). (...) عرب های غیر مسیحی (بُت پرست) نیز واژه «عبد» را «برده» (=زیارت کننده) یک بُت معنی میکردند... سخن روشن اینکه، «ال-عباد» به معنی زیارت کننده نیز هست. اگر «ال-عباد» به معنی زیارت کننده باشد، این پنداشت بوجود می آید که «ال-عباد» نامی بود که مسیحیان «الحیره» برای خودشان برگزیده بودند تا خودشان را متفاوت از مردم بُت پرست (یا غیرمسیحی) در پیرامونشان نشان دهند. آنها باور داشتند، به دلیل اینکه خدای راستین را پرستش میکنند، از دین راستین هم پیروی میکنند. جالب توجه اینکه، به نام «ال-عباد» همانند تنه (بخش بنیادین) یک نام نگریسته میشود و با افزودن یک پسوند به آن، تبدیل به یک نام شخصی میگردد. همانند نام «کمال» (Tamim) که با پسوند «ی» تبدیل به «کمالی» میشود. برای نمونه «زید ال-عبادی»، که نام یک چکامه سرای نامدار است. (...) مسیحیان «الحیره» که از قبیله های گوناگون سرچشمه میگرفتند، به دلیل داشتن یک دین مشترک همچنین از بیرون جلوه گر یک همبستگی قابل توجه ای بودند. جالب این است که ما در اینجا یک جامعه مذهبی داریم که مرزهای قبیله گری را پشت سر گذاشته است. (...) فرآیند شکل گرفتن این جامعه مذهبی در عراق سنجش پذیر است با آن جامعه مذهبی که مُحَمَّد (پیامبر عرب ها) برای پدید آوردنش در شرایط سخت تری کوشش کرد⁵¹."

«مُراد ویلفرید هوفمن (Murad Wilfried Hofmann) پژوهشگر نامداری است که با عربستان آشنایی دارد. او پیامبر عرب ها را به خاطر راندمانش در برپایی شرایط اجتماعی/ مذهبی «الحیره» در مدینه، ستایش میکند و توانایی او در حکومت کردن را مورد توجه قرار داده است: "مُحمد و پیروانش توانستند در سال 622 میلادی در گروه های کوچک به شهر «یثرب» کوچ کنند، که از آن به پس «مدینه (شهر پیامبر)» نامیده شد. با این سال کلیدی، گاهشمار اسلامی آغاز میشود. در اینجا او یک پیمانگان (کُنفدراسیون) میان مسلمانان و قبیله های یهودی برپا کرد و برای این همپیمانی، نخستین قانون اساسی نوشته شده را برنهاد (وضع کرد). برپایی این حکومت، یک کار انقلابی بود، زیرا این حکومت برای نخستین بار در تاریخ جهان شهروندان را پیرامون ویژگی هایی همانند گروه و خانواده، قبیله، نژاد، رنگ پوست و یا زبان گرد هم نیاورده بود، بلکه تنها به دلیل باور دینی شان. در این پیوند «مدینه» دارای حکومتی با یک جهانیابی بود⁵²."

بر پایه گزارش «ابن هشام» (مرگ در سال 828 یا 833 میلادی) هنگامیکه پیامبر عرب ها در غاری به نام «حرا» گوشه نشسته بود، پیام آسمانی (وحی) خودش را دریافت کرد. او عادت داشت یکماه از سال را برای پارسایی (زهد) ورزیدن در آنجا اقامت کند.⁵³ اگر آدم بخواهد داستان سنتی و زندگینامه افسانه ای پیامبر را که «ابن هشام» بازگفته است، باور کند، میان آن وضعیتی که «روتشتاین (Rothstein)» درباره «عباد» و «الحیره» در عراق و «ابن هشام» درباره وحی آسمانی در غار «حرا» گفته است، یک فاصله 200 ساله وجود دارد. گویا بدون توجه به اینکه ما درباره نازل شدن کدام وحی گفتگو میکنیم، این انگاشت (تصور) که «الحیره» جایگاه فرود آمدن پیام آسمانی بوده است، تبدیل به یک باور خودسالار (مستقل) شده باشد.

اگر آدم پیوند میان فرنام «عبدالله» با برداشتی که مردم «الحیره» از معنی این فرنام داشتند (یعنی خدمتکار خدا)، نپذیرد، -یا نپذیرد که دیگر مسیحیان عرب نیز خدایشان را الله مینامیدند-، یک اشاره تورات (عهد عتیق انجیل) ما را جلوتر میبرد: موسی 5: 9، 27 "به خدمتکاران خود «ابراهیم»، «اسحاق»، و «یعقوب» بیاندیش!" بدینسان ما در میانه یک برداشت توراتی از یک نگاره (تصویر) قرآنی هستیم. فرمانروایان اموی آیین خودشان را هماهنگ با سنت پیامبری (prophethood) میدیدند. هرکس که خودش را «عبدالله» مینامید، بر آیین پیامبری ارج میگذاشت.

3.5 فرنام «عبدالله» در جایگاه نشانه ای برای دست کشیدن از این ادعا که نژاد

فرمانروا از خدایان سرچشمه گرفته است

از اینرو فرنام «عبدالله» در فرمان های حکومتی «معاویه»، جانشین فرنامی شد که در آیین ساسانیان روا بود: "mzdysn bag (...shahanshaheranke cihrhacyazdan" (نماینده اهورامزدا، خدایگان...، شاه شاهان ایران، که نژادش از خدایان سرچشمه گرفته است)⁵⁴. بدینسان «معاویه» در مخالفت با فرنام پذیرفته شده در آیین فرمانروایان پیشین ایران، خودش را اینچنین نامید: "خدمتکار خدا (انسان و عیسی مسیح)، «ماویا»، فرنشین (رئیس) امان دهندگان".

بدینسان پاژنام «عبدالله» رو در روی پاژنام حکومتی ساسانیان میایستد که ادعای سرچشمه گرفتن دودمانشان از نژاد خدایان را داشتند. و پاژنام «عبدالله» به این دلیل پاژنام فرمانروایان عرب است که همواره این پاژنام در پیوند با نام آنها بکار برده میشد. ساخته شدن یک پلی بر رودخانه ای در مصر بدست یکی از برادران فرمانروا «عبدالملک» مدیریت شد. نام برادر این فرمانروای اموی «عبدالعزیز بن مروان ال امیر» است. وظیفه حکومتی برادر فرمانروا در اندازه یک «امیر» بوده است. از اینر جلوی نام او پاژنام «عبدالله» نیامده است. پاژنام «عبدالله» تنها برای فرمانروایان در سرزمین های عرب ذخیره شده بود⁵⁵. ما میتوانیم به کمک سنگنبشته ها و دیوار نویسی های برجای مانده چنین برداشت کنیم که پاژنام فرمانروایان عرب در سرزمین

های پیشین ساسانی و سرزمین های پیشین بیزانس در خاور، «عبدالله» بوده است. پاژنام «خلیفه» که برای نامیدن فرمانروایان عرب در نوشتارهای اسلامشناسی سنتی بکار رفته است، و یا در نوشته هاییکه از آنها به نام تاریخ دوران عباسی یاد میکنند، استفاده شده است، در اسناد بجای مانده از دوران آغاز اسلام وجود ندارد. به واژگونه ادعای پادشاهان زرتشتی در پیوند با سرچشمه گرفتن دودمان آنها از نژاد خدایان، پافشاری فرمانروایان عرب بر طبیعت انسانی شان و داشتن سرچشمه انسانی («فرنشین عرب/ مسیحی امان دهندگان») برای توضیح فرنام «عبدالله» که بر نوشته های دیواری قبه الصخره در اورشلیم بازتاب یافته است، با اهمیت است. این نوشته میگوید: " *muhammadun abdu llahi wa -rasulu hu* (برگزیده است خدمتکار خدا [یک انسانی که دنبال کننده راه پیامبران است] و رسول او)."

3.6 سندی درباره دوران حاکمیت عرب ها بر یک سنگنبشته یونانی

پاسخ به این پرسش که چه برداشتی از فرنام «عبدالله» در زمان «معاویه» وجود داشت، میتوان از شیوه نگارش سنگنبشته «معاویه» در پلستین یافت. در آغاز نخستین خط این نوشته دیواری که تاریخ آن سال 42 عربی است، نگاره یک چلیپا (صلیب) جلب توجه میکند. نگاره این چلیپا زینت بخش این نوشته است. به دنبال نگاره چلیپا این پیام با دبیره (خط) و زبان یونانی آمده است:

"در دوران فرمانروایی «معاویه»، فرنشین پناه دهندگان، گرمابه ها بدست عبدالله، پسر هاشم نجات یافته و بازسازی شدند، در روز پنجم ماه دتسامبر، در روز دوم (یعنی دوشنبه)، در سال ششم «Indikation»، در سال 726 تاسیس شهر، سال 42 عربی (664 میلادی)، در راستای درمان بیماران، زیر نظر «یوحانس (Johannes)»، بلندپایه ترین مامور دیوانسالاری شهر ام قیس («گذره (Gadara) در اردن»)»⁵⁶



نگاره 1. سنگنبشته «معاویه» به دبیره یونانی بر سر در گرمابه ای در ام قیس (Gadara, اردن) در سال 42 عربی (664 میلادی).

فرنام «بلندپایه ترین دیوانسالار شهر» همسان با واژهٔ عربی «امیر» است. از اینرو این بدفهمی پدید آمده است که فرنام «معاویه» یک فرنام بیزانسی است، و نخستین جایگاه در مدیریت شهر را داشته است. «ولهاوزن (Wellhausen)» درست فهمیده نمیشود. او به «تئوفانس (Theophanes)» اشاره میکند، برای اینکه نشان دهد، چگونه «معاویه» حکومت را مدیریت میکرد، یعنی همانند نخستین مدیر در میان مدیران، که به باور «ولهاوزن» "همانند یک سید در فرهنگ کهن عربی است."⁵⁷

آن «امیر» که ساختن این بناهای همگانی را مدیریت کرد، «عبدالله» نامیده شده است، همانگونه که این آیین امروز هم در نزد بسیاری از مسیحیان سوریه رومند است. فرنام این «امیر» نشان میدهد که او از وابستگان یک دیوانسالاری بوده است که آیین روم/بیزانس، و همچنین سنت فرمانروایی عرب در سوریه در سده های گذشته را دنبال میکرد. هم اکنون در سدهٔ ششم میلادی فرمانروایان عرب سوریه فرنام های بلندپایهٔ بیزانسی را حمل میکردند. نگارش این نوشتهٔ دیواری به دبیرهٔ یونانی، نشانهٔ "*imitatio imperii*" است (یعنی پیروی و الگوبرداری از فرمان های حکومت بیزانس)، سنتی که از زمان حکومت «معاویه» در سوریه اجرا میشد. بنگر میآید که «معاویه» همچنین از آیین دیوانسالاری ساسانیان در خاور پیروی میکرد. در عربستان او را بنام یک عرب میشناختند. در آنجا «معاویه» سنت «غسانیان» را که پیشینیان عرب او در این نیاستاد بودند، اجرا میکرد. «غسانیان» عادت داشتند سنگنبشته ها و نوشته های دیواری شان را به زبان عربی بنگارند.⁵⁸

3.7 مشکل تاریخ گذاری

شیوه تاریخ گذاری نوشته های دیواری گرمابه های «گذره Gadara (در نزدیکی شهر ام قیس در اردون)» از اهمیت فراوانی برای جدا کردن گزارش های تاریخی از افسانه های دینی برخوردار است، به ویژه افسانه هایی که سرچشمه هایشان روایت های اسلامی هستند. این راستینگی که «معاویه» با پیروی از آیین رومیان گرمابه های تاریخی را نوسازی کرد و سنگنبشته های این گرمابه ها-بجز چلیپا (صلیب) در آغاز نوشته ها- هیچ انگیزه دینی را بازتاب نمیدهند، نشان میدهد که این شیوه زندگی برای «معاویه» عادی و رومند بوده است. بی دلیل نبود که جانشین «معاویه»، «عبدالملک» او را همانند «سائلول (نخستین پادشاه اسرائیلی)» نشان میداد، و خودش به نام یک «داود نوین» نمایان میشد و پسرش را «سُلیمان» نامید.

بجای اینکه این نوشته دیواری با یک جمله دینی آغاز شود، نقش چلیپا در آغاز آن نمایان شده است. در چهارچوب آیین تاریخ گذاری، نخست سال مالیاتی (tax year) بیان شده است. سپس تاریخ بنیانگذاری شهر (colonia) آمده است، پس از آن تاریخ گذاری برپایه «سال عربی» نمایان شده است. «سال عربی» جانشین تاریخ گذاری امپراتوری بیزانس نشده است، بلکه استفاده از «سال عربی» یکی از نمونه های تاریخ گذاری در میان دیگر روش های تاریخ گذاری است. «سال عربی» تنها رسا کننده تاریخ گذاری سنتی است، و نه جانشین آن.

اشاره به آغاز دوران فرمانروایی عرب ها این امکان را بدست میدهد تا بسیاری از تاریخ گذاری های انجام گرفته در سرزمین هایی که پیش از این زیر فرمانروایی ساسانی بوده اند، بازنگری شوند. تاکنون پژوهشگران تاریخ این تئوری را جدی گرفته بودند که روش تاریخ گذاری های انجام گرفته در این سرزمین ها را هنوز برپایه دوران واپسین شاهنشاه ساسانی «یزدگرد»، یا دوران «پسا- یزدگرد» به شمار آورند.⁵⁹ ولی با این روش تاریخ گذاری، تاریخ رویدادها به اندازه سال ها جابجا میشوند. با اینهمه، با این روش هنوز امکان پذیر بود که میان آن تاریخ های راستینی که روی سکه ها وجود داشتند، با آن تاریخ هایی که تنها نتیجه «تاریخی» نشان دادن روایت های اسلامی بودند، یک آستی و هماهنگی ایجاد کرد. یک نمونه برای این همزمانی کردن (Synchronisation) تاریخ رویدادها برپایه اطلاعاتی که از سوی بلاذری و تبری... «تاریخی» نشان داده شده اند، تاریخ گذاری آغاز فرمانروایی جانشین «معاویه»، «عبدالملک» است: یکی از سکه هایی که به نام «عبدالملک» در شهر دارابگرد (فارس) ایران زده شده است، تاریخ سال 60 عربی را نشان میدهد.⁶⁰ از زمان کشف نوشته یونانی بر دیوار اندرونی گرمابه «گذره (Gadara)» ما میدانیم که این تاریخ گذاری برپایه سالنامه عربی نگاشته شده است. ولی برپایه آن تاریخ افسانه ای که در دوران عباسیان نگاشته شده است، «عبدالملک» در سال 65 عربی (پس از هجرت) وارد نماگاه تاریخ میشود. در تاریخ افسانه ای تبری چنین کاری امکان پذیر بود، زیرا در این زمان زندگینامه ویرایش شده پیامبر عرب ها که نخست «ابن هشام» آنرا نگاشت، انتشار یافته بود، و در نتیجه توده ها با روایت هایی که درباره «هجرت» پیامبر عرب بازگویی میشدند، آشنایی داشتند. در آغاز فرمانروایی عرب ها، آنها به اینگونه برش های زمانی (برای نمونه هجرت) در میان گزارش های بجا مانده، دسترسی نداشتند؛ از آنجا که زندگینامه پیامبر عرب ها هنوز در دسترس

نمود و آدم هنوز از «هجرت» پیامبر عرب‌ها آگاهی نداشت، عرب‌ها نمیتوانستند هیچ گاهشماری را به نام او کنند.

در زمان «معاویه» هنوز هیچکس با زندگی‌نامه پُر از هیجان پیامبر جنگجوی عرب‌ها آشنایی نداشت. از نگاه عرب‌ها آغاز گاهشمار آنها هماهنگ با آغاز دوره فرمانروایی شان بود. و آغاز دوره فرمانروایی عرب‌ها و شکست سرنوشت ساز ساسانیان در برابر بیزانس در سال 622 میلادی همزمان تاریخ گذاری شده اند. گویا «معاویه» هیچ مشکلی با نگارش نام آرامی خودش «ماویا» در پیوند با دیوار نویسی‌ها بر ساختمان‌های بازسازی شده، نداشت، زیرا او هنوز بر پایه نوشته‌هایی که سپس تر در دوران عباسیان «تاریخی» شدند، یک عرب «ایده آل» از شبهه جزیره عربستان، نشده بود. او میتوانست بر روی سنگنبشته‌هایی که از خودش برجای گذاشته است، هنوز تجسم یک عرب مسیحی از میانرودان باشد، که برای او زبان یونانی بیگانه نبود. اِپس از دستور فرمانروای بیزانس جوستیان یکم (Kaiser Justian I) بر پایه بستن دانشکده آتن در سال 529 میلادی، همه فرزندگان (فیلسوفان) این دانشکده به سرزمین‌های ساسانی کوچ کردند. از اینرو زبان یونانی در میان بلندپایگان ایرانی و ایرانیان فرهیخته یک زبان آشنایی بود.⁶¹

اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیین سکه‌شناسی اسلامی چه پاسخی برای سکه‌های «عبدالمک» دارد که برای سال 60 عربی تاریخ گذاری شده اند؟ از آنجا که بر پایه گزارش‌های «تاریخی» شده دوران عباسی، تاریخ گذاری سکه‌های «عبدالمک» (سال 60 میلادی) پذیرفتنی نیست، تاریخ این سکه‌ها با ارزش شناخته نمیشوند، بلکه وانمود می‌گردد که آدم باید تاریخ آنها را بر پایه گاهشمار ایرانی بخواند: "بدینسان این امکان وجود دارد که سال 60 عربی بر روی این سکه‌ها همتراز باشد با گزارش یا نگاره ای که ایرانیان از سال 72 هجری بدست میدهند." اکنون با این روش، سکه‌های «عبدالمک» که برای سال 60 عربی تاریخ گذاری شده اند، برانده میشوند با آن گزارش «تاریخی» شده نویسندگان مسلمان درباره آغاز فرمانروایی «عبدالمک» در سال 65 عربی.

کوتاه سخن اینکه: تاریخ روی سکه‌های آغاز اسلام هماهنگ با گزارش‌های «تاریخی» شده نویسندگان مسلمان ارزش گذاری میشود. اگر تاریخ یک سکه با گزارش‌های «تاریخی» شده نویسندگان مسلمان همخوانی داشته باشد، میگویند که این سکه پس از «هجرت» تاریخ گذاری شده است، ولی اگر تاریخ یک سکه با گزارش‌های افسانه ای نویسندگان مسلمان همخوانی نداشته باشد، با افزودن دوازده سال به تاریخ سکه میگویند که آن سکه بر پایه روش ایرانیان تاریخ گذاری شده است.⁶¹

هرکس که گاهشماری تاریخی بر پایه باورهای دینی را با ارزش بداند، گزینه دیگری ندارد. از آنجا که تاریخ نگاری زمان عباسی درباره پسران «معاویه» و سرنوشت شوم آنها گزارش میکند، نیاز است که تاریخ نویسان مسلمان، هنگام بافتن یک افسانه دیگر دینی، دوباره یک دوره پنج ساله به دوران این فرمانروایی بیافزایند. بدینسان «تاریخ» افسانه ای اسلام میتواند «عبدالمک» را در سال 65 «هجری» وارد نگاه تاریخ سازد. ولی از نگاه تاریخ‌شناسی نوین چنین کاری امکان پذیر نیست. چنانچه از نگاه تاریخی پسران «معاویه» فرمانروایی کرده باشند، این فرمانروایی تنها برای سوریه و پلستین اهمیت داشته است. ولی راستی این است که تا کنون

هیچ سکه یا سنگنبشته ای پیدا نشده است که پسران «معاویه» را «فرنشین پناه دهندگان (رئیس تامينات)، امیرالمومنین» بنامد.

برای همزمان کردن تاریخ سکه ها با تاریخ روایت ها و حدیث ها نیاز بود تا ویرایشگر درجه بالایی از همدلی با کاری که انجام میداد، داشته باشد. همچنین تصمیم گیری از روی وجدان اجتناب ناپذیر بود.⁶⁵ شیوه ارزیابی سکه ها که در پایین میآید، نمونه ای در تایید گمانه زنی در بالاست: "در اینجا سکه های پرسش برانگیز که با دوران «پسا یزدگرد» تاریخ گذاری شده اند، به سکه هایی ملحق میشوند که برپایه «هجرت» تاریخ گذاری شده اند. جای شگفتی است که این سکه ها با تاریخ گذاری «هجری» آغاز میشوند، ولی سپس با یک دگرگونی از تاریخ گذاری «پسا یزدگرد» پیروی میکنند.⁶³"

پس از اینکه برای ویرایشگر دستکاری در داده های تاریخی روشن میشود، او با دادن نشانی «واپسین تجزیه و تحلیل»، به خودش دلگرمی میدهد. این بیمه دوباره از راه اشاره به «اطلاعات نخستین» انجام میگیرد که باید ساخته شوند.⁶⁴ این «اطلاعات نخستین» باید یک وسیله برای آشکار کردن آن تناقض هایی باشند که در میان روایت ها و حدیث ها پنهان مانده اند. پیوند زدن روایت ها با سکه هایی که همانند سند کاربرد دارند، در راستای آشکار کردن تناقض هایی که در روایت ها وجود دارند، پرسش بنیادین است.⁶⁵

در راستای این کوشش که به کمک گفته های «گاب (Gaube)» پرتویی بر تاریکی دومین جنگ درونشهری بیاندازد، که تنها یک پنداشت (تصور) غم انگیز نمایشنامه نویسان دوره عباسی بوده و هدف از آن نیز دستکاری در رویدادهای دوران گذار پس از «معاویه» بوده است، «گرنوت روتر (Gernot Rotter)» نیز دُچار تنگنا میشود: "نویسندگان مسلمان در پیوند با رویدادهای پیش آمده در فارس و کرمان در سال های نخست دومین جنگ درونشهری، ما را کاملاً در تاریکی نگه میدارند، از اینرو برای آگاهی از این دوران ما به دانش سکه شناسی وابسته هستیم. با این روش میتوان به چشم اندازه های شگفت انگیزی دست یافت. همانگونه که در پی میآید، سکه های کشف شده خودشان را نشان میدهند...⁶⁶" چیزیکه جلب توجه میکند، این است که در پهرستی (جدولی) که نزد «روتر (Rotter)» است، آن شماره هایی که روی سکه ها وجود دارند، نوشته نشده اند، بلکه تنها سال هایی وجود دارند که نتیجه بازنگری «گاب (Gaube)» هستند. این بازنگری دستکم به همان اندازه شک برانگیز است که پیش از این از سوی «والکر (Walker)» انجام گرفته است. اکنون پس از ارزش و تاریخ گذاری سکه ها بدست «گاب»، آنها بدینگونه در جدول نمایان میشوند که رده بندی آنها برپایه همان بازنگری روایت های اسلامی که در دوران عباسیان انجام گرفت، امکان پذیر باشد. اینگونه بازنگری در سندهایی که تکیه به سکه ها دارند تنها در خدمت پشتیبانی از روایت های اسلامی انجام میگیرند. اگر ما بخواهیم این روش دستکاری در سندهای سکه ای را به شرایط اروپای میانی انتقال بدهیم، میتوان چنین نتیجه گرفت که ما به کمک سکه هایی که از دوران میانی و دوران پایانی سده های میانه کشف کرده ایم، بتوانیم با آن نمایشنامه جنجالی که «واگنر (Wagner)»، نوشته است «Bayreuth-Spektakel» یک ارتباط برپا کنیم.

در توجیه ادعاهایی که روایت های اسلامی میکنند، «روتر (Rotter)» سکه هایی را که از دوره های کوناگون سرچشمه گرفته اند، همزمان میکند (synchronize): "کارگاه های عادی سکه زنی سکه هایشان را با توجه به تاریخ «هجرت» پیامبر عرب ها تاریخ گذاری میکردند، ولی در شهر دارابگرد (فارس) که جایگاه بلندپایگان ساسانی بود، همچنان این سکه ها با پیروی از دوره واپسین پادشاه ساسانی، تاریخ گذاری میشد." تاریخ گذاری رویدادها در تاریخ تبری مدیون بازی با سال «هجری» و سال یزدگردی است. تا زمانیکه آدم نیاز دارد تاریخ سکه ها را در چهارچوب تاریخ تبری بگنجانند، او ناگزیر است با کمک گرفتن از ابزار کمکی، دوران یزدگردی، دوران پسا یزدگردی و دوران پس از «هجرت» را دستکاری کند.

یابش (کشف) سنگنبشته «معاویه»، بر سر در گرمابه «قدره (اردن)» که در سال 42 عربی تاریخ گذاری شده است، این امکان را پدید آورد تا ما رویدادهای تاریخی را به ترتیب زمانی دنبال کنیم، و تاریخ سکه ها را برپایه تاریخ عربی بفهمیم. در این پیوند روشن شد که سال عربی از گاهشمار خورشیدی پیروی میکرد. در توجیه نقش چلیپا (صلیب) در آغاز سنگنبشته «معاویه» در گرمابه «قدره»، هواداران تاریخ سنتی اسلام میگویند که وجود چلیپا در آغاز این نوشته تنها نشانه ای از "رواداری اسلامی است". ولی آنچه میبینیم که توجیه کردنش را برای هواداران تاریخ سنتی اسلام دشوار تر میکند، تاریخ گذاری این سنگنبشته برپایه «سال عربی» است و نه «هجری». اگرچه از نگاه اسلامشناسی سنتی «معاویه» یک مسلمان نمونه نبود، ولی برپایه تاریخ سنتی اسلام، «معاویه» مسلمان و از قبیله «قریش» بود، از قبیله ای که خانواده پیامبر اسلام به آن وابستگی داشت. همچنین از دریچه این نگاه: "«معاویه» یکی از نوآوران (مخترعان) «دین پوشی (تقیه)» بود، زیرا او -برپایه تاریخ سنتی اسلام- برای مدت درازی وابستگیش به پیامبر عرب ها را پنهان میکرد."

اگر ما استفاده «معاویه» از نمادهای مسیحی و رفتارهایی را که بازتاب دهنده باور های مسیحی او بودند، به شمار دین پوشی و تقیه «معاویه» در جایگاه یک فرمانروای مسیحی بگذاریم، ولی تاریخ گذاری دوران خودش به نام "دوران عربی" بجای بکار بردن تاریخ اسلامی یا هجری، نشان میدهد که پیامبر عرب ها و همه تاریخ هجری برای او ناشناخته بودند.



نگاره 2: پشت یک سکه مسیحی-عربی از دمشق با مونوگرام (حروف) کایزر هراکلیوس (642) بالای ارزش سکه با نشان M



نگاره 3: روی یک سکه عرب-مسیحی از دمشق با نقش یک فرمانروای عرب-مسیحی از جلو با یک پرنده در سمت چپ که از کایزر بیزانس الگوبرداری کرده است.

3.8. چرا «معاویه» دمشق را جایگاه اقامتش کرد؟

این امکان هست که دلیل های عملی سبب شده باشند که «معاویه» چنین تصمیمی را بگیرد. فرمانروایی عرب ها در سرزمین های پیشین ساسانی دیگر تهدید نمیشدند. از سویی دیگر، هیچ ضمانتی در فرمانروایی عرب ها بر سرزمین های پیشین بیزانس خاوری، وجود نداشت، تا زمانیکه دشمن شان (حکومت بیزانس خاوری) به سرنوشت ساسانیان گرفتار نشده بود. از اینرو «معاویه» سیاست ساسانیان در برابر بیزانس را ادامه داد. در کنار گردآوری آرتش هایی از بخش خاوری سرزمین های پیشین ساسانی، «معاویه» توانست همچنین روی پشتیبانی کشتی های جنگی از سرزمین های پیشین بخش خاوری بیزانس حساب باز کند و با اینکار از کاستی نقشه جنگی ساسانیان در حمله به «کنستانتینوپل» دوری کند. بدینسان برای «معاویه» نخست یک یورش گزانبوری از زمین و دریا به «کنستانتینوپل» امکان پذیر شد.

«معاویه» در باختر تنها از راه رویکرد به آیین های عربی برای انجام فرمانروایی، توانست حکومتش را استوار گرداند: یعنی پیوند زدن فرمانروایی با نگهداری از یک زیارتگاه «مقدس». «معاویه» به نام یک مسیحی طبیعی بود که از یک زیارتگاه «مقدس» مسیحی پاسداری کند، از آرامگاه «یوحناس» غسل دهنده و کلیسای چهارگوش (Basilica) «یوحناس» در دمشق.

این آیین عربی برای اعمال قدرت فرمانروایی را میتوان در رفتار پیشینیان عرب «معاویه» در سوریه مشاهده کرد. غسانیان از زیارتگاه شهید «سرگیو (Sergio)» در «الرصافه (سوریه)» نگهداری میکردند. آنها برپایه آیین رومیان باستان امکان های آب رسانی این نیسنگ بیابانی را گسترش دادند. از آنجا که فرمانروای بیزانس و کلیسای او هنوز زیارتگاه های «مقدس» را زیر کنترل داشتند، غسانیان ناگزیر بودند که در ساختن زیارتگاه از بخشنامه های بیزانس پیروی کنند. تنها در شهر «الرصافه» غسانیان با فرستادگان سرورانشان (حکومت بیزانس) رو در روی شدند، زیرا موقعیت زیارتگاه از آنها در برابر اقدامات اجباری بیزانس نگهداری میکرد.

نگهداری از زیارتگاه ها راه کسب درآمد بود. سفرهای زیارتی به سوی آرامگاه شهید «سرگیو» در «الرصافه» به اندازه ای پُر درآمد و با اهمیت بود که فرمانروای بیزانس خاوری «آناستازیوس» به کمک باقی مانده ای از انگشت شست یکی از «مقدسین» سهمی را برای خودش تضمین کرد: او گذاشت یک شست انگشت از «سرگیو»، را که شهید مقدس زیارتگاه «الرصافه» بود، به «کنستانتینوپل» ببرند، و از آنجا گزارش درباره نیروی معجزه آسای انگشت «سرگیو» تا «گالین (Gallien)» پراکنده شد. یک بلندپایه مسیحی به نام «گرگور فون تورس (Gregor von Tours)» درباره این رویداد در دفترچه یادداشت های روزانه اش (Frankenchronik) گزارش کرده است.

نیسنگ هایی که بیشتر در خاور بودند، کسب درآمد از راه «مقدسین» را بی پروا تر دنبال میکردند. و در این پیوند آنها یک «زیارتگاه یدکی» ساختند که در نمای بیرونی و بزرگی همانند زیارتگاه اصلی بود. هدف از ساختن این «زیارتگاه یدکی» هدایت سیلاب زیارت کنندگان از خاور، یعنی از سرزمین های ساسانی در همان بیابان، به سوی زیارتگاهی بود، که سود آنها را فراهم میکرد.⁶⁷

در دمشق «معاویه» توانست خودش را به نام نگهبان آرامگاه «یوحنا مقدس» نشان دهد. زیارتگاه یوحنا غسل کننده در یک دخمه ای است که پیش از این بخشی از ناحیه آرامگاه بود. در آنجا در یک سبد سر یوحنا غسل کننده نگهداری میشود. عرب ها یوحنا غسل کننده را در یاده هایشان در جایگاه یک پیامبر میشناختند، "کسیکه از یهودیان میخواست، که کوشش کنند تا از راه دادگری نسبت به همدیگر و پارسایی در برابر خدا، و آمدن برای غسل کردن به کمال برسند. برپایه موعظه های یوحنا، این غسل برای خدا گوارا خواهد بود، زیرا غسل را برای درمان بدن، و نه برای جبران گناهان انجام میدهند؛ چونکه پیشتر روان انسان از راه یک زندگی دادگرانه از گناه پاک شده است."⁶⁸



نگاره 4: نمایش پشت سکه با ارزش سکه « $M = 40$ نومیا (Nummia) ارزش سکه»، دربالا، مونوگرام کایزر هراکلیوس، در سوی راست تاریخ ضرب سکه، به سال عربی 17 (639 میلادی)، در زیر، نشانه جایگاه ضرب سکه «DAM=DAMASKOS» دمشق.



نگاره 5: روی یک سکه گمنام از دمشق با نقش یک فرمانروای عرب- مسیحی با الگوبرداری از کایزر بیزانس

اینچنین دُکترینی (آموزه ای) باید تاثیر بزرگی بر عرب ها گذاشته باشد، زیرا هماهنگ با درونمایه (محتوی) نوشته های قرآنی و پنداشت های (تصورات) آنها از دین الله بود. این دخمه که سر یوحنا غسل کننده در آنجا نگهداری میشد در جایگاه زیارتگاه با آن زیارتگاهی که آرامگاه عیسی مسیح در اورشلیم بود (Church of the Holy Sepulchre) چشم همچشمی میکرد. فرمانروای بیزانس در «کُنستانتینوپل» مسیحیت را به نمایندگی از عیسی مسیح روی زمین اجرا میکرد. ولی بدون یوحنا غسل کننده نمیشد سرگذشت عیسی مسیح را هماهنگ با سرگذشت پیامبران پنداشت. یوحنا غسل کننده پیامبر است، نماینده و تبلور رفتار نیک است. او نماد ادامه راه پیامبران است، کسیکه میبایست در کانون اندیشه کلیسای عرب ها و در سرزمین های زیر فرمان آنها جا داده شود.⁶⁹



نگاه 6: پشت یک سکه گمنام از دمشق با ارزش پولی «M»، بالای آن مونوگرام هراکلیوس با اندکی دگرگونی؛ سمت راست و از بالا به پایین به زبان عربی جایگاه زدن سکه نگاشته شده است. این شیوه نگارش هماهنگ است با آیین ساسانیان که در آنجا برنوشته ای در سمت راست و چپ آتشکده وجود دارد، که از بالا به سمت پایین نگارش شده است.

از اینرو «معاویه» توانست آرامگاه یوحنا غسل کننده را که در بخش ویژه گورستان شهر دمشق جای داشت، «حرم» بشمار آورد، که برای او نگهداری از آنرا قبیله های عربی در سوریه امکان پذیر میکردند. ارج و احترام به این زیارتگاه مقدس به نگهبان زیارتگاه منتقل میشد، از اینرو این امکان را برای او فراهم میآورد که قانون حقوقی قبیله گری را بکار ببندد و بدینسان امنیت (امان) را امکان پذیرسازد.⁷⁰

فرتور (تصویر) سر یوحنا غسل کننده را میتوان روی سکه های دمشق در این دوران یافت. روی سکه فرتور فرمانروا از جلو با یک نیزه ای در دست راستش نمایان است. در سمت راست این فرتور ما نگاره یک پرنده (کبوتر؟) را مشاهده میکنیم. دست چپ فرمانروا بر یک گنجه تکیه دارد که در آن سر یوحنا غسل کننده نگهداری میشود. در فرتور روی سکه پیوند میان نگاره کبوتر و بازگویی های انجیل درباره غسل تعمید عیسی مسیح بدست یوحنا آشکار است.⁷¹

در پیوند با گرایش مذهبی به یوحنا غسل کننده در دمشق، سکه هایی نیز وجود دارند که تا کنون افسانه نویسی های اسلامی آنها را به خلیفه عمر و فرمانده جنگی او «خالد ابن ولید» نسبت میدادند. این «خالد ابن ولید» در جایگاه یک بت شکن و رهبر یک سیاهی لشکر که در هنگام لشکر کشی از مکه به سوی خاور عربستان، و از شهر «اور» در «کلده (عراق)» به سوی دمشق در سوریه روان است، از راه تکرار صحنه سازی دوباره تاریخ اسرائیل ولی اینبار به نام تاریخ عرب ها، نقش یک آبراهام (ابراهیم) اسلامی را بازی میکند.



نگاره 7: یک سکه گمنام از دمشق با نقش یک فرمانروای عرب از رو به رور. در سمت چپ نقش چلیپا و در پایین آن کره زمین، روی چلیپا شاخه درخت نخل؛ در سمت راست یک سبد که در آن بازمانده یک سر (یوحناس) نگهداری میشود.



پشت یک سکه گمنام عرب-مسیحی با ارزش پولی آن «M»، روی آن چلیپا، در سمت چپ تاج روی سر (یوحناس؟) گذاشته شده است.

این سکه ها با نگاره «بره خدا (Lamb of God)» در پیوند با گرایش دینی به یوحناس غسل کننده زده شده اند، زیرا «بره» به نام یکی از ویژگی های یوحناس غسل کننده از سده ششم میلادی ثابت شده است. افزون بر این، در باختر از سال 691 میلادی که نشست سراسری مسیحیان در «کنستانتینوپل» برگزار شد (Trullian Council) نگاره بره به سود نگاره عیسی مسیح برجیده شد⁷². پس از برجیده شدن نگاره «بره»، فرتور عیسی مسیح در سال 692 میلادی در جایگاه فرمانروای جهان بر روی سکه های بیزانس نمایان شد. عرب ها در واکنش به این آیین شکنی، در سال 696 میلادی برابر با 74 عربی سکه های تلا (طلا) زدند.



نگاره 9: نقش یک موعظه گر بر روی یک سکه گمنام عرب- مسیحی از سده هفتم میلادی و از سوریه.



نگاره 10: روی و پشت سکه «خالد تبریاس (Tiberias)». فرمانروای عرب-مسیحی با «بره خدا» نمایش داده شده است.



نگاره 11: روی و پشت یک سکه عرب-مسیحی از دمشق با نمایش یک فرمانروای عرب-ساسانی به همراه «بره مسیح» همچون نشانه یوحنا غسل تعمید دهنده.

3.9 اندیشه سیهون (Zion) در دوران معاویه

از دوران «معاویه» یک سکه ای وجود دارد که در اورشلیم پیدا شده است. نگارش روی این سکه نیز به زبان یونانی است. این سکه نشان میدهد که «معاویه» برای میراث فرمانروایی بیزانس ارج میشناخت. سکه های رومی در اُستان های بیزانس نقش شخصیت های افسانه ای یونان را حمل میکردند. روی این سکه نگاره یک فرمانروای ایستاده از جلو نقش بسته است، که در دست چپش یک چلیپا (صلیب) است. در پشت این سکه ارزش سکه با وات «M» نقش بسته است، که نوشته های یونانی *IERO/SOLI/MON* آنرا در بر گرفته اند که معنی آن میشود: "از آن اورشلیم"⁷³.



نگاره 12: روی و پشت یک سکه عرب مسیحی از اورشلیم با نقش یک فرمانروای عرب-مسیحی؛ در پشت سکه ارزش آن با وات «M» دیده میشود، و دور تا دور آن نشانی جایگاه ضرب سکه نوشته شده است.

زیارتگاه بُنیادین و اصلی بیزانس در اورشلیم آرامگاه عیسی مسیح (Church of the Holy Sepulchre) بود. پاسخ به این پرسش که آیا «معاویه» نقشه ای برای ساختن یک ساختمان مقدس در «حرم الشریف (Tempelberg)» داشت، روشن نیست. گمانه زنی هایی که برپایه آنها «معاویه» ساختن قبه الصخره را آغاز کرد، تکیه به محاسبه مدت زمانی دارند که برای ساختن قبه الصخره نیازین بوده است. از آنجا که برپایه تاریخ نویسی اسلامی فرمانروایی «عبدالمک» در سال 65 هجری آغاز شده است، آدم ناگزیر است، بپذیرد که بنای چنین ساختمان بزرگی هیچگاه نمیتوانست در سال "72" هجری پایان یابد. مدت زمان 7 سال برای ساختن چنین ساختمان بزرگی که گزارش نویس های اسلامی بیان میکنند، تنها میتواند ارزش نمادین داشته باشد.

از آنجا که آغاز فرمانروایی «عبدالمک» برپایه تاریخ گذاری روی سکه های او که در ایران زده شده اند، برآستی سال 60 عربی (682 میلادی) بوده است، میتوان نتیجه گیری کرد که ساختن قبه الصخره، 12 سال به درازا کشیده است، که اینهم میتواند تنها ارزش نمادین داشته باشد. ولی با اینهمه این شایمندی افزایش

مییابد که «عبدالمک» به تنهایی سازنده این پرستشگاه بوده است، همانگونه که به دلیل تهی ماندن یک رده (سطر) در نوشته دیواری قبه الصخره میتوان گمانه زنی کرد که نام «عبدالمک» در آنجا پاک شده است.

این پنداشت (تصور) درباره «سیهون نوین (اورشلیم یا اسرائیل نوین)» در آیین سنتی کلیسای سوریه ریشه دوانده بود. تأثیرات مذهبی چنین پنداشتی را ما در اتیوپی (در زمان فرمانروایی آکسوم) مشاهده میکنیم که نام پایتخت این فرمانروایی را «سیهون نوین (New Zion)» گذاشته بودند.⁷⁴ گواهی دیگر در تایید ادامه آیین سنتی کلیسای سوریه در اتیوپی، «جشن سیهون (Zion Festival)» است که هر ماه برگزار میشود.

سکه های مسین با رو نوشته «سیهون» که در پلستین (Palestine) پیدا شده اند، نشانه وجود مسیحیان عرب در پلستین در زمان فرمانروایی «معاویه» است. آنها خودشان را مرده ریگان (میراث داران) اسرائیل میدیدند، و خودشان را "اسرائیل راستین" میدانستند.⁷⁵



نگاره 13: روی سکه ای که از سوریه است، نقش رو به روی یک فرمانروای عرب-مسیحی با تاج دیده میشود؛ در پشت سکه جایگاه ضرب سکه که زیر ارزش سکه «M» اشتباه نوشته شده است «C(I)ON»

3.10 کامیابی های رزمی «معاویه»

سیاستی که «معاویه» برای جذب ایرانیان دنبال میکرد، ادامه لشکرکشی ساسانیان به بیزانس و چشمداشت به یک پیروزی نهایی بود. شکست نهایی ساسانیان در نینوا در سال 627 میلادی به دُرستی کمک کرد تا امیران عرب بر سر کار بیایند، ولی با اینهمه آنها تنها تا زمانی میتوانستند این جایگاه را نگهدارند که برنامه رزمی انتقام ایران از بیزانس را دنبال میکردند. از نگاه ایرانیان (با روی کار آمدن یک دودمان عرب) جایگاه یک دودمان پادشاهی دگرگون شده بود، ولی سود و بهره (منافع) درازمدت آنها دگرگون نشده بود. دگرگون شدن دودمان پادشاهی، مَهر تایید بر مرگ دین زرتشت در ایران بود. از این پس دین زنده و پویای ایران کیش مسیحی نستوری بود.⁷⁶ ولی در نيسنگ های خاوری ایران (خراسان خاوری، افغانستان) دین بودایسم بسیار نیرومند بود.



نگاره 14: الگوبرداری عرب ها از یک سکه مسین که کایزر بیزانس جوستینیان را با همسرش سوفیا نشان میدهد. بر روی سکه و زیر نقش کایزر و همسرش که تاج بر سر دارند، مُهر عربی «طائب (Tayyb)» زده شده است. در پشت سکه ارزش سکه با وات «M»، بالای «M» نشان چلیپا، چپ و راست آن تاریخ گذاری به شیوه گاهشمار بیزانسی «XII»، در زیر نشانی جایگاه ضرب سکه: سیهون (CION).

بدینسان جای شگفتی نیست که فرنشین مسیحیان نستوری شهر مرو مراسم خاکسپاری واپسین شاهنشاه زرتشتی ایران، یزدگرد ساسانی، را فراهم ساخت. از اینرو نگاره چلیپا (صلیب) بر سکه های سیمین (نقره ای) ساسانی - عربی شهر مرو، تنها سبب شگفتی هواداران تاریخ اسلامی میشود که در سده نهم میلادی نوشته شده است.⁷⁷

مسیحیان عرب شهر الحیره با پذیرفتن مسیحیت از راه فرمانروایی لخمیان بر نيسنگ هایشان، فرجام پیروزمندانۀ بنیانگزاری یک حکومت عرب/مسیحی را میدیدند. از آنجا که شاهنشاه ساسانی به نمایندگی از دین زرتشت که دین حکومتی بود، این خطر را میدید، او به فرمانروایی لخمیان در الحیره پایان داد. با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، پایان دین زرتشت نیز در جایگاه دین حکومتی نیز فرارسید. عرب ها به نمایندگی از مسیحیت که دین زنده ای در باختر ایران بود⁷⁸، رهبری ادامه جنگ با بیزانس را پذیرفتند. ادامه این جنگ دراز مدت میان ایران و بیزانس هم اکنون در زمان خسرو دوم (خسرو پرویز) ویژگی یک جنگ دینی یافته بود. تصمیماتی که بیزانس مدت ها پیش در برابر دست نشانندگان عرب خود گرفته بود، به شکل گرفتن چنین وضعیتی بیشتر کمک کردند. دوباره زنده کردن کلیسای سوریه در میانه سده ششم میلادی نقشه عرب های سوریه بود. هنگامیکه حکومت بیزانس دریافت که کامیابی عرب های غسانی در اجرای نقشه برپایی یک حکومت خودسالار با کلیسای مستقل یک تهدید برای بیزانس است، این حکومت به فرمانروایی غسانیان در سوریه پایان داد. آن همبستگی که داشت به رهبری غسانیان میان مونوفیزیت ها در بخش های خاوری سرزمین های بیزانس آغاز میشد، در حقیقت با فروپاشی حکمرانی غسانیان از آن پیشگیری شد، ولی پیامدهای آن تا دوران فرمانروایی «معاویه» به تاخیر افتادند و دیگر بازگشتنی نبودند.

چیرگی های رزمی در دوران فرمانروایی «معاویه» یک دلیل بنیادین بود تا او هیچ دگرگونی ریشه ای در ساختار دیوانسالاری نيسنگ های زیر کنترل فرمانروایی عرب ها انجام ندهد. «معاویه» یک عرب از نيسنگ

های تازه تسخیر و عرب شده نبود، بلکه او یک عرب ایرانی از نيسنگ‌هایی بود که هم اکنون بدست ساسانیان تسخیر شده بودند. هدف او میبایست اُستوان کردن رابطه‌ها در چهارچوب آیین فرمانروایی ایرانیان بوده باشد. ارتش ایران نخست در سال 622 میلادی در سرزمین‌های ارمنستان و سپس در سال 627 میلادی در نینوا شکست‌های سرنوشت‌سازی را متحمل و بدست بیزانس‌ها نابود شد، ولی نیروهای اشغالگر عرب در سوریه و مصر که دست‌نشانده ایران بودند، این بدآمد را بدون آسیب‌پشت سر گذاشتند. ایرانیان، در سال 628 میلادی برپایه یک پیماننامه آشتی که بیزانس به آنها دیکته کرد (تحمیل کرد) سوریه را ترک کردند. ولی هیچ گزارشی در دست نیست که عرب‌های دست‌نشانده ایران، پس از بسته شدن این پیماننامه از سوریه و مصر عقب‌نشینی کرده باشند.

«معاویه» خودش را در برابر مردمان نيسنگ‌های اشغال شده در جایگاه یک انسان نیکوکار نشان میداد، بدینسان که او ساختمان‌هایی را که استفاده همگانی داشتند، بازسازی میکرد. او روی بیزاری مردمان بومی از حکومت بیزانس حساب باز کرده بود. سوای یک اقلیت مذهبی مسیحی به نام «ملکیت (Melkite)» که پیروانش به کلیسای حکومتی بیزانس وابستگی داشتند و در آنجا مراسم دینی شان را بجا می‌آوردند، هیچ گروه، دسته یا کلیسای مسیحی دیگری در بخش خاوری سرزمین‌های پیشین بیزانس وجود نداشت که ناگزیر از تحمل اقدامات اجباری حکومت بیزانس نبوده باشد.

به‌واژه تاریخ‌سازی‌های افسانه‌ای دوران عباسی که کوشش میکنند "فاتحان عرب مسلمان را رو در روی حکومت مسیحی بیزانس" نشان دهند، ولی سندهای تاریخی فرمانروایان عرب که به شکل دیوار نویسی بر ساختمان‌ها برجای مانده‌اند، نشان میدهند که مسیحیان بخش خاوری سرزمین‌های پیشین بیزانس در جایگاه همبستگان طبیعی مسیحیان نستوری ایران، زیر پرچم فرماندهی مسیحیان عرب ایرانی در یک جبهه در برابر فرمانروای بیزانس در «کنستانتیوپل» ایستاده بودند که مسیحت یونانی/رومی را نمایندگی میکرد. بر این پایه، مسئله عبارت بود از یک جنگ مذهبی میان مردمانی که یک درک سامی (عرب/یهودی) از مسیحیت داشتند با کسانی که درک یونانی/رومی (Romano-Hellenistic) از مسیحیت را نمایندگی میکردند. گرانیگاه مشکل آنها پیوسته پرسش‌های بی‌پاسخ مانده در مسیحیت بود. از اینرو روی سخن آن نوشته دیواری که بر دیوار قبه الصخره در اورشلیم در سال 72 عربی (694 میلادی) نگارش شده است، رویهم رفته همه مسیحیان است: "ای اهل کتاب!" در اینجا طبیعی است که منظور از «کتاب»، کتاب انجیل است و نه پیام‌های نوشتاری که به پیامبر عرب‌ها نسبت میدهند، که زندگینامه اش کمابیش یک سده و نیم پس از این تاریخ نوشته شده است.

3.11 ادامه برنامه‌های سیاسی ساسانیان از سوی «معاویه» در سوریه و کوشش او برای برپایی دوباره هژمونی ایران در خاورمیانه

«معاویه» در این زمان در سوریه بود. او پیروان و فرمانبردارانش را با حمله به نيسنگ‌های مرزی بیزانس و ارمنستان سرگرم میکرد. «معاویه» همچنین در «کاپادوکیا (cappadocia) ترکیه» غنیمت جنگی بدست آورد. با توجه به کنترل «معاویه» بر بندرهای سوریه، او ناگزیر بود که دامنه نقش‌های رزمیش را هم به دریا

بکشاند. از راه دُنبال کردن نقشه های رزمی در دریا، «معاویه» متوجه اهمیتِ ناوگانِ دریایی در اجرای برنامه های آینده اش در جنگ با «گنستانتینوپل» شد. پیوستن نیروهای زمینی ایران به ناوگانِ رزمی مصر و سوریه، امکان محاصره شهر «گنستانتینوپل» از راه خُشکی و دریا را فراهم خواهد آورد. همه حمله های پیشین ارتش ایران به این شهر به دلیل کاستی در توانایی های دریایی نافرجام ماندند. از اینرو معاویه کوشش کرد بگونه سازمانی جزیره های «دریای اگیس (Aegean Sea)» را زیر کنترل خود در بیاورد تا با حرکت های «جهشی» از یک جزیره به جزیره دیگر خودش را به پایتخت بیزانس، «گنستانتینوپل»، نزدیک کند. پس از «سیپروس (Zyprus)» او در سال 654 میلادی جزیره «رودس (Rhodes)» را غارت کرد. هر غنیمتی پذیرفته میشد، حتی بازمانده های تندیس بسیار بزرگ و برونزی خدای افسانه ای «هلیوس، Helios (Colossus of Rhodes)» که در سال 225 پیش از میلاد در آستانه ورود به بندر «رودس (Rhodes)» برپا شده بود، به غنیمت گرفته شد و در شهر «ادسا (Edessa) یونان» به یک سوداگر آهن پاره فروخته شد.

زمان برای برداشتن گام های ماجراجویانه علیه «گنستانتینوپل» هنوز نرسیده بود. «معاویه» هنوز ناگزیر بود که رهبریش در میان امیران عرب را پایندانی کنند (تضمین کنند). از اینرو او در باختر زمان آسایش برای خودش فراهم آورد و در سال 659 میلادی با بیزانس پیماننامه آستی بست، با آنکه این پیماننامه او را به پرداخت خراج ناگزیر میکرد.⁷⁹

در ایران پس از چهار سال درگیری بر سر تاج و تخت، واپسین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم، توانست در سال 632 میلادی که برابر بود با دهمین سال از آغاز فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، بر تخت بشیند. در سال 20 عربی، یعنی 9 سال (سال خورشیدی) پیش از پایان کار یزدگرد سوم در مرو، هم اکنون سکه های پول در شکل و شمایل سکه های ساسانی برای فرماندهان جنگی عرب میزدند. در سال 26 عربی «امیر سلیم بن زیاد» در کارگاه سکه زنی دارابگرد که پیش از این جایگاه سکونت پادشاهان ساسانی بود، بنام خودش سکه زد. خویشاوند او «عبید الله بن زیاد» در این سال در شهر «زرنندش» به نام خودش سکه زد. و در سال 41 عربی «زیاد بن ابو سوفیان» در شهر دارابگرد به نام خودش سکه زد.⁸⁰

امیران عرب برای دستیافتن بر شهر دارابگرد که پیشتر جایگاه سکونت بلندپایگان ساسانی بود، باهمدیگر میجنگیدند. در سال 41 عربی «سمره بن جندب» موفق شد شهر دارابگرد را برای مدتی بچنگ آورد.⁸¹ سپس «معاویه» در آنجا نمایان شد و گذاشت او را «رئیس تامینات (Amr-i wurroyishnigan)» بنامند.⁸²

دلپسند این است که نام امیرانی که بر روی سکه های این دوره زده شده اند، هیچ نشانه ای در تایید این ادعا نمیدهند که زادگاه این امیران شبهه جزیره عربستان بوده باشد، زیرا در میان نام امیران عرب در سرزمین های پیشین ساسانی نه نام «یمانی» نمایان میشود و نه نام «مکی»، یا «حیمیاری»، «حدرامی»، یا «کَهتانی.....». بنگر میاید که «عبدالمک» پیش از آغاز دعوتش برای جنبش دینی «محمّد (ستایش شونده، عیسی مسیح)» یک شخصیت برجسته از طبقه بلندپایگان بوده باشد. سرچشمه گرفتن او از خاندان مروان ها (در خراسان خاوری) نشان میدهد که او اشراف زاده ای در میان عرب های ایرانی بوده است.⁸³ درک اشتباه از نام هایی که وابستگی اشخاص را به یک قبیله نشان میدادند، سبب شد تا اسلامشناسی سنتی، عرب های

ایرانی را در جایگاه مسلمانانی نشان دهد که تازه شهروند ایران شده اند. پُرسش این است که به چه دلیلی میبایست «فاتحان مسلمان» آماده بوده باشند که نام هایشان را با شیوه نامگذاری در فرهنگ ایرانی هماهنگ سازند؟ برای نمونه نام «زوپیران» به شکل هتروگرام (heterogram) و به زبان پهلوی بروی یک سکه نقش بسته است: «زوپیران» شکل پارسی شده «زوپیر» است. «زوپیر» یک نام عربی است، که پس از هماهنگ شدن با آیین نامگذاری ایرانی تبدیل شده است به «زوپیران». چه انگیزه ای سبب شده بود تا «فاتحان مسلمان» از نوشتن نام هایشان به روش عربی خودداری کنند؟ پیدا کردن دلیل برای چنین رفتاری ساده نیست.

3.12 برنامه جنگی کامیارانه «معاویه» در برابر بیزانس، ولی پیشگیری آتش یونانی در درستیافتن او به پیروزی نهایی

پس از اینکه «معاویه» به ریاست تامینات (*Amr-ī wurroyishnigan*) برگزیده شد، او راه باختر را در پیش گرفت و جنگ با بیزانس را دوباره آغازید. "در سال 663 میلادی عرب ها دوباره در آسیای کوچک نمایان شدند، و از آنجا برای یک دوره 15 ساله، هر سال حمله های خودشان را تکرار میکردند"⁸⁴. سال 633 میلادی برابر است با سال 41 عربی، همانگونه که سنگنبشته «معاویه» در گرمابه شهر قدره (Gadara، اردن) تاریخ گذاری شده است.

«معاویه» برنامه کشورگشاییش را از آنجا دنبال کرد که یک دهه پیش او ناگزیر شده بود، آنرا باز ایستاند. پس از روشن شدن جایگاه «معاویه» در قدرت سیاسی، اکنون او بنام نخستین فرمانروای عرب کوشش کرد لشکرکشی های ایرانیان ساسانی به «کنستانتینوپل» را که چندین بار در گذشته با هدف نابودی بیزانس انجام گرفته بودند، ادامه بدهد. اکنون هدف او فرمانروایی بر مسیحیان خاور بود⁸⁵.

«اوستروگورسکی (Ostrogorsky)» روند حمله به «کنستانتینوپل» را به نگارش درآورده است⁸⁶:

"پس از اینکه خط مقدم جبهه (که در بر گیرنده جزیره های اشغال شده «کریپروس-رودوس-کوس (Cyprus-Rhodes-Kos)» بدست عرب ها بودند)، با تصرف جزیره «چیوس (Chios)» کامل شد، یکی از فرماندهان جنگی «معاویه» در سال 670 میلادی جزیره «کیزیکوس» را اشغال کرد که در نزدیکی پایتخت بیزانس بود. با تصرف این جزیره یک پایگاه امن برای انجام کنش های جنگی علیه بیزانس فراهم شد. پیش از وارد آوردن ضربه بزرگ بر کانون فرمانروایی بیزانس، یکی از ناوگان خلیفه شهر یونانی «سمیرنا (Smyrna)» را تصرف کرد، درحالیکه ناوگان دیگر شهر ساحلی «لیسیان (Lycian)» و «سیلیچا (Cilicia)» را اشغال کردند."

"در بهار سال 674 میلادی کردگان های بنیادین (اقدامات اصلی) آغازید: یک گردان نیرومند در پیش روی دیوار بلند «کنستانتینوپل» نمایان شد. درگیری ها در سراسر تابستان ادامه یافتند، در پاییز ناوگان عرب ها به سوی «کیزیکوس (Cyzicus)» عقب نشینی کردند. در بهار سال آینده نیز عرب ها دوباره در جلوی دیوار «کنستانتینوپل» نمایان شدند، تا در سراسر تابستان این شهر را محاصره کنند، و این نمایش در سال های سپسین نیز تکرار شد. با اینهمه کوشش عرب ها برای گشایش نیرومندترین دژ جهان آن دوران بدون نتیجه

ماند؛ پس از اینکه عرب‌ها در جنگ‌های دریایی که در نزدیکی دیوار «کنستانتینوپل» انجام گرفتند، شکست سختی را متحمل شدند، آنها ناگزیر شدند به جنگ پایان بدهند، و در سال 678 میلادی آب‌های بی‌زانس را ترک کنند. در این جنگ برای نخستین بار یک سلاح جنگی بسیار هولناکی به نام «آتش یونانی» استفاده شد، که از این زمان به پس خدمت‌های بزرگی را به بی‌زانس کرد.⁸⁷

آدم می‌تواند هنایش (تاثیر) بکارگرفتن چنین سازوبرگ رزمی بر جان و روان عرب‌ها را بسادگی در آن دوران، بانگارد (تصور کند). آتشی که نتیجه آمیخته شدن آهک با گوگرد بود، همانند باران بر سر مهاجمان فرود می‌آمد. این جنگ ابزار که «سیفون (siphon)» یا «آتش یونانی» نامیده می‌شد، می‌توانست گلوله‌های آتشین را با پیمودن مسافتی بزرگ به سوی کشتی‌های دشمن پرتاب کند. اگر آدم به این پنداشت‌های «پایان زمانی (apocalyptic)» و آتش دوزخ بیاندیشد که در آن زمان ورد زبان‌ها بودند، آدم می‌تواند تصور نکند که هولناکی «آتش یونانی» برای مهاجمین عرب یادآور گرفتار شدن در ته دوزخ بوده باشد. "در هنگام عقب نشینی، ناوگان عرب‌ها به دلیل یک توفان دریایی آسیب‌های دیگری را در نزدیکی ساحل «پامفیلیا (pamphylia)» ترکیه متحمل شدند. همزمان نیز ارتش عرب‌ها در آسیای کوچک یک شکست سختی خورد.⁸⁷ -- پس از آن، «معاویه» یک پیماننامه آتشی با بی‌زانس امضا کرد. برپایه این پیماننامه او هر سال برای فرمانروای بی‌زانس یک ارمغانی به بهای 3000 سکه طلا (طلا) می‌فرستاد. و افزون بر این، خراج اسب و برده نیز افزوده شد. بی‌زانس‌ها این باج‌ها را به نام خراج ثبت و یادداشت می‌کردند.⁸⁸ به کمک سکه‌هایی که در این زمان عرب‌های ایرانی زدند، می‌توان انگیزه «معاویه» در بستن پیماننامه آتشی با باختر را فهمید.

3.13 از دست رفتن پُشتیبانی بخش خاوری سرزمین‌های زیر فرمانروایی عرب‌ها از «معاویه»

امید به یک پیروزی گسترده سبب شد تا عرب‌ها هرچه که در توان داشتند، بکار بگیرند. هنگامیکه دوزخ «آتش یونانی» دهان باز کرد و آتش به بیرون فوران کرد، بنگر می‌آید که کابوس «پایان-زمانی (apocalyptic)» یا جوج و ماجوج عرب‌ها حقیقت یافته باشد. این شکست سهمگین از بی‌زانس، انگیزه‌ای برای دشمنان «معاویه» شد تا در خاور برعلیه او کودتا کنند. سزاواری (حقانیت) فرمانروایی «معاویه» وابسته به ادامه جنگ با بی‌زانس بود. با این نشانه، «معاویه» توانست ایرانیان را زیر پرچم خودش گردهم آورد. زدودن خواری شکست ساسانیان در نبرد با دشمن دینی‌شان (بی‌زانس)، خواسته ملی بسیاری از ایرانیان بود.

پس از شکست پیشبینی ناشدنی، و عقب نشینی در پاییز نخستین سال جنگ (674 میلادی)، مخالفین «معاویه» گردهم آمدند. بجای او «عبدالله» از خانواده «زبیر» را به ریاست تامینات (Amir-wurroyishnigan) در دارابگرد برگزیدند. و از سال 53 در دارابگرد به نام او سکه زدند.⁸⁹ تاریخ این سکه برپایه سال عربی است. همانگونه که سنگنبشته گرمابه قدره (Gadara) ما را آگاه می‌کند، این سال برابر است با سال 675 میلادی.

4. یکی بودن مُحَمَّد و عیسی مسیح از نگاه «عبدالمک»

4.1 پدیدار شدنِ اندیشهٔ مُحَمَّدِیسم: وظیفهٔ مذهبی «عبدالمک» برای درک عیسی

مسیح در جایگاه "برگزیده/ ستایش شونده (مُحَمَّد)"، خدمتکار خدا (عبدالله)

هنگامیکه در این سال ها حاکمیت و باور دینی در فرمانروایی بیزانس یکدست شدند-گمراهان را در «آنتیوک (Antioch)» و اسکندریه پشت درهای بسته نگهداشتند، و پاپ (pope) در روم منزوی شد- فرمانروایی عرب ها به دلیل مشروعیت محدود در رنج بود. دلیل این محدودیت جدا بودن قدرت زمینی (اینجهانی) و قدرت دینی (آسمانی) از یکدیگر بود. کلیسای ملی نستوریان ایران در بخش باختری سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها، پذیرفته نشد. در آنجا هنوز «مونوفیسیتیسم»، نمایندگان کلیسای ارمنستان، یعقوبی های سوریه و کپت های (copt) مصری چیرگی داشتند. کلیسای فرمانروای بیزانس نیز هنوز وجود داشت و از سوی مسیحیان کاتولیک یونانی «ملکیت ها (Melkite)» نمایندگی میشد.

ویژگی برجسته و پُرآوازهٔ این جنبش نوین مسیحی (برنامهٔ دینی عبدالمک) که میبایست همهٔ مسیحیان سرزمین های زیر فرمان عرب ها را همبسته سازد، پیش بردن این بینش بود که مسیحیان عیسی مسیح را همچون مُحَمَّد بدانند. و پیشکشیده شدن اندیشه ای که عیسی مسیح را خدمتکار خدا (عبدالله) میخواند، پیش تر از این اندیشه نمایان شد که عیسی مسیح را همچون مُحَمَّد میدانست. مسئله عبارت بود از دادن یک انگیزه ای نو به مسیحیت خاور که آدم بتوانست آنرا در رویارویی با بیزانس همچون یک برنامه دینی نشان دهد که توانسته است مسیحیان بخش خاوری سرزمین های پیشین بیزانس و مسیحیان خاوری سرزمین های پیشین ساسانی را همبسته سازد.

این انگاشت (تصور) که عیسی مسیح را همچون عبدالله میپندارد، یادآور دیدگاه «آریوس (Arius)» است (زادگاه آریوس «آنتیوک (Antioch)» بود) که دوباره بر سنگنبشتهٔ قبه الصخره بازتاب مییابد. در آنجا این سنگنبشته که به سال عربی 72 (694 میلادی) تاریخ گذاری شده است، میگوید: محمد خدمتکار خدا (عبدالله) و رسول الله است، که در اینجا منظور عیسی مسیح است.⁹⁰ با پرسش دربارهٔ مُحَمَّد، این گروه مذهبی، هموردان (رقیب های) «عبدالمک»، یعنی «معاویه» و «ابن زبیر» را به چالش فرامیخواند. «معاویه» پیرامون سال 60 عربی (682 میلادی) از قدرت برکنار شد، شکست او در نزدیکی «گنستانتینوپل» و پیماننامهٔ صلح ننگ آور با بیزانس، به ویژه پرداخت دوبارهٔ خراج به بیزانس، او را بی اعتبار کرد. «ابن زبیر» این امکان را یافت تا ده سال دیگر به نام امیر حکومت کند. با اینهمه شور و شوق او در گنشگری در ایران به ویژه در کرمان مرزین (محدود) بود.⁹¹ باور به شعار مُحَمَّد را میتوان بر سکه های تاریخ دار و بدون تاریخ در سرزمین های بخش خاوری زیر فرمان عرب ها و در باختر یافت.

4.2 آرمان مُحَمَّد در بخش خاوری سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها

«گلوب (Gaube)» درباره سکه های عرب-ساسانی از سیرجان و شهر ری گزارش میدهد که به سال 38 عربی (660 میلادی) و سال 52 عربی (674 میلادی) تاریخگذاری و با نام «مُحَمَّد» برنویسی شده اند. او نام مُحَمَّد بر این سکه ها را با نام پیامبر عرب ها پیوند میزند. ولی راستی این است که همانند مورد گزاره «عبدالله» در اینجا نیز گزاره «مُحَمَّد»، عبارت از یک نبشته ای است که ایدیولوژی یک حکومت را بیان میکند. با تکیه به مدالی که از شهبانو پوراندخت برجا مانده است، روشن است که سکه های باستانی نوشته هایی را حمل میکردند که اندیشه حکومت را بازتاب میدادند. برای نمونه در مورد ساسانیان پانام های آنها همیشه تاکیدی بر سرچشمه گرفتن این دودمان از نژاد خدایان بود.⁹²

از اینرو هیچ نیازی نیست سکه هایی که نام «عبدالله» را بر خود حمل میکنند به یک امیری نسبت داده شوند که نامش برای نمونه «عبدالله بن امیر» بوده باشد. چنانچه هدف از نوشته روی سکه بیان نام یک امیر بوده باشد، رویهمرفته میبایست نام پدر آن امیر هم نمایان میشد. یک نمونه در تایید این مورد، سکه ای است که به نام والی هرات، «مُحَمَّد بن عبدالله»، در سال 67 عربی زده شده است. از نگاه تاریخی، در اینجا برای نخستین بار نام «مُحَمَّد» در جایگاه یک نام شخصی نمایان میشود. بکاربردن نام «مُحَمَّد» از زمان «عبدالمک» در میان عرب ها رواند شد. تنها سکه هایی که نام «عبدالله» و «مُحَمَّد» را بر خود حمل میکردند، بدون اشاره به نام پدر یا نیاکان بودند. «گلوب» نیز به مشکل نمایان شدن نام «مُحَمَّد» بدون نام پدر یا نیاکان او پی بُرد. و از اینرو در چنین موردی او از نسبت دادن نام «مُحَمَّد» به یک شخصی با نام «امیر مُحَمَّد بن» خودداری کرده است. با شایمندی (احتمال) در اینجا مسئله عبارت از خود پیامبر عرب هاست. و این یافته راستین به بازیگوشی نویسنده پایان داد.

سکه زدن در دوران ساسانیان وسیله ای تبلیغی برای تاج و تخت پادشاهی بود. و هدف این تبلیغ برجسته نشان دادن سرچشمه خدایگانی دودمان پادشاهی بود. از اینرو جای شگفتی نیست که ایدیولوژی فرمانروایی عرب ها نیز همینگونه روی سکه ها نمایان شده باشد. ولی تفاوت در اینجا بود که بجای اشاره به سرچشمه خدایی دودمان حاکم، اکنون سکه ها ماهیت انسانی فرمانروا و پیامبر (موعظه گر) آنها را گواهی میکردند. اکنون فرمانروا «عبدالله (خدمتکار خدا)» است، زیرا عیسی مسیح نیز هم اکنون خدمتکار خدا بوده است. یک مسیحی که در وجود عیسی مسیح «عبدالله» را میبیند، خودش را نیز «عبدالله» مینامد و قبیله او خودش را «عباد (الله)». عیسی مسیح (ال مسیح) برای عرب های خاور تنها «عبدالله» نیست، او همچنین «مُحَمَّد» است.⁹³ در چهارچوب برنامه دینی «عبدالمک»، در آنجا که او یک پرستشگاه مقدس بر تخته سنگ (صخره) سیهون به نام «حرم» برپا کرده است، آدم میتواند در خط سوم نوشته ای که در بخش اندرونی گنبد این پرستشگاه نگارش شده است، بخواند: برگزیده است (ستایش شونده است) خدمتکار خدا و فرستاده او (muhammadun abdu llahi wa-rasuluhu).

4.3 زدن سکه با آرم-مُحَمَّد در بخش خاوری سرزمین های زیر فرمانروایی عرب ها

نخستین سکه عربی-ساسانی با نگارش «محمت (MHMT)» که به زبان پهلوی ولی با دبیره (خط) آرامی نگاشته شده است، را میتوان در کاتالوگی (catalogue) یافت که در سال 1898 میلادی در گلکسیون برلین برای سکه های خاوری انتشار یافت. یک نمونه دیگر از این سکه ها در سال 1984 میلادی آشکار شد. این سکه ها در کنار نوشته «محمت (MHMT)» به زبان پهلوی، نام «مُحَمَّد» را هم به دبیره عربی دربر دارند.⁹⁵

از آنجا که تاکنون توده مردم شعار «عبدالله» و «مُحَمَّدون» بر سکه ها و سنگنبشته ها را، اشاره به عیسی مسیح و جایگاهش «عبدالله» (خدمتکار خدا برپایه باور دینی مسیحیان بخش خاوری سوریه) بشمار نمیآوردند، و همچنین پیوند میان عیسی مسیح با محمد (برگزیده/ ستایش شده)، را هم کمتر میفهمیدند، آنها این نام ها را به امیران و والیان نسبت میدادند، یعنی امیرانی که فراموش کرده بودند تا با پیروی از آیین رومند عرب-ساسانی، نام پدرانشان را همراه با نام خودشان روی سکه ها بنویسند. بدینسان «گاب (Gaube)» از روی اشتباه نشان «عبدالله» روی سکه ها را «عبدالله بن امیر...» برداشت میکند.⁹⁶

«استوارت د. سیرس (Stuart D. Sears)» پیشنهاد میدهد که جایگاه نخستین این سکه ها را در آذربایجان جستجو کنیم و داستان زدن (ضرب) آنها را در پیوند با کوشندگی های «مُحَمَّد بن مروان» یکی از برادران «عبدالمک» نگاه کنیم.⁹⁷ «استوارت د سیرس» چهار سکه گوناگون عرب-ساسانی با نشان (آرم) «مُحَمَّدون» را از همدیگر بازمیشناسد:

در نمونه یکم: نوشته «محمت (MHMT)» به زبان پهلوی، در حاشیه سکه: وافین (wafin).

در نمونه دوم: نوشته «محمت (MHMT)» به زبان پهلوی، در حاشیه سکه با نوشته «مُحَمَّد» به دبیره عربی.

در نمونه سوم: نوشته «محمت (MHMT)» به زبان پهلوی، در حاشیه سکه با نوشته «محمد» به دبیره عربی؛ تاریخ گذاری شده در سال 60 عربی. سکه های «عبدالمک» که در این سال در دارابگرد زده شده اند، آشنا هستند. برای «استوارت د. سیرس» نسبت دادن این سکه ها به مُحَمَّد، برادر «عبدالمک» آشکار بود، زیرا با داستان نویسی های اسلامی هماهنگی داشت.

در نمونه چهارم: نوشته «KhWSRWY» به زبان پهلوی، در حاشیه سکه با نوشته «مُحَمَّد» به دبیره عربی.

این نمونه های فراوان نتیجه کپی برداری از سکه های خسرو دوم هستند.⁹⁸

4.4 سکه هایی که با نشان (آرم) مُحَمَّد در سوریه و پلستین (فلسطین) زده شده اند

سکه های مسین با نشان (آرم) مُحَمَّد در سال 1947 میلادی بدست «سیر الیک کیرکبریج (Sir Alec Kirkbridge)» در پیشدید همگانی انتشار یافتند.⁹⁹ این سکه های مسین چهارگوش هستند و برنویسی روی آنها بد انجام گرفته است. روی این سکه ها نمای یک فرمانروا دیده میشود که تاجی با چلیپا (صلیب) بر سر دارد و چلیپای درازی در دست نگهداشته است. نوشته روی این سکه ها تا کنون همچون نشانی کارگاهی در «Amman» فهمیده شده است، جایگاهی که این سکه ها زده شده اند. در پشت سکه ارزش سکه به شکل «M (= 40 Nummia)» نشان داده شده است که همچنین با چلیپا همراه است. در پشت سکه در زیر «M» نشان (آرم) مُحَمَّد وجود دارد.¹⁰⁰

براستی مسئله عبارت است از یک پاژنام دیگر که به نشان (آرم) مُحَمَّد افزوده میشود، یعنی «نَم (na'm)» که در این پیوند «مقدس» فهمیده میشود. بدینسان همه نوشته را میتوان اینگونه خواند: "سُتوده (ستایش شده) ورجاوند (مقدس) است"، یا درک کهن از این گزاره میشود: "برگزیده ورجاوند است (رسول مقدس است)". در اینجا گفتگو درباره عیسی مسیح و درک و جایگاه او در یزدانشناسی سوریه است. این شعار (نشان، آرم) هم در ضدیت با این پنداشت است که عیسی مسیح را فرزند خدا میدانند و هم همسو با این بینش در بیزناس است که عیسی مسیح را فرمانروای جهان میبینند.

یک سکه با نگاره یک فرمانروا از جلو در شهر باستانی «(Javne / Yubna)» در پلستین/ اسرائیل کشف شده است. در سوی راست این فرمانروا، بر روی سکه، آرم «مُحَمَّد» وجود دارد، و در بخش چپ او نوشته «بسم الله». بدینسان، معنی نوشته میشود: "او به نام خدا برگزیده شده است." یا "او به نام خدا سُتوده شده است." در پشت سکه ارزش سکه به کمک وات کج نوشته شده «M» مشخص شده است. دور تا دور وات «M» میتوان این نوشته را دید: «Fulus Yubna» یعنی پول «یاون (Yavne)»¹⁰¹.



نگاره 15: سکه عرب-ساسانی با بیان «MHMT (مُحَمَّد)» در سمت راست نقش نیم تنه، دور تا دور سکه با خط عربی «وافین (wafin)». پایان



نگاره 16: سکه عرب-ساسانی با هتروگرام «مُحَمَّد (MHMT)» به زبان پهلوی، سمت راست در نزدیکی فرتور نیم تنه، نوشته شعار «مُحَمَّد» با دبیره (خط) عربی دور تا دور فرتور. پایان



نگاره 18: پشت سکه ای که در سوریه ضرب شده نگاره، 17: روی سکه ای که در سوریه زده شده است، با شعار مُحَمَّد. پایان
است، شعار «مُحَمَّد» نگارش شده است. سمت چپ فرمانروای مسیحی از بالا به پایین به دبیره عربی نوشته شده است «امن». پایان.

4.5 شعار (آرم) «مُحَمَّد» و نمایان شدن خلیفه در «حران». جانشین شدن چلیپا با «سنگ» بت-ال (خانه خدا)

به گمک هواداران «عبدالمک» شعار «مُحَمَّد» از خاور به سوی باختر روانه شد¹⁰². همانند یک بانگ جنگی برنامه دینی «عبدالمک» (یکی دانستن محمد و عیسی مسیح) ابزاری برای دگرگون کردن وضعیت اندرون سرزمین های زیر فرمان عرب ها شد. اگر فرمانروایی «معاویه» هنوز برای ادامه گسترش مرزهای جغرافیایی ایران از راه لشکرکشی به رهبری یک طبقه برگزیده نو و نگهداری از همزیستی گروه های دینی گوناگون ایستاده بود، با سرکار آمدن «عبدالمک» یک دورنمای کاملاً دیگری پدیدار گشت. نگاه دینی سوریه ای ها

پس از گریز نمایندگان آنها به بخش خاوری سرزمین های ساسانی (Barsaumas von Nisibis et alii) و پس گذشت 2 سده از رانده شدن آنها از سوریه، دوباره به زادگاهشان بازگشت.

برای اینکه روند استواری بخشیدن به سرزمین های زیر نفوذ فرمانروایی عرب ها را به کمک برپا ساختن کلیساهای عربی در این سرزمین ها (با الگوبرداری از کلیسای نستوریان ایران در پایان فرمانروایی ساسانی) پیش ببرند، «عبدالملک» پیماننامه آشتی با بیزانس را نو کرد و یک افزایش چشمگیر از پرداخت خراج را پذیرفت. برپایه این پیماننامه میبایستی که درآمد های «سیپرن (Zypern)»، ارمنستان و گرجستان میان هر دو طرف پیماننامه بخشیده شود (تقسیم شود)¹⁰³.

«عبدالملک» برآستی پی برده بود که کامیابی های او در رو در رویی با دشمن دینیش در آینده، در گرو همراه شدن کردگان های (فعالیت های) رزمی او با یک ایدئولوژی دینی است. از اینرو او آراستن نیروهای رزمی با ساز و برگ یک ایدئولوژی دینی را گرانیگاه کردگان هایش کرد¹⁰⁴. هدف «عبدالملک» همبسته کردن همه پیروان یزدانشناسی سوریه ای کهن (که به خاور رانده شده بودند)، زیر یک پرچم با شعار دینی «مُحَمَّد» بود. در زیر این پرچم میبایستیکه مردمان سوریه دوباره جذب این یزدانشناسی با آن درک عربی شان، شوند.

گزارش هایی درباره یزدانشناسی کهن سوریه در یک نوشته گمنام یهودی با نام «درباره داستان عیسی (Toldot Yeshu)» وجود دارند. چند پاراگراف از واپسین بخش این کتاب درباره «نستوریوس (Nestorius)» است که در سال 431 میلادی در نشست همگانی مسیحیان در «افسوس (Ephesus)» به نام مُرتد محکوم شد. درباره «نستوریوس» گزارش میشود که در سرزمین های زیر فرمان شاهنشاهی ایران میزیست و به واژگونه «پاول (Paul the Apostel)» از مسیحیان میخواست که از قانون های موسی پیروی نکنند. او به پیروانش آموزش میداد که عیسی مسیح خدا نیست، بلکه او یک انسانی است همانند دیگر پیامبران که الهام هایشان را از روح القدس میگرفتند¹⁰⁵.

جنبش دینی «مُحَمَّدانیسم» را که «عبدالملک» پایگذارش بود، نمیتوان با جنبش دینی «نستوریانیسم» همتراز دانست. جنبش دینی «مُحَمَّدانیسم» که پایگذارش عبدالملک بود، از بینش عربی یزدانشناسی سوریه سرچشمه میگرفت. از اینرو بینش عربی یزدانشناسی سوریه در کلیسای شاهنشاهی و نستوری ایران ساسانی پذیرفته نشد، بلکه همچون دین اقلیت های قومی عرب های میانرودان و ایران، بخشی از ویژگی قومیت گرای آنها شد.

همانگونه که یزدانشناسی سوریه در میان عرب ها خودش را هماهنگ با درک و بینش عربی نشان میداد، و دین قومی آنها شد، این یزدانشناسی تا نزدیک به زمان ما یک عامل سازنده در شکل دادن به پادشاهی در اتیوپی بود. نخستین تبلیغات مذهبی اتیوپی ها از سوی یک مبشر سوریه ای به نام «فرومنٹیوس (Frumentius)» (پایگذار کلیسای اتیوپی) و پیروانش انجام گرفت که از پایان سده سوم میلادی آغاز شد. باور بنیادین کلیسای اتیوپی بر «توحید»، یعنی پذیرفتن یگانگی خدا برپا شده بود¹⁰⁶. در کرانه دریای سُرخ که رو به روی اتیوپی است، گرانیگاه آموزه بنیادین و دینی (Dogma) وهابیان که در آنجا بودند، همچنین

«توحید» نام داشت. بر سنگنبشۀ قبه الصخره در اورشلیم ما شکل تاریخ گذاری شدۀ این برداشت دینی را به زبان عبری می‌یابیم. در آنجا گفته میشود: الله احد [به زبان عبری: *l'adonai ehad*]. الله الصمد. روندِ عربی کردن نوشته های قرآنی آنچنان با این جمله بندی ها هماهنگ بودند که هرگز سرچشمۀ این گزاره ها که عربی نبودند، جلب توجه نمی‌کردند.¹⁰⁷

همینگونه نیز از نگاه مسیحیان اتیوپی بنگر نمی‌آید که پیروی از قانون های موسی غیر مسیحی باشد. قابل توجه است برگزاری آیین خواندن از کتاب «Song of Songs» (سروده های شهبوانی که بخشی از کتاب عهد عتیق تورات هستند) در بامداد «شنبه مقدس (Holy Saturday)» در کلیساها، همانگونه که این سروده ها در روز «پاسور (Passover)» که یادمان گریز یهودیان از مصر است، در کنیسه های یهودی خوانده میشوند. خواندن همزمان این سروده ها از کتاب عهد عتیق (تورات) در یک روز ویژه در کلیساها و کنیسه ها کوششی در چهارچوب تفسیرهایی است که در سده های میانه در اروپا از کتاب های مقدس میکردند که هدف آنها برابر سنجی (تطبیق) انجیل (عهد نوین) با تورات (عهد عتیق) بود. در این پیوند ختنه کردن پسران در نزد مسیحیان اتیوپی امروز هم با پیروی از قانون های موسی انجام میگردد. این آیین همچون نشانه یک پیمان میان خدا و مردمان برگزیده او فهمیده میشود و در روز هشتم زایش کودک انجام میگردد.¹⁰⁸

از نگاه کلیسای خودسالار (مستقل) «عبدالملک» در سرزمین های زیر فرمان عرب ها، نمایندگی از جنبش «مُحَمَّدانیسم» امکان گفتگو میان مسیحیان را باز میگذاشت. درحالیکه هنوز تنها فرمانروای بیزانس به همراه رئیس کلیسایش، بلندپایه ترین روحانی «کُنستانتینوپل»، گفتگو درباره بُنیادهای اندیشمندی مسیحیت را رد میکردند و این گفتگو را به سوی راستایی که خودشان درست میپنداشتند، هدایت میکردند، با جنبش دینی «عبدالملک»، اندیشۀ «آیین صندلی مقدس آنتیوک (Antioch)» که ذات دوگانه عیسی مسیح را نمایندگی میکرد، دوباره موضوع گفتگوی دینی شد. [شرکت کنندگان در گردهمایی کلیسا در پایان نشست مسیحیان جهان در «کُنستانتینوپل» در سال 681 در ستایش از فرمانروا کُنستانتین پنجم فریاد زدند: "پاینده باد فرمانروا! شما گوهر وجود عیسی مسیح را نشان دادید. سرور! از مشعل جهان نگهداری کنید!"]. عبدالملک به فرمانروای بیزانس فهماند که در گفتگو درباره گوهر هستی عیسی مسیح، او خودش را همآورد (رقیب) فرمانروای بیزانس میبندد. عبدالملک با منشوری (Ekthesis) که بُنیاد باورهای دینیش را بازتاب میداد، در گفتگو درباره ذات عیسی مسیح اندر شد و گذاشت که این منشور را در بخش درونی گنبد قبه الصخره که به فرمان او در سال 72 عربی (694 میلادی) ساخته شده بود، نگارش کنند.

همآورد (حریف) فرمانروای عرب ها، «کایزر جوستینیان دوم (Justinian II) 695 – 685» یک کایز بسیار دینباور بود. او خودش را روی سکه ها خدمتکار خدا (*servus Christi*) مینامید و در میان کایزرهای بیزانس نُخستین کایزری بود که فرمان داد تا نقش عیسی مسیح را روی سکه های پول بیاندازند.¹⁰⁹ در پاسخ به کایزر جوستینیان دوم، عبدالملک بر روی سکه های پول خودش را «خلیفه الله (Khalifat Allah)» یعنی «سخنگوی خدا» نامید.¹¹⁰



نگاره 19: خانه خدا (Beth-El) به شکل پلکان سنگی (Yegar Sahaduta) با شعار مُحَمَّد نوشته شده بر روی سکه ای که از «حران» سرچشمه گرفته است. پایان

سرچشمه این باور اشتباه که میگوید فرمانروای عرب ها خودش را خلیفه مینامید و فرنام خلیفه به معنی «رئیس تأمینات (امیر المومنین)» بوده است، برمیگردد به دوران خلفای عباسی پس از مامون که خودش را با انگیزه ای دیگر «خلیفه الله (سخنگوی خدا)» نامید. مامون در سال 217 عربی هنگام بازدید از اورشلیم فرمان داد تا نام خودش را در نوشته ای که در زیر گنبد قبه الصخره نگاشته شده بود، جای بدهند و درونمایه (محتوی) آن نوشته را یا در خدمت یزدانشناسی اسلامی که با او آغاز شده بود، بکار بگیرند و یا آنرا از نو تفسیر کنند.

برای نمونه به کمک یک سکه برنزی از «حران (Harran)» میشود رفتار رقابتی «عبدالمک» در برابر کایزر در «کنستانتینوپل» را نشان داد. شکل این سکه های مسین برای سده ها در اروپا شناخته شده هستند. این سکه ای که «والکر (Walker)» گزارش کرده است، از موزه «بورگیا (Borgia)» به موزه واتیکان رسیده است. پیوند میان «عبدالمک» و شعار (آرم) -مُحَمَّد را میتوان بر روی این سکه، به شکل «Yegar Sahaduta» (پلکان سنگی که به گفته «لابان (Laban)» نشان پیمان یعقوب با یهوه خدای یهودیان بوده است) «(Gen 31, 45-47) نتیجه گیری کرد. نمایش بت-ال (Beth-El) یا خانه خدا (Gen 28, 15-19) به شکل «پلکان سنگی (گواهی سنگی)» بر روی سکه های گمنام با شعار -مُحَمَّد از «حران» اشاره به سکه هایی دارد که در دوران سپسین به نام «عبدالمک» در این نیسنگ زده شده اند.

جالب این است که پیش از نمایان شدن نام و فرنام «عبدالمک» روی این نمونه از سکه ها تنها شعار این جنبش دینی را که «مُحَمَّد» است، میتوان یافت. با توجه به روند «دعوت» پیروان جنبش «مُحَمَّدانیسم»، میتوان از راه پیوند دادن سکه های یافت شده در این دوره، نگاره ای که در پی میاید به تصویر کشید. روند رویدادها منتهی شد به:

1. نمایان شدن سکه های گمنام، با شعار «عبدالله» پیرامون سال 41 عربی (663 میلادی) در سرزمین هایی که پیش تر زیر نفوذ فرمانروایی ساسانیان بودند.

2. نمایان شدن سکه های گمنام، و هرازگاهی با تاریخ (به سال 60 عربی برابر با 682 میلادی) با شعار «مُحَمَّد» در سرزمین هایی که پیش تر زیر نفوذ فرمانروایی ساسانیان بودند.

3. سکه های مسین گمنام از «حران» (نماد این نیسنگ از دوران نخستین پیامبران توراتی شناخته شده هستند!) در سرزمین هایی که پیش تر زیر نفوذ فرمانروایی بیزانس بودند با شعار «مُحَمَّد» و نماد «خانه خدا (Beth-El)» با شکل «پلکان یا تخته سنگ های روی هم گذاشته شده (Yegar Sahaduta)».

4. سکه های مسی و سکه های تلایی (طلایی) با نماد دین نوین حکومتی: «خانه خدا (Beth-El)» با شکل «پلکان یا تخته سنگ های روی هم گذاشته شده (Yegar Sahaduta)» و نگاره یک فرمانروای عرب با نگاره «عبدالمک». گسترش نماد «خانه خدا (Beth-El)» با شکل «پلکان یا تخته سنگ های روی هم گذاشته شده (Yegar Sahaduta)» به سوی باختر، از اینرو

5. سکه نویسی در آفریقای شمالی با نماد «خانه خدا (Beth-El)» با شکل «پلکان یا تخته سنگ های روی هم گذاشته شده (Yegar Sahaduta)» در جایگاه نماد دین تازه حکومتی.

گسترش این نماد نوین دین حکومتی، «سنگ»، سبب پرسش درباره ناپدید شدن چلیپا روی سکه هایی شد که در سرزمین های عربی زده میشدند. این نماد دین حکومتی، «خانه خدا (Beth El)»، که در شکل «پلکان یا تخته سنگ های روی هم گذاشته شده است (Yegar Sahaduta)» همچون نگهبان پیمان (پیمان میان یعقوب با یهوه)، برجسته کننده آیین بازگشت به نمادهای سنگی و بدون تندیس است. هم اکنون این «نگاره تجسمی» نخستین گام قابل تشخیص در راستای بکار بستن سنت ممنوع کردن تصویر در عهد عتیق (تورات) است که با گسترش آیین کلیسای عربی در سرزمین های زیر فرمان عرب ها در اورشلیم همراهی میشود. تمرکز جنبش عبدالمک بر «اندیشه مُحَمَّد» که همچون یک بخش از تصویری بود که خودش از «اسرائیل راستین» داشت، بازگشت به آیین سامی (Semitic) را روشن میکند.

از اینرو، به واژگونه آنچه که گزارش های اسلامی میگویند، ناپدید شدن نشان چلیپا در سرزمین های زیر فرمان عرب ها هیچ پیوندی با رد شدن نشان چلیپا در آیین عرب ها یا بازداشتن این نشان نداشت. و همچنین نشان چلیپا بر سکه های «معاویه» و امیرانی که تا پیش از «عبدالمک» در سوریه حکمرانی میکردند، دلیلی بر ادعای «رواداری اسلامی» یا «ادامه بکارگیری دیوانسالاران مسیحی از روی ناچاری در کارهای اداری» نبوده است.

آنچه که تاکنون در این پیوند برای اسلامشناسان روشن نشده است، پیوند میان شکوفایی فرهنگی اسلامی با درسد (/) بالایی از وجود دیوانسالارهای (کارمندان) مسیحی است. در اینجا تفاوت میان دوران نخستین مسیحی/عربی فرمانروایی عرب ها با دوران هماهنگ شدن این فرمانروایی با ویژگی های ایرانی/میانرودانی

برجسته میشود؛ یعنی از زمان بازدید مامون از اورشلیم در سال 217 هجری، یعنی دوره ای که مُحَمَّد در این میان به نام پیامبر عرب ها پذیرفته شده بود¹¹¹.

جانشین شدنِ نشانِ چلیپا با نشان «خانه خدا (Beth El)» به شکل «تخته سنگ های رویهم گذاشته شده (Yegar Sahaduta)» بخشی از درگیری ایدئولوژیکی با بیزانس بود. بازگشت به یک نمادی که یادآور بُنیانگذاری اسرائیل است، هیچ دلیلی بر آیین یهودی/ مسیحی کلیسا های عربی در سرزمین های زیر فرمان عرب ها نبود، بلکه اشاره ای به «دین» بود، یعنی به یک بینشی از رفتار متقابل میان خدا با آفریده اش بسانِ نتیجهٔ یک پیمان نامه¹¹².

در اینجا نگیزش (توضیح) رومندِ سکهٔ «حران» میآید که نتیجهٔ گسترده ای را میتوان از آن گرفت: سکهٔ مسین با برنوشتهٔ «مُحَمَّد» در سمت چپ، کارگاه و جایگاه ضرب سکه «حران» در سمت راستِ نگارهٔ یک فرمانروای عرب با الگو برداری از آیین میانرودان با دستار و یک شمشیر بر روی سکه. بر پشت سکه نقش یک چلیپا در بالای پلکان، در سمت چپ آن یک وات هابی (حروفی) که در آغاز یک نام میآیند (Monogram)، و در سمت راست آن، شعار «مُحَمَّد». زیر نقش چلیپا که بالای پلکان است، به زبان یونانی نوشته است: IS=16.¹¹³

نگیزش های (توضیح های) سنتی دربارهٔ این سکه بر این گمانند که آن سوی سکه با نقش فرمانروا، روی سکه است. ولی راستی این است که پلکان سنگی (Yegar Sahaduta) که نماد دین حکومتی است و پیام اصلی را در بر دارد، روی سکه را میآراید (تزئین میکند). نقش فرمانروای عرب، یک نشان (آرم) برای پشت سکه است، همانگونه که کایزر بیزانس در سکه هایی که در این دوره زده شدند، روی سکه را برای نماد مذهبی، یعنی نگارهٔ عیسی مسیح در جایگاه فرمانروای جهان (Pantokrator) واگذار کرده بود.



نگارهٔ 20: نقش یک فرمانروای عرب بر پشتِ سکه ای که از حران سرچشمه میگیرد. سمت چپ او برنوشتهٔ مُحَمَّد، سمت راست نشانهٔ جایگاه ضرب سکه: حران. روی سکه نقش سنگ، سمت راست آن برنوشتهٔ مُحَمَّد، در زیر شماره 16 با وات های (حروف) یونانی، سمت چپ نمایش سنگ مقدسی که لوزی شکل است.

نقش فرمانروای عرب روی سکه ها را «کلیف فوس (Clive Foss)» نقش پیامبر عرب ها میدانند، همانگونه «گابو (Gaube)» بر این باور است که شعار (آرم) «مُحَمَّد» بر روی سکه های عرب-ساسانی، به پیامبر عرب ها اشاره میکند¹¹⁴. ولی راستی این است که بدون شک مسئله عبارت است از نمایش یک فرمانروای عرب. دلیل این ادعا همانندی میان این نگاره با نگاره فرمانروای عرب در قصر هشام (خربه المفجر) است¹¹⁵. همچنین این ادعا را نقش شمشیر (جلاد) پُشتیبانی میکند که بسیار بزرگ نمایش داده شده است. نقش شمشیر بسیار بزرگ یادآور شمشیر نگهبانان آتشکده در پشت سکه های ساسانی میباشد. در اینجا نیز نقش یک فرمانروا نمایش داده شده است که نگهبان «پیماننامه» میان خدا با انسان هاست. این شمشیر اشاره به یک تفسیر از دین میکند که همچون بازده یا خروجی یک پیمان است.

نمایش نقش فرمانروای عرب روی سکه ها یک واکنشی بود به یک گونه از سکه های نو در بیزانس. در آنجا روی سکه تلایی (Solidus) «جوستینیان دوم» عیسی مسیح به نام «شاه شاهان» نقش بسته است؛ در پشت سکه، کایزر بیزانس یک چلیپای بلند در دست راست دارد¹¹⁶.

بدینسان در اینجا باید آن سمت سکه که نقش فرمانروا را حمل میکند، همچون پشت سکه درنگریسته شود. این راستی تاکنون از چشم سکه شناسان اسلامی پنهان مانده است. برپایه یک پیماننامه سکه شناسی، پیام دینی سکه ها همیشه بر روی سکه بازتاب مییابد. در بیزانس این پیام دینی در نگاره عیسی مسیح در جایگاه شاه شاهان تجلی یافته است، ولی در سرزمین های پیشین بخش خاوری بیزانس نقش «شاهدان سنگی» به شکل «پلکان سنگی (Yegar Sahaduta)» این پیام دینی را با خود حمل میکنند. نقش «خانه خدا (-Beth El)» به شکل «پلکان سنگی» به همراه نقش فرمانروای عرب، روی همه سکه های عبدالملک وجود دارند، در شمال آفریقا این «پلکان سنگی» به همراه بر نوشته هایی روی سکه ها نمایش داده شده اند¹¹⁷.



نگاره 21: الگوی بیزانسی برای ضرب سکه های تلایی (طلایی) عربی. جلوی سکه در بر گیرنده پیام مذهبی است؛ پشت سکه نمایش کایزر جوستینیان دوم که ایستاده است با یک چلیپای بلند در دست. پایان



نگاره 22: سکه تلای عبدالمک با الگوبرداری از بیزانس. روی سکه، نقش سنگ در جایگاه نماد دین حکومتی به شکل پلکان سنگی (Yegar Sahaduta). در پشت سکه نمایش یک فرمانروای عرب که یک شمشیر دادگری را در دست دارد. پایان.

4.6 مُحَمَّد رسول الله – ستوده / برگزیده فرستاده خداست

این نگیزش (توضیح) گسترده که مُحَمَّد را همچون عیسی مسیح میدانند، برای نخستین بار روی سکه های عرب-ساسانی در ایران، نمایان شد. این سکه که تاکنون از دیرینه ترین سکه های شناخته شده اسلامی است، به سال 66 عربی تاریخ گذاری شده و از بیشاپور ایران سرچشمه میگیرد. این گارگاه ضرب سکه هنوز در هنگامه فرمانروایی ساسانیان در ایران سکه میزد¹¹⁸. به واژگونه سکه های گمنام با برنوشته های «عبدالله» و «مُحَمَّد»، این سکه، با بیان نام صاحب سکه ضرب شده است. برنوشته های دور تا دور این سکه به زبان عربی نوشته شده است و میگوید: بسم الله مُحَمَّدون رسول الله (به نام خدا، ستوده / برگزیده فرستاده خداست).

این شعار (نشان) گسترش یافته که مُحَمَّد را رسول مینامد، 6 سال بعد همچنین در نوشته قبه الصخره در اورشلیم نمایان میشود. افزون بر این، از آن نوشته که بر دیوار هشت ضلعی و اندرونی قبه الصخره نقش بسته است، میتوان فهمید که منظور از «رسولک و عبدک ابن مریم (فرستاده تو، بنده خدا و پسر مریم است)» کسی است که ویژگی هایش با تشبیهات و نگیزش های (توضیح های) جهان مسیحیت سازگار است. قرآن در کنار نام «رسول»، نام «نبی (پیامبر)» را هم بکار میبرد¹¹⁹. قرآن شخصیت ها و پیامبران توراتی را رسول مینامد، کسانی که اهمیت ویژه ای در پیوند با تفسیر تاریخ (historical interpretation) داشتند. در میان این رسولان نوح، لوط، اسماعیل، موسی، شعیب، هود و عیسی جای دارند. آنها از سوی خدا در راستای نجات جامعه دینباوران ماموریت داشتند. در پیوند با شعار «عیسی همچون مُحَمَّد»، در راستای نمایندگی از دینباوران یک دیدگاهی نمایندگی میشود که در مخالفت با دیدگاه «پاولوس (Paul)» است. اقوام سامی، به ویژه عرب ها، جامعه دینباوران را میسازند، زیرا آنها خویشاوند عیسی هستند که «آرامی (Aramaic)» و از

«گاليله (Galilea)» بود. این راستی خودش را در پیوند با ناجیان توراتی (توفان نوح، آتش لوط و شکافته شدن دریا بدست موسی) و شخصیت های نجات دهنده عربی و غیر توراتی (هرکس که نظم خدایی را نپذیرد، او را زمین هنگام زمین لرزه خواهد بلعید) در پیرامون نوشته های قرآنی، نشان میدهد. به نام «مُحَمَّد»، عیسی به جمع «هفت دلاور» میپیوندد. او از نگاه قانون قرارداد، نماینده مجاز است: «ولی الامر» و نماینده ماموریت یافته «ولی الله». در اینجا دوباره جهانبینی عربی خودش را همچون شبکه ای از رابطه های قراردادی نشان میدهد.

4.7 علی همچون وزیر آن کسی که ستوده/ برگزیده است

اسلامشناسی با این یافته بیگانه است. اسلامشناسی انگاشت (تصور) «ولی الله» را تنها در پیوند با «شیعه» میفهمد، و آنرا از روی اشتباه نتیجه یک روند تکاملی سپسین (ثانوی) میداند. «شیعه» شعار علی ولی الله را میشناسد. در اینجا محمت ولی الله (*MHMT wali Allah*)، که یک تصور ویژه مسیحی/عربی سده نخست عربی است به یک تصور کلی سامی (هارون وزیر موسی)، تکامل مییابد، یعنی تبدیل به علی ولی الله "نماینده برجسته و ممتاز" میشود.

4.8 ستوده/ برگزیده همچون حمل کننده خرد جهانی

به گمک نوشته هایی که از دوران «عبدالملک» برجای مانده اند، میشود برنامه دینی [ادعوت (Mission)] او را بازسازی کرد: این آگاهی که عیسی مسیح همچون مُحَمَّد فرستاده و رسول عرب های (ساسانی) است. از آنجا که برپایه نوشته های قرآنی عیسی مسیح بالای چلیپا گشته نشد، او پس از ناپدید شدن (یا رفتن به آسمان) نقش «امام پنهان» را بازی میکند. عیسی مسیح میتواند در جمع گروه های دینباور نمایان شود و همچون نماینده خدا، از آنها در برابر رویدادهای تهدید آمیز نگهداری کند. همچنین نگاهی به انگارش های (تصورات) پایان زمانی (apocalyptic) بیاندازید که درباره او میشود. چنین انگارش هایی که با شایمندی (احتمال) به الگوهای (قهرمان های) سوریه ای بازمیگردند نشان میدهند که عرب ها در دوران عباسیان هنوز به ظهور دوباره عیسی مسیح امید داشتند. یکی از این گزارش های پایان زمانی میگوید: "مسیح عیسی ابن مریم روی یک پُل سفید در نزدیکی دروازه خاوری دمشق به آن سویی که درخت هست فرود خواهد آمد. یک ابری او را حمل خواهد کرد، زیرا او دستانش را روی شانه های دو فرشته خواهد گذاشت. عیسی دو جامه سفید در بر دارد، یکی به دور او پیچیده است، و دومی ردایی (عبایی) است بر دوش او. هنگامیکه عیسی سرش را پایین میآورد، چکه هایی همانند مروارید از آن پایین خواهند افتاد. (...) سپس او خواهد آمد تا مسلمانان را، هرکجا که باشند، گردآوری کند. عیسی خلیفه را که در حال نماز خواندن با پیروانش است، خواهد یافت. مسیح در پشت سر خلیفه خواهد ایستاد، و خلیفه خواهد گفت: اوه، مسیح الله! امامت نماز را بپذیر" [در اینجا نقش مسیح در جایگاه امام روشن است]. ولی او خواهد گفت: "بهتر است که تو امامت نماز برای همراهانت را بپذیری، زیرا خدا خرسند (راضی) از شما است. من تنها در جایگاه یک وزیر فرستاده شده ام، من در جایگاه یک امیر (فرمانده) فرستاده نشده ام."¹²⁰ در اینجا روند دادن ماموریت آسمانی ادامه

مییابد: برپایهٔ برنوشته‌های بدست آمده بر سکه‌های عرب-ساسانی، مسیح همان مُحَمَّد ولی الامر است (کسیکه مُختار است، زیرا ماموریت و اجازه آسمانی دارد).

توجه به تفسیرها و ترجمه‌های همدوره (با آغاز اسلام) کمک میکند تا روند روشن شدنِ معنی «رسول» آسانتر گردد. از آنجا که برنامهٔ دینی عبدالمک (مسیح همچون محمد) خودش را به واژه شناسی عربی مرزین نکرده بود، بلکه این برنامه دینی را به زبانِ رایجِ داد و ستد در خاورِ موعظه میکردند، رسالتِ «عبدالمک» در خاورِ سرزمین‌های ایران به زبانِ پهلویِ میانه آگاهی رسانی میشد. روی یک سکه از سیستان / سگستان از سال 70 عربی این برنوشته را میتوان یافت: «محمّت پیغمبر (MHMT PTGAMbl Y yazdt)»¹²¹.

در اینجا نام «پیغمبر» با مصدر پارسی نمایان شده است که برای سده‌ها در زبان پارسی بکار میرفت و همخانواده با زبان آرامی است. پهلوی-هتروگرام (Pehlevi-Heterogram) محتوی واژه آرامی «PTGM» میباشد که کوتاه شدهٔ «patigama» (پیام، واژه) است.¹²² واژه «بار» ریشهٔ کارواژهٔ (فعل) «بُردن» است. معنی این گزاره «PTGM-bar» به پهلوی میشود «حمل‌کنندهٔ پیام، سخن». ترجمه رسای برنوشته میشود: "ستوده باد (برگزیده است) آن کسی که حمل‌کنندهٔ پیام خداست." همچنین ترجمهٔ نام «پیغمبر» همچون «حمل‌کنندهٔ سخن (خردجهانی، logos) انگارش پذیر (قابل تصور) است. بدینسان «حمل‌کننده» همچون یک «آوند (ظرف)» درنگریسته میشود که در آن خدا «سخن و روانش را در آن ریخته است»، همانگونه که برنوشتهٔ قبه الصخره دربارهٔ مریم میگوید. در اینجا انگارش (تصور) کهن انسان‌ها دربارهٔ پیامبران که آنها را بسان آوند خدایان میپنداشتند، بازتاب یافته است. همچنین در اینجا ما دوباره خودمان را در گسترهٔ یزدانشناسی کهن سوریه پیدا میکنیم.

در جایی دیگر جمله بندی به زبان پارسی میانه بیشتر شناخته میشود. برای اینکه از سوتفاهم پیشگیری شود، برنوشتهٔ دور تار دور سکه را به عربی مینوشتند، تا نقش «پیغمبر» را از نگاه عربی روشن کند.

یک سکهٔ نقره ای که در کارگاهی در کرمان در جنوب ایران در سال 70 عربی زده شده است، افزون بر این شعاری که به زبان پارسی میانه است «MHMT PGTAMbl Y Yazd» دارای این برنوشتهٔ عربی است: «بسم الله ولی الامر [به نام خدا او مجاز و مختار (authorized) است]»¹²³. یک سکهٔ نقره ای دیگر از یک کارگاه دیگری در کرمان، در جنوب خاوری ایران که در سال 70 عربی زده شده است، افزون بر شعار «MHMT PGTAMbl Y Yazd» به زبان پارسی میانه، شعار «بسم الله ولی الله (به نام خدا او نماینده خداست)» را به خط عربی دور تار دور سکه حمل میکند.¹²⁴

Note:

1 J. Wellhausen, *Das Arabische Reich und sein Sturz*. Berlin 1902, vi: „Ohne Zweifel hat es bei den Syrern selber, d. h. bei den syrischen Arabern, ebenfalls eine Tradition gegeben; sie ist uns aber verloren gegangen. Spuren davon findet man bei Baladhuri, vielleicht auch bei dem Kalbiten Avanâ, der zwar in Kufa wohnte, aber durch seinen Stamm mit Syrien in Verbindung stand und öfters als Berichterstatter über syrische Dinge bei Tabari citirt wird, gewöhnlich nach Ibn Kalbi. Den Geist dieser syrischen Tradition lernt man am besten aus christlichen Chroniken kennen, namentlich aus der *Continuatio* des Isidor von Hispalis. Die Umajjiden erscheinen da in einem ganz anderen, sehr viel günstigeren Licht, als wir sie zu sehen gewöhnt sind. Bei den Arabern haben eben ihre Feinde das letzte Wort behalten, darunter hat ihre Geschichte stark gelitten.“

2 H. Humbach, *New Coins from Fromo Kesaro*, in: *India and the Ancient World, ? History, Trade and Culture before A.D. 650 ?*; Festschrift Professor P. H. L. Eggermont, hrsg. v. Gilbert Pollet, Löwen, 1987, S. 83: „Both the fact that Popp’s Arabo-Sassanian coins have been overstruck by Fromo Kesaro and the triumphant nature of the text of the overstruck inscription suggest that the coins originated from a booty or rather from a tribute imposed upon the conquered Arabs. Thus these coins spotlight events of late pre-Islamic and early Islamic history of Central Asia (unrecorded by Muslim historians) which took place after 738 but are otherwise difficult to locate.“

3 J. Wellhausen, *Arabisches Reich*, a.a.O., iv: „Mommsen hat einmal gesagt, für Nichtgelehrte bedürfe es keines Beweises, dass die Geschichten, welche damit anfangen, dass der Erzähler sie von den Beteiligten selber habe, in der Regel nicht wahr seien.“

4 R. B. Serjeant, *Haram and Hawtah, the Sacred Enclave*, in: *Arabia, Mélanges Taha Husain*, Cairo 1962, p. 57: „Before looking for Jewish and Christian elements in Islam it would be wise to establish what is specifically Arabian and I think this will be found to be vastly greater than many western scholars have supposed.“ Natürlich wird hier die Bezeichnung „Araber“ und „arabisch“ unkritisch gebraucht. Wir wissen nicht, wer die *?arab* der griechischen und römischen Quellen waren. Die Römer pflegten die Nabatäer als Araber zu bezeichnen. Diese waren als Beduinen sehr freiheitsliebend, lebten in der Steppe, der Genuss von Wein war ihnen ebenso verboten wie Ackerbau und das Errichten von festen Häusern. Siehe dazu: J. Partrich, *The Formation of Nabatean Art*. Jerusalem 1990, p. 33.

5 Zitiert nach: E. A. Knauf, *Die Umwelt des Alten Testaments*. Stuttgart 1994, S. 20.

6 M. L. Bates, *The „Arab-Byzantine“ Bronze Coinage of Syria: An Innovation by ,Abd al-Malik*. *Colloquium in Memory of George Carpenter Miles (1904-1975)*, The American Numismatic Society, New York 1976, p. 17: „I have become more and more convinced of the uselessness of these three categories [Arab-Byzantine, Arab-Sasanian, post-reform coinage], which I believe ought to be replaced with an organisation of early Islamic coinage based only on the great regional subdivisions of the empire, bringing together all the coins of each mint within each region in chronological order without respect to type. In each region, Muslim coinage began with imitative or derivate types, but the nature of the imitations and the pace of evolution towards purely Islamic coinage was different. Even after the adoption of the new Islamic type, the organisation of minting and even the weight standards and fineness of the various denominations varied from region to region. The coinage of the early caliphs and the

Umayyads, like the coinage of any large Islamic empire, ought to be studied first mint by mint, then province by province and region by region, before we can think about wide generalized categories encompassing the whole.“

[7](#) „Der Krieg begann in einer Stimmung religiöser Erregung, wie sie die frühere Zeit nicht kannte. Es war der erste typisch mittelalterliche Krieg, der an die späteren Kreuzzüge gemahnt“ (G. Ostrogorsky, Geschichte des Byzantinischen Staates. München 1952, S. 81).

[8](#) G. Wiessner, Christlicher Heiligenkult im Umkreis eines sassanidischen Grosskönigs, in: Festgabe deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans. Stuttgart 1971, S. 148.

[9](#) G. Wiessner, Christlicher Heiligenkult, a.a.O., S. 144.

[10](#) F. Altheim, Entwicklungshilfe im Altertum. Hamburg 1962, S. 113.

[11](#) Siehe dazu Zeile 92 der Inschrift. E. Herzfeld, Paikuli. Monument and Inscription of the early History of the Sasanian Empire, I.-II. Berlin 1924.

[12](#) G. Rothstein, Die Dynastie der Lahmidin in al-Hira. Berlin 1899, S.143.

[13](#) Siehe dazu den Artikel BI?R?? in EI². Zwei Ghassaniden werden als Träger dieser hohen Auszeichnung erwähnt: Harith b. Djabala um ca. 540 und sein Sohn und Nachfolger al-Mundhir, um ca. 570.

[14](#) Siehe dazu die Darstellung von Y.Nevo und J. Koren, Crossroads to Islam. New York 2003, pp. 27-46.

[15](#) Siehe den Hinweis auf die datierten arabischen Bauinschriften der Ghassaniden in Syrien aus der Zeit zwischen 559 bis 678 im Artikel GHASS?N von I. Shahid in EI². Der Architrav der Sergiuskirche von 512 trägt in griechischer, aramäischer und arabischer Schrift die Worte: „Dies ist ein Heiligtum“. Dabei handelt es sich nach neuesten Forschungsergebnissen um das älteste erhaltene epigraphische Zeugnis des Arabischen überhaupt. Besichtigt werden kann dieses älteste Zeugnis des inschriftlichen Arabisch ohne große Mühe in Brüssel. Dort befindet sich der drei Meter lange, graue Basaltblock in der Ausstellung der Musées Royaux d'Art et d'Histoire, Inventar No. A 1308. Dazu Chr. Robin, L'écriture arabe et l'arabie pour l'assie. Dossier Orsery, Oct.-Jan. 2002, p. 62-69.

[16](#) Siehe den Hinweis von A. Negev in dieser Sache: Y. Nevo und J. Koren, Crossroads to Islam, a.a.O., p. 47.

[17](#) Y. Nevo und J. Koren, Crossroads to Islam, a.a.O., pp. 63-64.

[18](#) Zu den Details, auch die Änderung der persischen Politik zugunsten der Christen in Jerusalem nach drei Jahren, siehe RE Suppl.13 (1973), 448 (M. Avi-Yonah).

[19](#) C. Morrisson, Catalogue des Monnaies Byzantines de la Bibliothèque Nationale. Paris 1970, p. 294: „Buste de f. de Chosroes portant le stemma et la cuirasse. / IB Au centre, croix potencée au-dessus d'un globe.“

[20](#) Die Rolle des Kaisers gegenüber der Kirche ist dargestellt worden am Beispiel von Justinian I. bei G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 87.

[21](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, S. 81.

[22](#) „Theophanes 303 (zum Jahre 622) (...) Diese hochwichtige Stelle bestätigt, dass die Themengründung den Feldzügen des Herakleios gegen Persien zeitlich vorausging. Danach ist nicht nur die Ansicht der älteren Forscher zu berücksichtigen, sondern auch die Anschauung von E. Stein, (...) , dass die Themenschöpfung „zu dem ans Wunderbare grenzenden Umschwung im persisch-byzantinischen Kampf den Schlüssel gibt“ (G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 81-82).

[23](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a. O., S. 82.

[24](#) Siehe dazu auch die Studie von V. Minorski, *Roman and Byzantine Campaigns in Atropatene*. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 11, London 1945.

[25](#) Siehe G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 63.

[26](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 83; siehe dazu auch die Spuren einer fortbestehenden Furcht vor den Chazaren in den apokalyptischen Prophezeiungen in ?im?, die von den späteren Überlieferern der Umayyadenzeit zugeschrieben werden: „The Turks, including the Khazars, were dangerous warriors, best to be left undisturbed as long as they would cause no trouble. They would, however, eventually erupt and invade Upper Mesopotamia descending on the Euphrates. Then they would be annihilated by divine intervention.“ Diese Ängste waren an der Wende zum dritten Jahrhundert sicher nicht geringer. Wahrscheinlich handelt es sich auch hier um eine Projektion in eine Frühzeit. (W. Madelung, *Apocalyptic Prophecies in ?im? in the Umayyad Age*. *Journal of Semitic Studies* XXXI/2 (1986), p. 174).

[27](#) T. Daryaee, *The Coinage of Queen Boran and Its Significance for Late Sasanian Imperial Ideology*. *Bulletin of the Asia Institute* 1999, p. 80.

[28](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 84.

[29](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 87-28, dazu auch S. 87, Fußnote 2 mit Literaturangaben zur Entstehung des Monotheismus.

[30](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 93.

[31](#) G. Ostrgorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 93.

[32](#) R. N. Frye, *The Heritage of Persia*. New York 1966, p. 269: „They included the general who had captured Jerusalem, Shahr-varaz, ‚the boar of the state‘ who ruled a few month before he was assassinated.“

[33](#) Siehe dazu den Artikel LA?AB in EI².

[34](#) Siehe dazu Walker, *Catalogue I*, p. 25, no. 35, dazu auch Abb. auf Tafel V.

[35](#) Diesen Hinweis verdanke ich Herrn Prof. Werner Sundermann, Berlin. Er war so freundlich, mir in einer umfangreichen Darstellung u. a. detaillierte Informationen zum Verständnis von *wlwyshnyk'n* und der Schreibung des Infinitivs *wurroyistan* zu übermitteln. Für die Verwendung dieses Hinweises bin ich natürlich ganz alleine verantwortlich.

[36](#) Siehe dazu den Artikel AM?N in *EI*².

[37](#) Walker, Catalogue I., p. 26.

[38](#) Siehe dazu die Ausführungen von R. B. Serjeant, Mu'min and Muslim, in: The Sunnah Jamia'ah etc., in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* XLI, London 1978, pp. 12-15. Dort finden wir einen Hinweis auf die noch heute geübte Praxis des arabischen Stammesrechts: „I follow Bravmann [M.M. Bravmann, *The Spiritual Background of Early Islam: Studies in Ancient Arab Concepts*, Leiden 1972] to some extent in rendering Mu?min as ‚one who trusts‘, but since the Mu?min who enjoys the physical security guaranteed to a member of the Ummat Allah, also guarantees that security by his own strong right arm he is *ipso facto* himself guaranteeing security. Mu?min is of course employed in a certain range of senses, but, with the analogy before me of the undertakings that the Ha?rami tribes make to the Man?ab or Lord of a ?aw?ah, it seemed impossible to ignore the fact that Mu?min is a person who grants am?n, i.e. security, safe-conduct, etc.“

[39](#) R. B. Serjeant, *The Sunna Jami'ah*, a.a.O., p.18.

[40](#) Adolf Grohmann, *Arabic Inscriptions. Part II. Vol. I*, Löwen 1962, no. 268.

[41](#) Joshua Blau, *The Transcription of Arabic Words and Names in the Inscription of Mu??wiya from Hammat Gader. Israel Exploration Journal*, vol. 32, no. 2-3, Jerusalem 1982, p. 102.

[42](#) Siehe dazu Y. Hirschfeld (and) G. Solar, *The Roman Thermae at Hammat Gader: Preliminary Report of Three Seasons of Excavations. Israel Exploration Journal*, vol. 31, Jerusalem 1981, pp. 197-219.

[43](#) Siehe dazu Walker, Catalogue II., pp. 32-41.

[44](#) Walker, Catalogue II, p. 253 und Tafel XXVII.

[45](#) *Répertoire Chronologique d'Épigraphie Arabe*. Cairo 1931, Text no. 18.

[46](#) Christie's, London, 16. Oktober 20001, Lot 263, no. 5.

[47](#) Y. Nevo und J. Koren, *Crossroads to Islam*, a.a.O., p. 410.

[48](#) Christie's, London, 16 Oktober 2001, Lot 263, no. 12.

[49](#) Siehe Koran 4:172 in der Übersetzung von R. Paret.

[50](#) *EI*², I, 24.

[51](#) G. Rothstein, *Die Dynastie der Lahmidin in al-Hira*, Berlin 1899, S. 20-21 passim.

[52](#) Murad Wilfried Hofmann , Der Koran, München 1999, 15 f.

[53](#) Siehe dazu den Artikel Hira EI² III, 462, wo auch die Quellen dieser Tradition mitgeteilt werden, Ibn Hischam und Tabari.

[54](#) R. Göbl, Sasanidische Numismatik, Braunschweig 1968, Tabelle XV.

[55](#) Répertoire Chronologique d'Épigraphie Arabe, Cairo 1931, Inschrift No. 8.

[56](#) J. Green und Y. Tsafir, Greek Inscriptions from Hammat Gader: A Poem by the Empress Eudocia and Two Building Inscriptions, Israel Exploration Journal, Vol. 32, Nos. 2-3, Jerusalem 1982, p. 94-95.

[57](#) J. Wellhausen, Das Arabische Reich, a.a.O., S. 87.

[58](#) Von den arabischen Bauinschriften in Syrien aus dem sechsten Jahrhundert sind bekannt: 1. die Inschrift an der Sergios Kirche von Rusafa. 2. die Inschrift von Harith b. Djabala am Turm des Klosters von Qasr al-Hayr al-Gharbi, datiert auf 559; 3. die Inschrift am Haus von Flavios Seos in al-Hayat im Hauran, datiert auf 578; 4. die Burg von Dumayr mit arabischer Bauinschrift von al-Mundhir (569-82). EI², II, 1021.

[59](#) H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, Braunschweig 1973, S.136.

[60](#) Walker I., p28, C.(ambridge) 3).

[61](#) Siehe dazu Walker, Catalogue I, pp. 27-29.

[62](#) Walker war sich der Fragwürdigkeit dieses Vorgehens bewußt: „The importance of the coins lies in their providing us with contemporary data for corroborating, supplementing, or at times correcting the historians. Even so there are numerous cases where the coin evidence cannot be reconciled with the historical tradition.“ Walker, Catalogue I., xxxvii.

[63](#) H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, a.a.O. , S. 137 ; 136-41passim bieten vielfältige Informationen hinsichtlich der Synchronisation der Münzdaten mit den Zeitangaben der historisierenden Literatur der Abbasidenzeit.

[64](#) „ In den vorangegangenen Kapiteln haben wir hauptsächlich die islamische Hira-Zeitrechnung zur Zeitangabe verwendet, und wenn wir von Daten auf Münzen sprachen, beschränkten wir uns auf die Bezeichnung >Jahr< oder >Prägejahr<, ohne genau darauf hinzuweisen, welcher Zeitrechnung diese Jahre angehören. Unser Vorgehen ist wohlbegründet, da es uns in erster Linie um die Münzen als solche geht und um eine umfassende Ausschöpfung der auf ihnen zu findenden Angaben. Die chronologische Einordnung und historische Würdigung des einzelnen numismatischen Dokuments können erst dann vorgenommen werden, wenn dieses in einem Koordinatensystem von Primärangaben verankert ist“ (H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, a.a.O.,S.135). Wir erfahren nicht wie dieses Koordinatensystem aussehen soll und wie die Angaben beschaffen sein müssen, damit sie zu „Primärangaben“ taugen. Die von Gaube hergestellten „glatten Emissionsabfolgen“ gehören wohl nicht dazu, denn der Forscher verzichtet darauf, die Konsequenzen seiner Datierungen zu bedenken. Sobald ihm die Abfolge der P.Y.Ä.-Ära auf

die Hira- Ära bedenklich wird, lässt er das Thema fallen wie ein heißes Eisen. Ein Abfall von der Datierung nach der Hira des Propheten der Araber hätte ja den Eindruck eines Abfalls vom Islam und die Rückkehr zu den Traditionen Irans erwecken können.

[65](#) H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, a.a.O., S. 7.

[66](#) Rotter. „Die Umayyaden und der Zweite Bürgerkrieg (680 -692), Wiesbaden 1982, dieser Hinweis auf S. 85 und in der Fußnote 568: „Ausgehend von der Prägetabelle bei Gaube, Numismatik, womit die entsprechenden Angaben bei Walker, Catalogue, überholt sind.“

[67](#) „Aus der Vita des monophysitischen Metropolitens Abu-d-Emme ist es bekannt, dass dieser Kirchenfürst Versuche unternommen hat, den Pilgerstrom, der sich aus dem Sassanidenreich ins Rhomäerreich nach Sergiopolis ergoß, zu unterbinden. Zu diesem Zweck soll er eine Basilika des hl. Sergios auf der Pilgerstrasse ins Rhomäerreich errichtet haben. Diese Kirche wird durch Fiey mit einem Bau des heutigen Qasr Serej, rund 21 km westlich von Balad, identifiziert. Wie die von Fiey in >Sumer< 14, 1958 vorgelegte Abbildungen dieses Baus zeigen, weist die Sergios-Kirche westlich von Balad frappierende Ähnlichkeiten mit der großen Sergios-Basilika von Rusafa auf“ (G. Wiesner, Christlicher Heiligenkult, a.a.O. S. 146).

[68](#) Flavius Josephus, Jüdische Altertümer, übers. von H. Clementz, Halle 1899, S. 886.

[69](#) Siehe zu dem Verhältnis Jesus / Johannes auch: J., Hämeen- Antilla, John the Baptist and early Islamic polemics concerning Jesus, in: Acta Orientalia, Lund 1999, pp.72-87.

[70](#) Siehe dazu auch die Überlegungen, welche R.B. Serjeants in seiner Veröffentlichung: Haram and Hawtah, the Sacred Enclave in Arabia, in Mélanges Taha Husain, Abdurrahman Badawi (Hrg.), Kairo 1962, anstellte.

[71](#) A. Berman, Islamic Coins, Exhibition Winter 1976, L.A. Mayer Memorial Institute for Islamic Art, Jerusalem 1976, No. 1. Weitere Exemplare mit dieser Darstellung sind bekannt: Münzenhandlung F. Sternberg, Zürich, Auktion 1978, No. 1010 und 1011; dergl. Auktion 1983, No.1181; Spink & Son Ltd., Zürich, Auktion 31 (1989), No. 204; weitere Exemplare bei R. Milstein, Hoard of Umayyad Damascus Coins, Israel Numismatic Journal 10, Jerusalem 1988/89, Nos. 132 und 133. R. Milstein weist auf die Existenz eines unpublizierten Lots von etwa 500 Münzen aus dem gleichen Fund im Hauran in der Bibliothèque Nationale, Paris, hin.

[72](#) Walker, Catalogue I, pp.15-16.

[73](#) S. Qedar, Copper Coinage of Syria in the Seventh and Eighth Century A.D. , INJ. 10, p. 33, Pl.. 6.

[74](#) E. Littman. Axum Expedition I.. 50.

[75](#) Ein Exemplar einer Kupfermünze mit dieser Münzstätte befindet sich im Pontifical Biblical Institute, Jerusalem (siehe dazu auch die Fehlesung der Inschrift „ CION“ auf diesem Exemplar von A.Oddy, The Early Umayyad Coinage of Baisan and Jerash, ARAM 6 (1974) pp.

405-418, No. 4), ein zweites Exemplar, Typ Constans II. befindet in einer deutschen Privatsammlung.

[76](#) „Die Abschließung der in den iranischen Kerngebieten lebenden Christen in der nestorianischen >Staatskirche< , die sie in einen theologischen und politischen Gegensatz zu dem Erbfeind Neu-Irans, zu Neu-Rom, brachte, gilt als Musterbeispiel dafür, wie man sich in einer feindlichen Welt behaupten kann, eben durch weitestgehende Parteinahme für die realpolitischen Aufgaben, die der feindliche Staat vorschreibt, selbst in der Konsequenz der theologischen und religiösen Abkapselung“ (G. Wiessner, Christlicher Heiligenkult, a.a.O. S.142). Zur historischen Kontinuität des national-iranischen Christentums, siehe: G. Wiessner, Zu den Subskriptionslisten der ältesten christlichen Synoden in Iran, in: Festschrift für Wilhelm Eilers, Wiesbaden 1967, S. 288-298.

[77](#) „Eine ähnliche und sehr kuriose Veränderung des SCHULTERMONDES (F) in ein Kreuz begegnet uns auf einer Münzserie Salm b. Ziyads aus Merw mit dem Jahr 63. H. Ein nicht unwichtiges Detail, da kaum angenommen werden kann, dass auf Münzen der islamischen Eroberungszeit, die in einer Stadt mit einem sehr starken christlichen Bevölkerungsanteil geprägt wurden, ein Kreuz aufgrund eines „Ausrutschers“ angebracht wurde“ (H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, a.a.O., S. 12).

[78](#) G. Widengren bekräftigte diese bereits von H.S. Nyberg vorgetragene These: „Es ist wohl nicht zu bezweifeln, dass die islamische Eroberung Irans einer Entwicklung ein Ende bereitere, die zur völligen Christianisierung Irans hätte führen können. Unverkennbar ist, dass der Zoroastrismus als lebendige Religion dem Christentum kein ebenbürtiger Gegner war“ (G. Widengren, Die Religionen Irans, Stuttgart 1965 [Die Religionen der Menschheit 14], vgl. S. 274-283) .

[79](#) G. Ostrogorsky, Geschichte des byzantinischen Staates, a.a.O., S. 95, Fußnote 1: Dölger, Reg. 230.

[80](#) Walker, Catalogue I., p. 40, No. 58.

[81](#) Walker, Catalogue I, p. 46, M. 26.

[82](#) Siehe die Prägungen in seinem Namen und mit Titulatur vom Jahr 41 in Darab?ird unter Walker, Catalogue I., p. 25-26, no 35-37. Auffällig ist, dass Mu??wiya sich ohne jeden Hinweis auf eine Abstammung von den Sufyaniden nennen lässt. Ziy?d, als starker Mann der Region, prägt im Jahr 41 in Darab?ird und gibt seine Abstammung an als ABU SUFI+(pers.)-an. Man sollte die Vorstellung von Mu??wiya als eines Sufyaniden aufgeben, denn nirgendwo bezeichnet er sich als einen solchen. Sein Nachfolger ,Abd al-Malik nennt sich auf seinen iranischen Prägungen APDULMLIK-i MRWAN+ (pers.)-an. Es wird nur eine Abstammung von einer Sippschaft genannt, den Marw?nan, nicht aber die Abstammung von einem Vater Namens Marw?n.

[83](#) Siehe dazu Walker, Catalogue, p. 29, no Cam(bridge) 1.

[84](#) G. Ostrogorsky, Geschichte des byzantinischen Staates, a.a.O., S. 101.

[85](#) Hier darf natürlich ein Hinweis auf eine Charakterisierung von Muḥammad's Stellung bei Theophanos nicht fehlen. Wellhausen griff sie auf und zitiert sie: Arabisches Reich a.a.O. S. 86. Demnach verhielt sich Muḥammad gegenüber seinen Standesgenossen wie ein Erster Rat unter Räten. Dies hat M. A. Shaban missverstanden, indem er aus dem angeführten Verhalten schließt, Theophanes habe den Titel *Amḥar al-muḥminin* als *protosymboulos* übersetzt. Siehe dazu M. A. Shaban, *Islamic History*, Cambridge 1971, p. 57.

[86](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Reichs*, a.a.O., S. 101.

[87](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Reichs*, a.a.O., S. 102.

[88](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Reichs*, a.a.O., S. 102, Fn. 1, Dölger, *Reg.* 239.

[89](#) Siehe Walker, *Catalogue I*, p. 33, ANS 7. Die Datierung auf das Jahr 53 der Araber wurde bisher immer manipuliert, so dass eine Berechnung auf das Jahr 65 der Hiḥra das Ergebnis war. Dies nach der Vorgehensweise: a) was sagt ḥabari, b) welche Datierung gibt ḥabari vor. Danach wird der Faktor entwickelt, welcher nach Belieben zu der Zahlenangabe der Münze hinzugerechnet wird, bis eine Datierung erreicht wird, welche im Rahmen der Chronologie ḥabaris möglich ist. So kommt es, dass in der islamwissenschaftlichen Literatur die Prägungen Ibn Zubayrs als *Amḥar-i muḥminin* (ein Titel, welchen er niemals trug!) stets nach der Fiktion einer Yazdgard-Ära datiert sind, d. h. aus der Zahlenangabe 53 wird das Jahr der Hiḥra 65, aus der Zahlenangabe 54 wird das Hiḥra-Jahr 66 gebildet; dies unter jeweiliger Zurechnung des Faktors X einer heidnischen Ära. Sobald er aber an Machtverlust leidet und sich als frommer Muslim nach Kirmanien (Gauze) zurückzieht, bedarf es keines Korrekturfaktors für seine Datierungen mehr! Sobald Ibn Zubayr als *Amḥar-i wurroyishnigan* a. D. seine Pfründe in Kirmān verwaltet, werden die Zahlenangaben auf den Münzen ohne Umrechnungsfaktor als Datierungen nach der Hiḥra-Ära (einer Zählung, die noch überhaupt nicht existierte) verstanden. Fromm geworden, kann Ibn Zubayr nun nicht mehr anders und gibt die heidnischen Bräuche der Datierung auf. Dies ist glaubwürdig, wird aber akzeptiert, siehe Walker, *Catalogue I.*, pp. 30-32, nos. 28-41.

[90](#) Siehe dazu die Münzen, vornehmlich um das Jahr 41 der arabischen Ära. Die Nennung der *ḥabd Allah*-Formel findet sich auf Münzen mit acht verschiedenen Münzortsigeln. (Gauze, *Arabosasanidische Numismatik*, a.a.O., S. 59).

[91](#) Siehe seine Münzprägung in dieser Zeit. Walker, *Catalogue I.*, pp. 30-32 und 36.

[92](#) Gauze, *Arabosasanidische Numismatik*, a.a.O., S. 36. „Der Name des Propheten Muhammad steht auf Münzen des Xusro-Typs...“

[93](#) Treibt man Archäologie am Wörterbuch, so findet man den Terminus *muḥammad* bereits in Ugarit. Dort wird das Wort gebraucht bei der Beschreibung der Zedern, welche aus Syrien (genauer natürlich Libanon) zum Bau von Baals Haus herangeschafft werden: *mḥmd arzh*, d. h. die begehrtesten, ausgewählten Zedern. Siehe dazu auch: Cyrus Gordon, *Ugaritic Manual*, Pontificum Institutum Biblicum, Rom 1955, Text 51: V.78 und 51: V.10.

[94](#) H. Nützel, Katalog der orientalischen Münzen, I. Berlin 1898, no 93, Taf. II, erwähnt auch bei Walker, Catalogue I., p.124, pl. XXXVII, no. 8, Walker liest die Zahlenangabe auf diese Münze als 40, demnach das Jahr 40 (der arabischen Ära).

[95](#) Timmermann, F., An unpublished Arab-Sasanian dirham of the hitherto unidentified governor Muʿammad, *Oriental Numismatic Society, Newsletter* 92-93, 1984. Das gleiche Exemplar in *Arabian Coins and Medals*, Islamic Coin Auction in London No.3, 2001, no.1. Die Münze ist undatiert.

[96](#) H. Gaube, Arabosasanidische Numismatik, a.a.O., S. 59: „Es besteht kein Zweifel daran, dass dieser ʿAbdallah, der sowohl in Bishapur wie in Merw Münzen prägen ließ, ʿAbdallah b. Amir ist“. Der Umgang mit dem Zweifel lässt auf eine berufsbedingte Deformation schließen. Bereits im Koran 2:2 heißt es: „Dies ist die Schrift, an der nicht zu zweifeln ist...“ (Übers. R. Paret).

[97](#) „While much is unknown about the history of Azerbaidjan during this time, the „Muhammad“ mentioned on the coinage may refer to Muhammad b. Marwan...“ (S. D. Sears, *The Sasanian Style Coins of „Muhammad“ and Some Related Coins, Yarmouk Numismatics*, vol. 7, Irbid, 1414 H. (1995), pp. 7-17).

[98](#) Arabo-Sassanidische Münzen mit dem Motto *muʿammad* sind auch im Handel zu finden. Siehe dazu: Morton & Eden, London 2003, Lot No. 180 (2 verschiedene Exemplare, eines undatiert, das zweite mit der Zahl 47?). S. Album, *Checklist of Islamic Coins*. Santa Rosa, 1998, p. 19, „Arab-Armenian [This series has been described in a forthcoming article by A. Nikitin, to be published in the proceedings of a 1993 conference at Tübingen.]: E97, In the Name of Muhammad (unidentified), AR zuzun, RR, With Arabic *muhammad* before bust, *waf* („full“) in margin. ... F97, AR zuzun, similar but Pahlavi MHMT before bust, Arabic *muhammad* in margin, RRR“.

[99](#) A. S. Kirkbridge, *Coins of the Byzantine-Arab Period. Quarterly of the Dept. of Antiquities in Palestine*, Jerusalem 1947, No. 62; die gleiche Münze nochmals beschrieben in Walker, Catalogue II., p. 52, ASK. 6.

[100](#) „The Qedar coin shows that the obv. figure bore a cross on ist crown and that another cross appeared above the M of the rev. It and the present example both reveal the rev. legend clearly. Mr. Qedar plausibly reads this mintmark, bi-ʿAmman (C. Foss, *Anomalous Arab-Byzantine coins – Some Problems and Suggestions. O.N.S. Newsletter* 166, London 2001, p. 7, No. 9). Die erwähnte Münze befindet sich jetzt im Israel Museum, Jerusalem, Inventar Nr. 12691. Inzwischen sind weitere Exemplare bekannt geworden. Islamic Coin Auction in London, Baldwin’s Auction Ltd., 12 October 2004, nos. 3117, 3118 mit Kommentierung: „The issue was probably issued by a minor chief named Muhammad rather than in the name of the prophet.“ Hier wird nicht beachtet, dass der Personennamen Muʿammad erst im Umfeld der Mission für die Religionspolitik ʿAbd al-Maliks erscheint. Die früheste Datierung findet sich in einer Münzlegende für das Jahr 67 der arabischen Ära (689). Walker, Catalogue I., p. 95, Ox(ford) 5 (Muʿammad ibn ʿAbd Allah, Dirham von Herat). Auch hier findet sich der Vaternamen, wie dies bei einem Personennamen üblich war.

[101](#) Siehe Bank Leu AG, Zürich, Auktion 29, 1981, S. 6, No. 6.

[102](#) „It is a striking fact that such documentary evidence as survives from the Sufjanid period makes no mention of the messenger of God at all. The papyri do not refer to him. The Arab inscriptions of the Arab-Sasanian coins only invoke Allah, not his ras?l; and the Arab-Byzantine bronze coins on which Mu?ammad appears as ras?l Allah, previously dated to the Sufjanid period, have now been placed in that of the Marwanids. Even the two surviving tombstones fail to mention the ras?l, though both mention Allah; and the same is true of Mu?awiya’s inscription at ?a?if“ (P. Crone, *God’s Caliph*. Cambridge 1986, p. 24-25) .

[103](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 106, dort auch ein Verweis auf Dölger, *Regesten* 257.

[104](#) „To the Semites’s unified conception of life, it would appear, social, political, and religious institutions are one and have no seperate existence“ (E. Ullendorf, *Hebraic-Jewish Elements in Abyssinian (Monophysite) Christianity*. *Journal of Semitic Studies*, London 1956, vol. 1. p. 253).

[105](#) S. Krauss, *Das Leben Jesu nach jüdischen Quellen*. Berlin 1902, S. 48 f., 85 f.

[106](#) Die äthiopische Kirche nennt sich noch heute yä- Itopeya täwahedo orthodox betä Krestiyän.

[107](#) Verse 1: (a) ?a?adun: The rules of the ?Arabiyya require w??idun here (M. B. Schub, *True Belief – A New Translation and Commentary on Sura 112*. ZAL 22 (1990), p. 81).

[108](#) „With the strong consciousness among Ethiopians of beeing the heirs of Israel as the Chosen People, circumcision has become to Ethiopians a religious as well as national duty, the symbol of their status as a New Zion“ (E. Ullendorf, *Hebraic-Jewish Elements*, a. a. O., p. 249).

[109](#) G. Ostrogorsky, *Geschichte des byzantinischen Staates*, a.a.O., S. 111.

[110](#) Walker, *Catalogue II.*, p. 30-31; die Zuordnung dieser Münzen aus Nordsyrien beruht auf dem Vorkommen des staatsreligiösen Symbols, des „Steins“.

[111](#) „Die Bevölkerung des Landes war, wie gesagt, regierungstreu. Ihre nicht geringe christliche Minderheit in den Städten, ja ihre Mehrheit in nicht wenigen Ortschaften wurde toleriert. Selbst innerhalb der Verwaltung hatte man klugerweise Christen in Ermangelung geeigneter Muslimen auf ihren Posten belassen oder gar neu berufen“ (R. Sellheim, *Der Zweite Bürgerkrieg im Islam (680 – 692)*. Wiesbaden 1970, S. 95). Der Autor verknüpft die Blütezeit des Islam mit der Anwesenheit von Christen, resp. der Übernahme byzantinischer Einrichtungen wie der Post: Dies, als ob es nicht eine derartige Einrichtung schon in den altorientalischen Reichen gegeben hätte. Derartige islamwissenschaftliche Zustandsschilderungen sind doch beliebig und völlig unhistorisch.

[112](#) Zu D?n siehe den Artikel in *EI*².

[113](#) Walker, *Catalogue II.*, p. 25, no 1.

[114](#) „This raises the curious possibility that these coins portray not the caliph, but the prophet Mohammed. At first sight, this seems highly implausible, for Islam is well known for its prohibition of images, and the Prophet himself is never portrayed until the late middle ages, and then veiled. Yet so little is known of early Islamic iconography, that the possibility may remain open. As Prof. Oleg Grabar informs me, there was apparently no formal prohibition against representing the Prophet in early Islam, but a general avoidance of images begins under ‘Abd al-Malik.“ (C. Foss, Anomalous Arab-Byzantine coins. Some Problems and Suggestions. *O.N.S. Newsletter* No.166, London 2001, p. 9).

[115](#) Siehe dazu: R. W. Hamilton in *Quarterly of the Department of Antiquities in Palestine*, XIV, Jerusalem 1950, pl. XLV, 2. George C. Miles weist allerdings auf Ähnlichkeiten der Darstellung des arabischen Herrschers auf den islamischen Münzen und der Christusdarstellung auf den byzantinischen Münzen hin: „But his long hair and beard resemble those of Christ on the Byzantine coin“; G. C. Miles, The Earliest Arab Gold Coinage. *ANS, Museum Notes* 13, New York 1967, p. 216, Fn. 36. Folgt man der Vorstellung von Miles, so handelt es sich nicht um eine Darstellung des arabischen Herrschers, sondern um die eines arabischen Jesus in seiner Rolle als *wal‘ al-amr* (Bevollmächtigter) und *wal‘ Allah* (Stellvertreter Gottes).

[116](#) C. Morrison, *Catalogue des Monnaies Byzantines*, a.a.O., p. 404, 15 Cp / AU / 04-09 , pl. LXI. Die hier angeführten Gründe für die Prägung des Münztyps mit der Darstellung des stehenden Herrschers und des staatsreligiösen Symbols des „Steins“ , der *Yegar Sahaduta*, werden bereits von Miles ins Feld geführt: „Most important in this connection is the obvious relationship between the Standing Caliph motif and the solidi of Justinian II portraying the Byzantine emperor standing and holding the cross on steps. Certainly it was this latter issue which inspired the Standing Caliph type, the Arab response in the ideological and iconographical war between Byzantium and the Arabs“ (G. Miles, Earliest Arab Gold Coinage, a.a.O, p. 215).

[117](#) Inzwischen ist auch eine islamische Erklärung für die symbolische Darstellung, welche das Kreuz ersetzte, nachgereicht worden: Nadia Jamil, Caliph and Qutb. Poetry as a source for interpreting the transformation of the Byzantine cross on steps on Umayyad coinage, in: *Bayt al Maqdis, Jerusalem and Early Islam*, ed. by Jeremy Johns, Oxford Studies in Islamic Art, vol. IX, II, Oxford 1999.

[118](#) Walker, *Catalogue I.*, p. 97, Sch. 5, dazu Fußnote: Versteigerung der Sammlung Strauss, Schulman, Amsterdam, Auktion Jan. 1913, No. 1005, pl. V.

[119](#) „Was die enge Beziehung zwischen dem *ras‘l* und seiner *‘umma* betrifft, so lässt sich damit die Lehre der Acta apostolorum apocrypha vergleichen, wonach die zwölf Apostel die ganze Welt unter sich verteilt haben, so dass jeder einem bestimmten Volke das Evangelium zu verkünden hatte. (...) Der Ausdruck *ras‘l Allah* wird in seiner syrischen Form (*shelieh d‘Allah*) öfter in den apokryphen Thomasakten gebraucht“ (A. J. Wensinck, Art. *Ras‘l* in: Handwörterbuch des Islam, Leiden 1941, S. 611).

[120](#) W. Madelung, *Apocalyptic Prophecies in ‘im‘*, a.a. O., p. 167 f.

[121](#) M. I. Moshiri, A Pahlavi Forerunner of the Umayyad Reformed Coinage. *Journal of the Royal Asiatic Society* 113, London 1981, pp. 168-172.

[122](#) Siehe dazu G. R. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B.C., abridged edition*. Oxford 1965, 23, 29 & 50.

[123](#) Islamic Coin Auction 9 in London, Baldwin's Auctions Ltd. 2004, Lot No. 3172, mit Abbildung.

[124](#) S. Eshragh, An Interesting Arab-Sasanian Dirhem. *ONS. Newsletter* 178, London 2004, p. 45-46, mit Abbildung.